جوانان و پرسش های اخلاقی

مؤلف : مصطفی خلیلی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## مقدمه

به نظر می رسد كه بحث از اخلاق كاربردی برای نسل نو و قشر جوان جامعه، در دنیای متجدّد امروز كه ارزش های اخلاقی، علناً زیرپا گذاشته و بدان بی اعتنایی می شود، از ضروری ترین مباحث باشد. آشنایی این نسل با ارزش های اخلاقی، خصوصاً مباحثی كه جنبه ی عملی و كاربردی در جوامع انسانی داشته باشد، در زمانی كه اصول ثابت و ارزشمند اخلاق مذهبی مسلمانان مورد هجمه ی كسانی قرار گرفته كه اخلاق آرمانی را مطرح كرده اند ـ در حالی كه خود هیچ اصل ثابت، حتّی مبدأ هستی، را معتقد نبوده، به اصالت انسان (اومانیسم) می اندیشند ـ امری ضروری و لازم می باشد.

امروزه جوانان مسلمان در جوامع اسلامی به شدّت مورد حملات و تهدیدات دشمنان قرار گرفته و بنگاه های وسیع تبلیغاتی غرب در صدد به انحراف كشاندن آنها برآمده اند و همه ی تلاش و كوشش خود را به كار گرفته اند تا از یك جوان مسلمان، فردی بی هویت و پوچ و بی اصالت ساخته، او را در حد جوانان غربی تنزّل دهند.

اعتیاد، ابتذال، اختلال روانی و افراط در امور مادّی ورفاهی كه مورد مسابقه ی جوانان غربی است، امروزه به واسطه ی رسانه ها و مطبوعات در میان جوانان مسلمان شرقی به شدّت تبلیغ می گردد؛ بنابراین بر نسل جوان مسلمان، فرض و لازم است كه با روی آوردن به دین، بر معرفت و شناخت خویش افزوده، در مقام عمل، خود را به آداب و رفتار دینی و مذهبی، مزین و آراسته سازد. آنچه كه بسیار با اهمّیت به نظر می رسد و بر فرد فرد جوانان مسلمان، توجّه به آن لازم است این است كه: در مقام تحقیق مسائل دینی، اعتقادات و اخلاق را از كسانی بگیرند كه همه ی حیات و عمر خویش را در قلمرو فهم قرآن و روایات مصروف داشته، آثار وجودی شان هدایتگر نسل های متمادی شده است. در زمان معاصر، آنان كه خوف گمراهی و انحرافات اعتقادی و اخلاقی را دارند، باید بر عالمان وارسته ای چون امام خمینی رحمه‌الله و علامه طباطبائی رحمه‌الله اقتدا نمایند؛ چون عقیده و عمل آنان كه به واسطه ی آثارشان بر جای مانده است، راه گشای همه ی معضلات علمی و عملی می باشد. این نه تنها ادّعای ماست، بلكه اقرار و اعتراف استوانه های علمی است كه در باب آثار ایشان بیان داشته اند.

استاد شهید مطهری «قده» ـ با آن همه علوم و معارفی كه داشت ـ در باب تفسیر «المیزان» می گوید: «تفسیر المیزان همه اش با فكر نوشته نشده، من معتقدم كه بسیاری از این مطالب از الهامات غیبی است. كمتر مشكلی از مسائل علمی اسلامی برایم پیش آمده كه كلید حلّ آن را در تفسیر المیزان پیدا نكرده باشم. » [١]

و نیز نویسنده ی معروف لبنانی، شیخ محمد جواد مغنیه گفته است: «از وقتی كه المیزان به دست من رسیده است، كتابخانه ی من تعطیل شده و پیوسته در روی میز مطالعه ام المیزان است. » [٢]

در این نوشتار مختصر، سعی شده است كه مبانی تفكّرات آن عالم فرزانه را تحقیق و برای نسل جوان جامعه كه حافظان و نگهبانان خون پاك مقدس ترین جوانان این مرز و بوم می باشند ارائه نماییم، تا شاید از آن فكر الهی و قرآنی، توشه ای عملی و علمی برگیریم.

## پی نوشت ها :

[١]. مجله ی رشد، آبان ماه ٧٦.

[٢]. یادها و یادگارها، علی تاجدینی، ص ٦.

فصل اول : مبانی نظری اخلاق از نگاه علامه رحمه‌الله

## ١- علم اخلاق [1] چیست؟

اخلاق در لغت، جمع خلق است و خلق، ملكه ای را گویند كه مقتضی سهولت صدور فعل، بدون تفكر و تأمل است. [٢]

علم اخلاق علمی است كه در آن، از تهذیب نفس و چگونگی رابطه ی افراد خانواده با یك دیگر و با جامعه بحث می شود.

به نظر علامه طباطبایی رحمه‌الله علم اخلاق عبارت است از:

فنّی كه درباره ی ملكات انسانی بحث می كند؛ ملكاتی كه مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی اوست. و هدف این بحث این است كه فضایل را از رذایل جدا سازد؛ یعنی این علم می خواهد معلوم كند كه كدام یك از ملكات نفسانی انسان، خوب و نیك و مایه ی كمال و فضیلت اوست و چه ملكاتی، بد و رذیله و مایه ی نقص اوست تا آدمی بعد از شناسایی آنها، خود را با فضایل آراسته سازد و از رذایل فاصله گیرد. [٣]

پس غایت و هدف علم اخلاق، شناخت فضیلت ها و چگونگی به كارگیری آنها در جهت تزكیه ی نفس و شناخت پلیدی ها به منظور پاك كردن نفس از آنهاست؛ به همین جهت، علم اخلاق را علم سلوك یا تهذیب اخلاق یا حكمت عملی نامیده اند. [٤]

گفتنی است كه قید «ملكه» در تعریف علم اخلاق برای این است كه اوصاف اخلاقی در شخص، دوام و ثبات دارد و چون چنین قوایی در باطن و درون او وجود دارد، ستایش و ثنای عموم، متوجه او می شود. پس اگر وصفی از اوصاف حمیده یا رذیله، در فرد ملكه نشده و قوام و استقرار نیابد، جزء اخلاق به شمار نمی آید؛ البته این غایت علم اخلاق است. هدف و غایتِ كمالات اخلاقی از نگاه علامه، اكتفا نمودن به فضایل انسانی نیست؛ بلكه مرحله و مرتبه ای بالاتر از آن است و آن، طلب و درخواست رضای الهی است:

هنگامی كه ایمان بنده نسبت به پروردگارش شدت پیدا كرد و خود را به این فكر مشغول نمود و اسمای حسنای الهی و صفات زیبایی را كه منزه از نقص و زشتی است در خود تقویت و مراقبت از نفس را تشدید نمود، خود را به حدی از عبودیت می رساند كه در همه ی حالات، پروردگارش را ناظر اعمال خود می بیند و نسبت به او، حب و علاقه ی شدیدی نشان می دهد و این محبت تشدید می گردد؛ طوری كه از همه چیز، قطع علاقه نموده و دوست نمی دارد مگر پروردگارش را و قلبش خضوع نمی كند مگر برای او. چنین عبدی به سادگی نمی لغزد و جز حسن و جمال الهی، چیزی نمی بیند و چیزی را دوست نمی دارد مگر آنچه را كه خداوند سبحان دوست دارد. [٥]

پس، از منظر علاّمه رحمه‌الله ، غایت اخلاق در اسلام، نه تنها كسب و تحصیل فضایل اخلاقی، بلكه طلب رضای الهی در همه ی امور باطنی و ظاهری است؛ یعنی اسلام بر خلاف سایر مكاتب، اخلاق را صرفاً در حسن فعلی محدود و محصور نكرده است؛ بلكه علاوه بر حسن فعلی به حسن فاعلی هم نظر دارد و این دو بدون علم و معرفت حاصل نمی شود.

از نگاه ایشان هر چند كه اوصاف اخلاقی متكثر و متعدّدند، اما سرچشمه و منشأ همه ی آن خصایص، قوای سه گانه ای است كه محرّك نفس انسانی برای كسب علوم عملی است؛ علومی كه تمام رفتار و اعمال آدمی به آن علوم برگشت می كند: قوّه ی شهویه، غضبیه و عاقله؛ زیرا همه ی افعال آدمی یا از قبیل جلب منفعت است، مثل خوردن و نوشیدن و پوشیدن (قوه ی شهویه) و یا از قبیل دفع ضرر است، مانند دفاع از جان و مال و آبرو (قوه ی غضبیه) و یا برای تصوّر و تصدیق است (قوه ی ناطقه). ذات و جوهر آدمی معجونی از این سه قوّه است. اوصاف اخلاقی، زمانی در وجودش نهادینه می شود كه این قوای سه گانه تعدیل گردند؛ یعنی نه به سمت افراط كشیده شوند و نه به سمت تفریط.

علم اخلاق، وسیله ای است برای معرفت و شناخت حدود اعتدال قوای انسانی و چگونگی استقرار آن در باطن و درون آدمی. راه علمی و معرفتی اش، اذعان و ایمان بدان هاست و طریقه ی عملی آن، تكرار آنهاست تا در نفس رسوخ نماید. [٦]

## ٢- فرق ادب و اخلاق چیست؟

با توجه به تعریفی كه از علم اخلاق بیان شد، این مطلب بدست می آید كه اخلاق و خُلقیات انسانی، جزء ملكات نفسانی به شمار آمده، در نهاد و باطن او جای دارد؛ اما آیا آداب انسانی نیز چنین است؟

علامه طباطبایی رحمه‌الله در این زمینه می فرمایند:

برخی تصور می كنند كه اخلاق و آداب، هیچ گونه تمایزی با هم ندارند؛ در حالی كه چنین نیست؛ زیرا اخلاق عبارت است از: ملكات راسخ در روح، و در واقع، وصفی از اوصاف روح می باشد؛ ولی آداب عبارت است از: هیئت های زیبایی كه اعمال و رفتار آدمی بدان متّصف می گردد كه نحوه ی صدور این اعمال به صفات روحی شخص بستگی دارد و پر واضح است كه میان اتّصاف روح به اخلاقیات و اتّصاف عمل به آداب، تفاوت بسیاری وجود دارد» [٧]؛ «پس ادب، ظرافت و دقت در عمل را گویند. وقتی انسان متوجّه حالات خویش باشد و با ظرافت و زیبایی خاصّی عمل را انجام دهد، گفته می شود كه فلانی مؤدّب است؛ نظیر ادب نشستن در حال نماز و ادب راه رفتن با طمأنینه و … [٨]

عمل وقتی ظریف و جمیل است كه دارای دو ویژگی باشد: اوّل این كه مشروع باشد و دوم آن كه از روی اختیار و اراده باشد. با فقدان این دو ویژگی، عمل را مؤدّبانه نمی گویند و اگر اختلافی باشد، در تعیین و تشخیص مصداق است.

ادب انسانی همان هیئت و تركیب زیبای اعمال دینی است كه تابع مقصود و مطلوب نهایی در حیات و زندگی اوست. پس آداب انسان ها در حقیقت آثار و نتایج نفسند و ممكن نیست كه فعل كسی با امور درونی و نفسانی او مخالف باشد. گفتار آدمی، خود فعلی از افعال بدنی است. به این ترتیب نمی توان سخنی را به زبان آورد و یا فعلی را مرتكب شد كه خلاف آن در باطنش رسوخ كرده باشد. بنابراین آداب و رفتار نیك، حاكی از باطن پاك و نیك است و رفتار و اعمال و كلام پلید، ناشی از اخلاق زشت و پلید.

البتّه برخی فرق دیگری را بیان كرده اند و آن این است كه اگر واژه ی اخلاق در مورد افعال ستودنی به كار رود، بیانگر ادب خواهد بود؛ زیرا ادب فقط درباره ی خصلت هایی به كار می رود كه نیكو باشد؛ مثلاً اگر گفته شود ادب قاضی، یعنی كارهای شایسته ای كه قاضی انجام می دهد. این تمایز مورد قبول و پذیرش علاّمه نمی باشد.

اگر ادب را صرفاً به معنای خصایص نیكو بگیریم، در حقیقت معنای آن را محدود ساخته ایم؛ پس بهتر است كه ادب را لفظ و واژه ی عام بگیریم تا شامل همه ی صفات، اعم از نیك و بد بشود. بنابراین بهترین نظر در این زمینه، نظر علامه طباطبایی رحمه‌الله است.

## ٣- هدف اخلاق چیست؟

اخلاق از نظر حكما و فلاسفه به معنای حاكمیت عقل و اراده بر وجود انسان است كه تمام میل های فردی و اجتماعی را تدبیر نماید. [٩] در پاسخ به این پرسش كه هدف اخلاقی چیست، با سه نظریه مواجه می شویم: [١٠]

الف. این كه باید باطن و نفس خویش را اصلاح نموده، ملكات نفسانی را تعدیل كرد تا صفات نیك و اوصاف پسندیده، اوصافی كه مردم و جامعه آن را می ستایند حاصل گردد؛ برای وصول به این مقام، دو مرحله را باید سپری كرد: نخست، تلقین علمی و مرحله ی بعدی، تكرار عملی است.

ب. نظریه ی دوّم، همانند قول اول است؛ ولی در هدف و غایت، با آن تفاوت دارد. از دیدگاه گروه اول، هدف از اصلاح و تهذیب نفس (اخلاقی شدن) ، جلب توجه و حمد و ثنای مردم است؛ ولی در نظریه ی دوم، هدف را سعادت حقیقی و ایمان واقعی به آیات الهی می داند. این گروه، سعادت را در خوش بین بودن مردم نسبت به كسی نمی دانند؛ بلكه سعادت را مرهون ایمان به خدا می دانند. این دو دیدگاه در این نكته اتّفاق دارند كه هدف نهایی انسان ها، برتری و فضلیتشان در مقام عمل است.

ج. نظریه ی سوم، در روش، مشابه دو قول مذكور است، ولی در هدف، با آن دو متفاوت است. این گروه معتقدند كه: غرض از تهذیب اخلاق، صرفاً رضای الهی است، نه آراستن خویش برای جلب نظر مردم و حمد و ثنای آنان.

علاّمه طباطبایی در بیان تفاوت و تمایز این سه نظر می فرمایند:

این سه مسلك به واسطه ی غایات و فوایدی كه دارند، مختلف می شوند. در قول سوم، اعتدال اخلاقی یك معنا دارد و در دو مسلك قبلی، معنای دیگر؛ چون وقتی ایمان بنده زیاد گردد، قلبش مجذوب تعقّل و تفكّر درباره ی پروردگارش می گردد و همیشه دوست دارد كه به یاد او باشد و اسمای حسنای او را در نظر گرفته، صفات جمیل او را برشمارد. و این مراقبت و به یاد محبوب بودن، رو به ترقّی می رود تا آن جا كه در وقت عبادت، احساس می كند او را می بیند و این موجب شدّت محبّت به خدا می شود؛ چنین كسی در تمامی حركات و سكناتش از خدا و فرستاده ی خدا پیروی می كند. در اثر تداوم این حالت، پیوند و اتصال به محبوب، در او چنان می شود كه هیچ كسی را جز پروردگارش دوست نمی دارد و دلش جز برای او خاضع و خاشع نمی شود. این جا است كه به كلّی نحوه ی ادراك و طرز تفكّر او و نیز برخورد و رفتارش عوض می شود؛ یعنی هیچ چیزی را نمی بیند، مگر آن كه خدای سبحان را قبل از آن و با آن می بیند؛ بنابراین طرز فكر و رفتارش غیر از دیگران است، همه ی برخوردهای او برای خداست، اهداف او با اهداف دیگران متفاوت است؛ چون او تا به حال همانند دیگران، هرچه می كرد به منظور كمال خود می كرد؛ ولی حالا هر كاری می كند بدان جهت است كه محبوبش دوست می دارد. پس آنچه كه در نظر دیگران فضیلت شمرده شده، شاید در این نظر رذیلت شمرده شود و بالعكس. [١١]

بنابراین، تمایز اقوال سه گانه در این است كه طبق نظریه ی اوّل، متّصف شدن به اوصاف اخلاقی، صرفاً برای جلب توجّه دیگران و وصل به مقامی است كه مردم آن را بستایند؛ ولی در نظریه ی دوم، هدف متّصف شدن به صفات اخلاقی، حمد و ثنای دیگران نیست؛ بلكه به خاطر ایمان به تعالیم و دستورهای الهی است و اگر این روحیه ی تعبّدپذیری نبود، به آداب و اخلاق دینی در زندگی خود چندان توجه نداشت و تفاوت این قول با قول سوم كه مرحله ی كامل تری از آن می باشد، در این است كه مطابق نظریه ی سوم، فرد صرفاً رضای الهی را در نظر دارد؛ یعنی در اثر تقویت ایمان به مرحله ای از كمال دست می یابد كه خدا را در همه ی حركات و سكنات شاهد و ناظر می بیند كه این عالی ترین مرحله ی كمال انسان در مقام عمل و نظر است.

نظراتی كه بیان شد، مسلك های سه گانه ای بود كه فلاسفه در باب هدف اخلاق تبیین كرده اند؛ البته قول دیگری هم وجود دارد كه مربوط به نسبیت اخلاق است كه در بخش های بعدی بدان خواهیم پرداخت.

## ٤- چه ارتباطی میان علم و اخلاق وجود دارد؟

آیا صفات اخلاقی با كسب معرفت و تحصیل علم، ارتباط و پیوندی دارند یا خیر؟ آیا می توان گفت كه انسان های عالم و اندیشمند، دارای محاسن و نیكی های اخلاقی هستند و همه ی انحرافات اخلاقی از جانب جاهلان و افراد عوام صورت می گیرد؟ آیا این یك اصل و قاعده ی پذیرفته شده ای است كه بر اساس آن، زشتی های اخلاقی و نابه هنجاری های اجتماعی را به غیر عالمان و همه ی خوبی ها و رفتارهای مناسب و آثار و نتایج مطلوب آن را به قشر آگاه و عالمان جامعه اسناد دهیم؟ آیا علم و اخلاق هماهنگ هستند، یا این كه دو مقوله ی جدای از یك دیگرند و هیچ گونه ارتباطی میانشان متصوّر نیست؟

برای پاسخ به این پرسش، نخست باید این ابهام را رفع نمود كه مراد از علم در این جا چه نوع علمی است. اگر مقصود از علم در پرسش فوق، مطلق علم باشد، پاسخ منفی است؛ یعنی چنین نیست كه اگر كسی علوم را فرا گرفت و در فنّ خاصی متخصص گردید، فرد با اخلاقی می شود؛ به عنوان مثال، اگر در رشته ی پزشكی یا مهندسی، یك پزشك یا مهندس ماهری شد، پس فرد با اخلاقی است. بنابراین اگر علم به معنای عام و كلی باشد كه شامل همه ی علوم گردد، پاسخ این است كه اخلاق با بسیاری از این علوم هیچ گونه ارتباط و پیوندی ندارد؛ ولی اگر مراد از علم، معارف حقیقی و علوم نافع [١٢] باشد، باید گفت كه میانشان پیوند عمیق وجود دارد. علمی كه در انسان، تفكر صحیح را به وجود آورد و فكر درست به او اعطا نماید، قطعاً در تمام ابعاد زندگی او اثر خواهد گذاشت. این كه این معارف و تفكرات صحیح كدام است، در قرآن به طور صریح بیان نشده است. علاّمه طباطبایی رحمه‌الله می فرمایند:

زندگی انسان یك زندگی و حیات فكری است و تفكر آدمی هر چه قدر صحیح تر باشد، حیات انسانی پایدار تر است، پس حیات ارزشمند، بر پایه ی فكر و معرفت ارزشمند استوار است؛ چنان كه این نكته را خداوند در آیاتی از قرآن بیان فرموده است. هر چند كه این فكر صحیح در قرآن معین نشده است ولیكن اگر انسان به فطرت خویش مراجعه نماید آن را خواهد یافت. [١٣]

اگر معرفت صحیح و فكر درست، موجب قوام و پایداری زندگی انسانی شود و او را به سوی كمال و سعادت رهنمون سازد، بدون تردید، باید در بُعد اخلاقی نیز تأثیرگذار باشد؛ چون شخصی كه از حیث رفتاری، مؤدب به آداب دینی نگردد، دست یابی به حیات انسانی و وصول به كمالات معنوی، برای او مقدور نخواهد بود.

پس هرگز نمی توان پیوند تحصیل تفكر درست را با آراسته شدن به آداب و اخلاق دینی نادیده گرفت.

## ٥- صفات اخلاقی مطلقند یا نسبی؟ نسبیت اخلاق به چه معنا است؟

وقتی سخن از اخلاق و صفات و خصوصیات اخلاقی به میان می آید، آن را به جهات مختلف، قابل تقسیم می دانند؛ به عنوان مثال، گاهی گفته می شود اخلاق بر دو قسم است: اخلاق زشت و اخلاق زیبا؛ اخلاق پویا و اخلاق ایستا؛ اخلاق انسانی و اخلاق حیوانی؛ اخلاق ذاتی و عرضی؛ قطعی و موقت و … یكی دیگر از تقسیمات اخلاق، تقسیم آن به مطلق و نسبی است. قبل از پاسخ به این پرسش، لازم است كه توضیح مختصری از این دو معنا ارائه نماییم تا در مقام پاسخ، هیچ گونه ابهامی باقی نماند.

اخلاق مطلق: منظور از اخلاق مطلق، مجموعه ی رفتارهای ثابتی است كه برای همه ی زمان ها و مكان ها مناسب به شمار می آیند و با مكان و زمان خاص، تغییر و تحولی در اصول و قواعد آن ایجاد نمی شود.

اخلاق نسبی: مجموعه ای از قواعد رفتاری است كه در یك زمان معین، برای جامعه ی معینی به رسمیت شناخته شده اند؛ مانند اخلاق اعراب، اخلاق ایرانیان، اخلاق رومیان.

اخلاق به این معنا با شرایط خاص و در مكان های خاص، دستخوش تغییر و تحول می گردد. [١٤] نسبیت اخلاق به این معناست كه تمام صفات اخلاقی در همین معنا محدود و محصور گردد؛ یعنی تمام اصول اخلاقی و قواعد رفتاری انسان ها متغیر و غیر ثابتند و در بعد اخلاقی، اصول ثابتی وجود ندارد و تقسیم اخلاق به مطلق و نسبی برای آنان كه قائل به نسبیت اخلاقند، تقسیم پذیرفته شده ای نیست.

بنابراین، نسبیت اخلاق به این معناست كه هیچ معیار ثابتی برای خوب و بد اخلاقی وجود ندارد. ممكن است یك چیز در یك زمان و تحت یك شرایط خاص، از نظر اخلاقی خوب باشد و همان چیز در زمان و شرایط دیگر، ضد اخلاقی به حساب آید. برای فن اخلاق هیچ اصل ثابتی نیست؛ چون اخلاق هم از نظر اصول و هم از نظر فروع، در اجتماعات و تمدن های مختلف، اختلاف می پذیرد و چنین نیست كه هر چه در یك جا خوب است، همه جا خوب و فضیلت باشد. پس در جوامع بشری، نه حسن مطلق داریم و نه قبح مطلق، بلكه این دو همیشه نسبی اند و وقتی حسن و قبح نسبی باشد، قهراً فضایل و رذایل اخلاقی نیز محكوم به دگرگونی است.

و اما آیا واقعاً صفات اخلاقی نسبی اند و یا این كه در اخلاق، قواعد و اصول ثابتی هم وجود دارد؟ بیش تر اندیشمندان اسلامی كه در این باب سخن گفته اند، منشأ این تفكر را از متفكران غرب و یا مكاتب سوسیالیستی دانسته اند كه با اصول اولیه ی ادیان الهی در تضاد است. استاد شهید مطهری رحمه‌الله در پاسخ به این پرسش می فرمایند:

اصول اولیه ی اخلاق، معیارهای اولیه ی انسانیت، مطلق است، و به هیچ وجه نسبی نیست، ولی معیارهای ثانوی، نسبی است. در سیره ی رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یك سلسله اصول را می بینیم كه این اصول باطل است؛ پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سیره ی خود هرگز از این روش ها در هیچ شرایطی استفاده نكرده است، هم چنان كه ائمه عليه‌السلام نیز از این اصول و معیارها استفاده نكرده اند. این ها از نظر اسلام در همه ی شرایط و مكان ها و زمان ها بد است. [١٥]

نباید فراموش كرد كه اصول اخلاقی؛ مثل خویشتن داری، قدرت، اراده و شجاعت، با آداب و سنن ملی و محلی فرق دارد. طرز زندگی كردن و آداب و سنن غذا خوردن و لباس پوشیدن، همه، امور نسبی اند كه در محیط های مختلف فرق دارند. این ها با اخلاق ارتباط ندارند؛ ولی شجاعت و بخشندگی، واقعیتی است كه در ده هزار سال قبل ممدوح و نیكو بوده و هم اكنون نیز اصالت و واقعیت خود را حفظ كرده است، در هیچ جای دنیا سخاوت و شجاعت، زشت تلقی نشده است. اگر اینها ارزش خود را از دست دهند، معلوم می شود كه فطرت انسانی، محكومِ جنبه های حیوانی گشته است. [١٦]

علاّمه طباطبایی رحمه‌الله در ردّ نظریه ی نسبیت اخلاق می فرمایند:

این نظریه آن طور كه برخی فكر می كنند نظریه ی جدیدی نیست؛ برای این كه كلبی ها كه طایفه ای از یونانیان قدیم بودند همین مسلك را داشتند و نیز مزدكی ها [١٧] بر همین مرام عمل می كردند و نیز در برخی از قبایل وحشی افریقا و مناطق دیگر سابقه دارد. و به هر حال مسلكی فاسد است و دلیلی كه بر آن اقامه شده از بیخ و بن فاسد است. وقتی مبنا فاسد شد، بنا هم فاسد می شود. [١٨]

علامه رحمه‌الله ضمن جدّی دانستن اشكال مزبور و شاید به دلیل گسترش این تفكر در میان برخی از روشن فكران دینی تلاش كرده اند با دقت بسیار به پاسخ آن بپردازند.

پاسخی كه ایشان فرمودند بسیار مفصل است كه خلاصه ی آن با مقدماتی كه بیان كرده اند چنین است:

١. هر یك از موجودات و افراد انسانی دارای شخصیت خاص خودند، و وجود خارجی هر كس عین شخصیت اوست.

٢. موجود خارجی هر چند تحت قانون تحول و حركت عمومی قرار دارد؛ اما امتداد وجودی او محفوظ است، در عین این كه تحول را پذیراست، ولی قطعات وجودش به هم مربوط است؛ در غیر این صورت لازم بود كه دو موجود باشد. پس حركت، امری واحد است كه وقتی با حدودش مقایسه می شود متكثر و متعدد می گردد.

٣. انسان موجودی است طبیعی و دارای افراد و احكام خاص. آنچه خلق می شود فرد و شخص انسان است نه كلی انسان. و این افراد انسانی، وجودی ناقص دارند كه نیازمند استكمالند. و استكمال آنان در زندگی اجتماعی است. پس اجتماع در حركت است، اما با تك تك انسان ها؛ چون اجتماع از احكام طبیعت انسانی است، مطلق اجتماع نیز از احكام نوع مطلق انسانی است.

٤. انسان در بقای خویش محتاج كمالاتی است و خلقتش نیز مجهز به جهازی است كه با آن می تواند آنها را كسب نماید؛ مثل دستگاه گوارش.

با حفظ این چهار مقدمه می گوییم كه: انسان دارای چهار ملكه از فضایل نفسانی است (عفت، شجاعت، حكمت و عدالت) كه همه حسنه و نیكو است؛ چون با غرض و هدف خلقت انسان كه سعادت و كمال باشد سازگار و هماهنگ است. وقتی انسان نسبت به طبیعت خود چنین وضعی دارد، در ظرف اجتماع نیز چنین است؛ یعنی چنین نیست كه ظرف اجتماع، صفات درونی او را از بین ببرد. چگونه این امر ممكن است، در حالی كه خود اجتماع را همین طبیعت درست كرده است.

همه ی این صفات چهارگانه كه برای افراد بیان شد فضیلت، و مقابل آنها رذیلت است و این، در اجتماع خاص انسانی حكم فرما است، پس با این بیان روشن می گردد كه در اجتماع انسانی، حسن و قبحی وجود دارد و هرگز اجتماعی پیدا نمی شود كه خوب و بد در آن نباشد، و اصول اخلاقی انسان كه چهار فضیلتند برای ابد، خوب و صفات مقابل آنها برای ابد، رذیله و بد هستند، و وقتی در اصول اخلاقی، قضیه از این قرار بود، فروع نیز به این اصول برمی گردند.

پس بیانات مادیین و دیگران در فن اخلاق ساقط و بی اعتبار است. و این كه گفته اند نیكو نسبتاً نیكو است و زشت نسبتاً زشت است و حسن و قبح ها بر حسب اختلاف منطقه ها مختلف و متعدد می شود، مغالطه ای است میان اطلاق مفهومی به معنای كلیت و اطلاق وجودی به معنای استمرار وجود. [١٩]

خلاصه این كه انسان ها دارای فطرتی واحدند؛ بنابراین تأثیر عمل كردها بر روی انسان هایی كه دارای فطرتی واحدند، نمی تواند متعدد و مختلف باشد؛ بلكه باید یكسان باشد. پس اگر امری فضیلت است برای همه ی انسان ها فضیلت محسوب می شود و اگر رذیلت است برای همه ی آنها رذیلت می باشد.

اگر سؤال شود كه فطرت در شرایط مختلف، عكس العمل های متفاوتی از خود نشان می دهد، در پاسخ خواهیم گفت كه هرگز فطرت انسانی دستخوش تغییر و تحول نخواهد شد و آثار متفاوت، از تعلیمات غلط و ناصحیح ناشی می شود، نه از تغییر و دگرگونی فطرت.

انسان براساس فطرت، مسیر مشخصی را طی می كند مگر این كه عوامل خارجی و قشری، او را از راهش منحرف كرده باشد. [٢٠]

## ٦- مراد از تأدیب الهی چیست؟

انسان برای هدف عالی و غرض متعالی و جهت وصول به مقام خلیفةالله خلق شده است؛ بنابراین تردیدی نیست كه آداب و رفتار انسانی باید در راستای همین مطلوب ترسیم شده باشد؛ پس میان هدف خلقت و ادب انسانی انسجام و اتحاد است و اعمال و رفتار فردی و اجتماعی نمی تواند گویای حقیقتی باشد كه برخلاف اقتضای آفرینش او تمام گردد و قطعاً چنین رفتاری به معنای ادب نخواهد بود.

عمل مؤدّبانه باید در مسیر هدف حیات انسان باشد و هیچ هدفی برای حیات و زندگی انسان لحاظ نشده است مگر توحید خداوند سبحان در مقام اعتقاد و عمل؛ پس هر عمل مؤدبانه، باید در مسیر توحید خدای سبحان باشد. بیان علاّمه طباطبایی رحمه‌الله در این زمینه چنین است:

ادب الهی كه خداوند سبحان، انبیا و اولیای خویش را به آن مؤدب نموده، همان هیئت زیبای اعمال دینی است كه از غرض و غایت دین حكایت می كند و آن غرض همان عبودیت و بندگی است؛ البته این عبودیت در ادیان حق از حیث مراتب كمال فرق می كند و چون هدف اسلام، سر و سامان دادن به جمیع جهات زندگی انسان است، از این جهت سر تا پای زندگی را دارای ادب نموده است و برای هر عملی از اعمال زندگی، هیئت زیبایی را ترسیم نموده كه از غایت حیات حكایت می كند؛ ابتدا اعتقاد او را در این زمینه تقویت نموده، سپس مجاری زندگی او را در مسیر عبودیت قرار داده است. پس ادب الهی و یا ادب نبوت همانا عمل را بر هیئت توحید انجام دادن است. [٢١]

پس مراد از تأدیب الهی، تشویق انسان ها در توجه به خواسته های باطنی و امیال درونی و امور فطری و هماهنگی رفتار با اعتقادات درونی و در یك كلمه تعدیل شخصیت انسانی است، كه اگر شخصیت او تعدیل گردد اعمالش همراه و همگام با اعتقادش در صراط مستقیم حق قرار گرفته و با متصف شدن به آداب الهی و دینی، در مسیر اعتلای انسانی گام برمی دارد. و ممكن نیست كه كسی بدون رعایت آداب دینی و مؤدب شدن به آداب الهی، به اهداف انسانی كه همان كمال و سعادت دو سرا و مقام قرب الی الله می باشد دست یابد. و هر آن كس كه داعیه ی چنین مقامی را داشته باشد، ولی در عمل خلاف آداب دینی رفتار نماید، در ادّعای خود كاذب است و حتی در برخی روایات آمده است كه چنین فردی منافق است. پس ادب دینی و الهی، همان حركات و سكنات انسانی است كه در راستای هدف خلقت او باشد؛ یعنی رفتاری كه با منطق و عقل نوع انسانی هماهنگی و سازگاری داشته باشد و چنین اعمالی موجب قرب و نزدیكی به خداوند می گردد؛ بنابراین شرط قرب الهی، انجام فرایض دینی است و عمل به تعالیم اسلامی، بارزترین مصداق تأدیب الهی و ادب دینی است. پس كسی كه مقید به واجبات و ترك محرمات نباشد مؤدب نیست و آن كس كه مؤدب نباشد هرگز مقرب نخواهد بود.

## ٧- سخنان مؤدبانه چیست و ملاك تشخیص آن كدام است؟

همان گونه كه قبلاً اشاره شد، ادب به معنای ظرافت و دقت در عمل و آداب دینی، همان هیئت های زیبای اعمال دینی را گویند؛ اما در این قسمت از بحث می خواهیم بدانیم كه سخن مؤدبانه چیست و چه نوع بیانات و سخنانی را سخنان مؤدبانه گویند و نیز معیار و ملاك تشخیص آن كدام است؟

آنچه از متون دینی در زمینه ی سخنان مؤدبانه می توان فهمید، این است كه كلام و بیان مؤدبانه دارای ویژگی های خاص است؛ اگر سخنی با این اوصاف همراه باشد مؤدبانه خواهد بود و در غیر این صورت نمی توان گفت كه آن سخن مؤدبانه بوده و یا دارای صفت ادب است.

برخی از این اوصاف و ویژگی ها عبارتند از:

الف ـ همراه بودن با صدق و صراحت قول؛

ب ـ دفاع از حق و حقیقت و پرهیز كامل از باطل؛

ج - حفظ شخصیت افراد و احترام مخاطب در شؤون و امور فردی و اجتماعی؛

د ـ عدم تبعیض میان فقرا و اغنیا و دوری از هرگونه مبالغه و زیاده روی در مقام سخن گفتن با صاحبان مال و مكنت و نیز تحقیر فقرا و ضعفا، اعم از مستضعفین فرهنگی و اقتصادی؛

هـ ـ. كوتاه و مختصر بودن و خالی بودن از زواید و كافی و وافی بودن به مقصود؛

و ـ خالی بودن از هرگونه طعنه و نیش زبان و یا اهانت به دیگران؛

ز ـ امید به وصول ثواب و نتیجه ی اخروی؛

ح ـ هماهنگ بودن كلام با عمل و حتی افزونی عمل بر سخن تا جنبه ی اثر بخشی آن آشكار گردد.

خصوصیات مزبور، عمده ترین ویژگی هایی هستند كه یك گوینده در حال سخن گفتن باید آنها را لحاظ نماید. و ملاك امتیاز سخنان مؤدبانه از غیر آن در توجه داشتن گوینده به همین نكات ظریف است و این امتیاز حاصل نمی شود، مگر این كه گفتار، مبتنی بر تعقل و اندیشه باشد. درباره ی كلام و سخن مؤدبانه، جامع ترین و كامل ترین پیام، حدیثی است كه در وصف پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

گفتارش از همه فصیح تر و شیرین تر بود. كلمات او كوتاه و جامع و خالی از زواید و وافی به تمام مقصود بود، و چنان بود كه گویی اجزای آن، تابع یك دیگرند. وقتی سخن می گفت بین جملات را فاصله می داد تا اگر كسی بخواهد سخنانش را حفظ كند فرصت داشته باشد. جوهره ی صدایش بلند و از تمام مردم خوش نغمه تر بود... از مراء و مجادله، پرحرفی، سخنان بدون فایده، مداحی بی مورد و قطع كلام دیگران پرهیز می نمود. [٢٢]

البته لازمه ی رسیدن به این مقام آن است كه انسان در خوراك خویش، دقت و ظرافت بسیاری داشته باشد؛ چنانچه آن عارف وارسته گفته است:

یكی از اهم مراقبات این است كه انسان واردات و صادرات دهانش را مواظب باشد. آن لقمه نانی را كه به دهان می گذارد اگر از روی حساب نباشد هرزه خوار می شود و انسان هرزه خوار، هرزه گو می گردد، آن دهانی كه وارداتش آلوده است، صادراتش هم آلوده است. [٢٣]

## پی نوشت ها :

[١]. lamorale

[٢]. اخلاق ناصری، ص ٦٠؛ اخلاق جلالی، ص ٣٨.

[٣]. المیزان، ج ١، ص ٣٦٨.

[٤]. دكتر جمیل صلیبا، واژه نامه ی فلسفه و علوم اجتماعی، ص ٢٠.

[٥]. المیزان، ج ١، ص ٣٧١.

[٦]. المیزان، ج ١، ص ٣٦٨.

[٧]. المیزان، ج ٦، ص ٢٥٥ به بعد.

[٨]. همان، ج ٦، ص ٢٥٧.

[٩]. مرتضی مطهری، فلسفه ی اخلاق، ص ٥٣.

[١٠]. المیزان، ج ١، ص ٣٥١ به بعد.

[١١]. المیزان، ج١، ص ٣٥٥ به بعد.

[١٢]. در این كه علم با چه ملاك و معیاری به نافع و غیر نافع تقسیم می شود و چه علمی را نافع و كدام علم را غیر نافع یا ضار می نامند، اقوال مختلف است. برخی گفته اند كه علوم دینی، نافع و علوم غیر دینی، غیر نافع اند و گروهی گفته اند ملاك نافع و ضار این است كه علم نافع علمی را گویند كه در نفس آدمی تقوا و تواضع را زیاد نماید و هر علمی كه مایه ی غرور و خودخواهی گردد، غیر نافع است. (مصباح الهدایه، ص ٧٦) بعضی دیگر معتقدند كه مطلقاً علوم نه نافعند و نه مضر. علم فی حد نفسه متصف به هیچ وصفی نیست بلكه این عالم است كه موجب اتصاف به آن می گردد. اگر علم را در جهت مثبت به كار گیرد نافع و سودمند خواهد بود و اگر در جهت منفی از آن استفاده نماید، هرچند علم الهی هم باشد مضر خواهد بود.

[١٣]. المیزان، ج ٥، ص ٢٥٩ ـ ٢٦٠.

[١٤]. دكتر جمیل صلیبا، واژه نامه ی فلسفه و علوم اجتماعی، ص ٢٠.

[١٥]. مجموعه ی آثار، ج ١٦، ص ٧٧.

[١٦]. مجید رشیدپور، مبانی اخلاق اسلامی، ص ٥٧ ـ ٦١.

[١٧]. پیروان مردی به نام مزدك كه در ایران قدیم زمان كسرا می زیست.

[١٨]. المیزان، ج ١، ص ٣٧٣.

[١٩]. ر. ك: المیزان، ج ١، ص ٣٥١ به بعد، بحث اخلاق.

[٢٠]. مجموعه آثار، ج ٣، ص ٤٧٥.

[٢١]. المیزان، ج ٦، ص ٢٥٧.

[٢٢]. المیزان، ج ٦، ص ٣٠٣.

[٢٣]. علامه حسن زاده آملی، مجموعه مقالات، ص ٣٧.

فصل دوم : اخلاق فردی جوانان

## ١- جوان چگونه می تواند اخلاق خود را اصلاح كند؟

یكی از پرسش های مهم در زمینه ی اخلاق كه برای بیش تر جوانان مطرح است، این است كه چگونه می توان از رذایل اخلاقی فاصله گرفت و به فضایل اخلاقی نزدیك شد؟ چگونه می توان خود را از اخلاق رذیله دور كرد و به صفات حمیده آراسته نمود؟

اصلاح اخلاق هر چند برای قشر جوان، امری دشوار می نماید، ولی با بروز و ظهور برخی حوادث تلخ و مصایب زندگی، از مهم ترین دغدغه های ذهنی آنان است؛ چرا كه جوان، طالب كمال و سعادت خویش است و نیك می داند كه با فساد اخلاقی و رفتار ناشایست، به این مطلوب نخواهد رسید و اگر با تبعیت و پیروی از هوای نفس، به ناهنجاری های اخلاقی دست می زند، یا به خاطر جهالت و غفلت است و یا به جهت ضعف اراده؛ اما به هر حال این پرسش در ذهن او مطرح است و در باطن و درون خود، خواهان اصلاح رفتار و اخلاق خویش است.

راه حلی كه بزرگان دین در این مقام ارائه داده اند، می تواند عامل مؤثری برای اصلاح و بازسازی اخلاق به حساب آید. علاّمه طباطبایی رحمه‌الله می فرمایند:

اصلاح اخلاق و هوا ی نفس و تحصیل ملكات فاضله، تنها و تنها یك راه دارد، آن هم عبارت است از: تكرار عمل صالح و مداومت بر آن؛ البته عملی كه مناسب با آن خوی پسندیده است، باید آن عمل را آن قدر تكرار كند و در موارد جزئی كه پیش می آید آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روی هم قرار گیرد و در صفحه ی دل نقش بندد و زوال نپذیرد. این تكرار عمل از دو طریق دست می دهد.

١. لحاظ كردن فواید دنیایی، فضایل و فواید علوم و آرایی كه مردم آن را می ستایند؛ مثلاً می گویند: عفت نفس و قناعت (كنترل شهوات نفسانی و اكتفا به آنچه خود دارد) دو وصف پسندیده است؛ چون فواید خوبی دارد، آدمی را در دنیا عزت می دهد و در چشم همگان، بزرگ جلوه نموده و نزد عموم محترم می سازد. این طریقه همان طریقه ای است كه علم اخلاق قدیم، یعنی اخلاق یونان بر آن اساس، بنا شده و قرآن، اخلاق را از این طریق استعمال نكرده و زیربنای آن را مدح و ذم مردم قرار نداده و ملاك را مدح و ذم اجتماعی نمی داند.

٢. اصلاح اخلاق بدین صورت است كه آدمی فواید آخرتی را در نظر بگیرد و این طریقه، روش قرآن است كه ذكرش در قرآن مكرر آمده است؛ به عنوان نمونه، می توان به آیه ١٠ سوره ی زمر، آیه ی ٢٢ سوره ی ابراهیم، آیه ی ٢٥٧ سوره ی بقره و آیه ی ٢٢ سوره ی حدید اشاره كرد. [١]

از مفاد آیات مزبور چنین برمی آید كه انسان نتایج و آثار اعمال و ملكات روحی خود را به صورت مجسم، فردای قیامت خواهد دید؛ یعنی همین ملكات درونی و اعمال ظاهری، تجسم عینی و خارجی پیدا می كند و او را متنعّم یا معذّب خواهد كرد؛ به عنوان مثال آیه ی ١٠ سوره ی زمر می فرماید:

ای پیامبر، بگو ای بندگانی كه به خدا ایمان آورده اید، خدا ترس و پرهیزكار باشید. برای كسانی كه در این دنیا خوبی كنند، خوبی هست و زمین خدا بسیار پهناور است؛ همانا صابران به حد كامل و بدون حساب پاداش داده خواهند شد.

و یا در آیه ی ٢٢ سوره ی ابراهیم آمده است:

و چون حكم به پایان رسد، در آن حال شیطان گوید: خدا شما را به حق و راستی وعده داد و من شما را وعده دادم؛ پس خلف وعده كردم و برای من علیه شما هیچ حجت و دلیلی نبود؛ مگر این كه شما را به باطل دعوت كردم و شما مرا اجابت كردید، پس امروز شما ابلهان كه سخن بی دلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت نكنید؛ بلكه نفس پر طمع خود را ملامت كنید كه امروز نه شما فریادرس من توانید بود و نه من فریادرس شما. من به شركی كه شما به اغوای من آوردید، معتقد نیستم. آری در این روز، ستم كاران عالم را عذاب دردناك خواهد بود.

فردی كه می خواهد در مقام اصلاح آداب و رفتار خویش برآید، توجه به آثار و نتایج اخروی می تواند تأثیر به سزایی در او داشته باشد؛ چون وقتی كه خداوند اخلاق زشت را مذمت می كند و دارندگان چنین اخلاقی را تهدید به آتش دوزخ می نماید، قطعاً هر عاقلی عزم بر ترك و دوری آن را اختیار می كند و یا وقتی كه ذات حق، اخلاق پسندیده و نیكو را می ستاید، شخص بر انجام آن تحریص و تشویق می شود؛ البته این شیوه اختصاص به مكتب انسان ساز اسلام ندارد؛ بلكه در سایر ادیان الهی و كتب آسمانی از قبیل تورات و انجیل، بدان تأكید شده است.

## ٢- چگونه می توان اخلاق پسندیده را در خود تداوم بخشید؟

بسیاری از آداب و رفتاری كه از ما صادر می شود، ناشی از خُلقیاتی است كه در باطن ما وجود دارد. در واقع خُلقیات باطنی موجب بروز و ظهور آن آداب است. به تعبیر زیبای عرفا، صادرات انسان، هماهنگ با واردات او است و هر آنچه را در باطن خویش وارد كرده و جزء ملكات نفسانی او شده است، غالباً از او ظاهر می شود.

پرسشی كه در این بین مطرح است، این است كه چه باید كرد تا این صفات اخلاقی در ما دوام و قوام یابد و از حالت مقطعی و گذرا بیرون آید؟

پیشنهاد علمای علم اخلاق این است كه باید خُلقیات، در نفس انسانی به صورت ملكه درآید و از حالت حال بودن خارج گردد؛ یعنی آن قدر باید به رفتارهای پسندیده و اوصاف كمالیه توجه داشت تا آن رفتارها و اوصاف، جزء جان و نفس انسان گردد و این مقام به دست نمی آید، مگر با تكرار عمل. با تكرار عمل می توان اخلاق پسندیده را در شخصیت خویش متجلی ساخت و آن را جزئی از صفات ذات خود قرار دارد؛ چنان كه علاّمه طباطبایی رحمه‌الله می فرمایند:

طریقه ی آن این است كه آن قدر آن عمل را تكرار كنی تا در نفس تو رسوخ یابد و چون نقشی كه در سنگ می كنند ثابت گردد و راه علمی اش این است كه به خوبی های آن اذعان و ایمان پیدا كنی و این طرز فكر را در خود تكرار كنی؛ یعنی راهش، تلقین علمی و عملی است. [٢]

علمای علم اخلاق، رعایت سه اصل كلی را در این زمینه توصیه می نمایند و هرگاه كسی بخواهد متخلّق به اخلاق الهی گردد و آن را در خویشتن خویش دوام و قوام بخشد، لازمه اش مراعات این سه اصل است :[٣]

١. مشارطه: در هنگام صبح، وقت برخاستن از خواب و شروع به كار، با نفس خویش شرط كند كه از حدود و احكام الهی تخطّی نكند و گناه و معصیتی را مرتكب نشود و در حد توان خود خدمت به خلق نماید.

٢. مراقبه: یعنی از شرطی كه در ابتدای صبح با نفس خود بسته، محافظت و مراقبت نماید. او باید در طول روز با همان شرط ابتدایی زندگی كند؛ چون هر عقل سلیمی حكم می كند كه تخلّف از شرط حرام است، پس همواره باید كشیك نفس بكشد و مراقب باشد كه از مسیر حق منحرف نشود.

٣. محاسبه: در وقت خواب باید آنچه را كه در روز انجام داده، محاسبه ی كامل نماید و اگر خیانتی از نفس او سرزده، فوراً توبه نمود، و نفس را تأدیب نماید كه اصطلاحاً به این اصل، معاقبه و معاتبه هم گفته می شود؛ یعنی تعقیب نمودن و مورد عتاب قرار دادن نفس؛ و اگر خطایی از او سر نزده است خدای تعالی را شكر كند و مواظب باشد و توجه و عنایت داشته باشد كه شاید در این خواب به او موهبت و عنایتی از جانب حق بشود؛ چون برای بسیاری از انبیا و اولیا، اولین بار در عالم خواب مكاشفاتی دست داده است.

آنان كه متخلق شده، و این مسیر را طی كرده اند و به كمالاتی دست یافته اند، بر این اصول تأكید بسیار دارند و عرفا هم گفته اند كه مواظب اعمال روزانه تان باشید تا شب چیزی نصیب شما شود. پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به اصحابش فرمود:

آیا همان طور كه حیواناتِ خود را در شب علوفه می دهید و آنها را در جایی می بندید كه خوردند و سپس شبی را به روز آوردند و شبی حیوانی داشته اند، شما هم آنچنان شب را به روز آورده اید؟ یا شبی انسانی داشته اید كه شكارهایی كرده اید و مبشّراتی دارید؟ خداوند فرمود: (وَ مِنَ اللَّیلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى أَنْ یبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً). [٤]

و نیز در دقت و توجه به اعمال و رفتار و نیات باطنی فرمود:

(حاسِبُوا اَنْفُسَكُمْ قَبْلَ اَنْ تُحاسَبُوا وَ زِنُوها قَبْلَ اَنْ تُوزَنُوا)؛ قبل از این كه به حساب اعمال شما برسند و آن را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند، خود به آن بپردازید. [٥]

و یا امام كاظم عليه‌السلام فرمودند:

(لَیسَ مِنّا مَنْ لَمْ یحاسَبْ نَفْسَهُ فی كُلِّ یوْمٍ فَاِنْ عَمَلَ حَسَنَةً اسْتَزادَ اللهَ تَعالی وَ اِنْ عَمَلَ سَیئَةً اِسْتَغْفَرَ اللهَ مِنْها و تابَ اِلَیهِ؛) از ما (اهل بیت) نیست كسی كه هر روز از خویشتن حساب پس نگیرد، پس اگر عملش نیك و پسندیده بود، از خداوند متعال بخواهد كه آن را زیاد نماید و اگر عمل زشت انجام داد، از خداوند طلب استغفار نموده، توبه كند. [٦]

باشد كه بتوانیم با توجه به نیات و اعمال فردی و اجتماعی به كمالات انسانی دست یابیم.

## ٣- شرایط پذیرش توبه چیست؟

بسیاری از نوجوانان، بر اثر ارتكاب گناه یا جرمی، به نفس خویش تلقین می نمایند كه خداوند با دیده ی غضب آلود به آنها نگاه می كند و هیچ اعتباری در درگاه او ندارند و با نا امیدی و یأس كامل و اضطراب، نه تنها كار خیری انجام نمی دهند، بلكه به گناه و جرم خود ادامه می دهند؛ اما باید گفت كه این حالت یأس از رحمت حق نیز خود گناهی جداگانه به حساب می آید؛ چون او می تواند و قادر است با قدرت و نیروی جوانی تصمیم بگیرد كه بر تمام اعمال و كارهای گذشته ی خویش پوشش گذارد و به درگاه خدا روی آورد؛ یعنی با همان قدرتی كه مرتكب جرم و گناه می شد، مرتكب عمل خیر گردد و بهترین عمل خیر برای او روی آوردن به درگاه الهی است. هرچند كه اعمال زشت آدمی و رفتار ضد اخلاقی و انسانی، معصیتی بزرگ به شمار می آید، ولی ناامیدی از بخشش و عفو و رحمت الهی، گناهی بسیار بزرگ تر از گناهی است كه انجام داده است؛ چون هیچ كس جز كفار از رحمت الهی مأیوس و نا امید نیستند.

پس امید به رحمت الهی، خود بزرگ ترین توفیق الهی است؛ البته امیدی كه همراه با عمل باشد و همین امیدواری به رحمت حق، بزرگ ترین انگیزه برای بازگشت به سوی خداست و نوعی توجه و عنایت الهی به اوست؛ چون توبه بذر حسنه است و حسنه نیازمند به نیرو است و نیروی انجام حسنه از خداست. اوست كه توفیق می دهد؛ یعنی اسباب فراهم می نماید تا بنده موفق به توبه شود، و بتواند از لجنزار گناه بیرون آید و به سوی پروردگارش برگردد. [٧]

اما این كه چگونه بفهمد توبه ی او پذیرفته شده یا نه، باید به این نكته ی مهم توجه داشته باشد كه خداوند رحمان، تنها هنگامی توبه ی گنه كار را می پذیرد كه معصیت او ناشی از استكبار و یا نوعی تمسخر نسبت به خدا نباشد ؛[٨] یعنی با عناد و لجاجت گناه نكرده باشد؛ بلكه از روی جهالت و نادانی مرتكب معصیت شده باشد و هنگامی كه توبه می كند، بدین صورت نباشد كه بلا فاصله مرتكب گناه گردد.

یك جوان مسلمان باید بداند كه توبه از مختصات دین اسلام است؛ چون در شریعت مسیح و یهود، اگر چه بحث توبه آمده، اما حقیقت توبه كه در دین اسلام آمده، با آنچه در سایر ادیان الهی آمده، متفاوت است.

و نیز باید بداند كه اگر توبه صرفاً در حد گفتار و زبان خلاصه نشود و با عمل همراه باشد، قطعاً پذیرفته است. و هم چنین به این نكته باید علم داشته باشد كه خداوند توبه ی جوان گنه كار را بسیار آسان تر از گناه فرد سال خورده پذیرا است؛ چون او جوان توبه كننده را بسیار دوست دارد. و به همین جهت توبه ی جوان را بهتر و آسان تر می پذیرد.

و دیگر این كه، باید بداند توبه ی حقیقی در نفس و قلب آدمیان اثر اصلاحی دارد و جان آدمیان را می سازد و او را در مسیر سعادت دنیا و آخرت قرار می دهد؛ زیرا توبه در واقع از بین بردن پلیدی ها است.

سیوطی در تفسیر الدر المنثور از پیامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت می كند كه فرمود:

خدای ـ عزّوجلّ ـ توبه ی بنده اش را می پذیرد و یا گناهانش را می آمرزد، مادامی كه پرده را نینداخته باشند. شخصی پرسید: انداختن پرده یعنی چه؟ فرمود: بیرون شدن جان در حال شرك.

از امام باقر عليه‌السلام در همان تفسیر روایت شده كه فرمودند:

گناهان مؤمن اگر موفق به توبه شود، آمرزیده می شود؛ پس بر مؤمن است كه مراقب خود باشد كه بعد از توبه و آمرزش، خود را به هیچ گناهی آلوده نسازد. [٩]

به نظر می رسد كه یك جوان همان گونه كه با اراده و اختیارش به سمت معصیت و گناه روی می آورد، با همان نیرو و اراده می تواند عزم خود را جزم نموده و به سمت پلیدی ها نرود و یا اگر نا آگاهانه به آن سوی كشیده شد، باز گردد؛ یعنی به همان راحتی كه مرتكب معصیت شده، به همان آسانی و حتی راحت تر از آن، عمل خیر و نیك انجام دهد؛ اما آن چه جوان را به این كار سوق نمی دهد، عدم توجه است؛ چون آن قدر احساسات و شور و هیجانات جوانی، او را محاصره كرده است كه اجازه ی هرگونه تفكر و تأمّل را از او سلب نموده است. پس هرگاه توجه و تنبّه باشد، توبه به دنبال آن خواهد آمد و چون تأمّل نیست توبه كم تر است.

## ٤- چرا نگاه به نامحرم در اسلام تحریم شده است؟

اسلام برای این كه با تعالیم و دستوراتش، انسان را به كمال و سعادت انسانی اش برساند، تمام مقدمات طریق كمال را برای او هموار كرده و همه ی موانع را از سر راهش برداشته است؛ به همین جهت می توان گفت كه بهترین راه رسیدن به كمالات انسانی، عمل به تعالیم آسمانی اسلام است. این مطلب آن قدر آشكار و روشن است كه بسیاری از مفسران مسلمان گفته اند كه: اگر كسی مسلمان نباشد ولی به تعالیم اسلام عمل نماید، در حیات و زندگی مادی به كمال و سربلندی می رسد. این نكته را علامه رحمه‌الله در موارد متعددی ادعا كرده اند. یكی از موانع اصلی رسیدن به كمال انسانی برای زنان، عدم رعایت حجاب، و برای مردان رها كردن چشم در مقابل نوامیس دیگران است. این دستور صریح قرآن است كه:

مسلمانان چشم خود را از نامحرمان بپوشانند و عورت خود را حفظ نمایند كه این كار، ایشان را پاك تر می كند. [١٠]

در شأن نزول آیه ی مزبور از امام صادق عليه‌السلام روایت شده كه فرمودند: جوانی از انصار در كوچه های مدینه زنی را دید. در آن ایام زنان مقنعه ی خود را پشت گردن می انداختند؛ وقتی زن از او گذشت، او را تعقیب كرد، و از پشت او را می نگریست تا داخل كوچه ی تنگی شد. در آن جا استخوان و یا شیشه ای كه در دیوار بود، به صورت مرد گیر كرد و آن را شكافت. همین كه زن از نظرش غایب شد، متوجه گردید كه خون به سینه و لباسش می ریزد؛ با خود گفت: به خدا سوگند، نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می روم و جریان را به او خبر می دهم. جوان نزد آن بزرگوار رسید. حضرت چون او را دید، پرسید چه شده؟ وقتی جوان جریان را گفت، جبرییل نازل شد و این آیه را آورد ( قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ) [١١]

علاّمه طباطبایی رحمه‌الله می فرمایند:

شبیه همین روایت از حضرت علی عليه‌السلام نیز نقل شده است و ظاهر آن این است كه مراد از امر به چشم پوشی در آیه ی شریفه، نهی از مطلق نگاه به زن اجنبی است و مطابق روایات وارده، آنچه كه از نگاه به زن نامحرم حلال است، صورت و كفین می باشد. [١٢]

و اگر آن هم با لذت همراه باشد بدون اشكال نیست. پس حفظ و حراست از چشم سر برای باز شدن چشم دل (بصیرت) بر جوانان لازم است. و همین طور حجاب برای زنان آن قدر در اسلام حایز اهمیت است كه امام صادق عليه‌السلام فرموده اند:

سزاوار نیست برای زن كه در برابر زنان یهود و نصارا برهنه شود؛ چون می روند و نزد شوهران خود تعریف می كنند. [١٣]

این كه نگاه به نامحرم برای زن و مرد در اسلام حرام شمرده شده، به خاطر این است كه نگاه حرام خلاف فلسفه ی وجودی چشم در انسان است. و كسی كه این نعمت بزرگ الهی را در راه خدا به كار نگیرد، حق آن را انجام نداده است، ضایع نمودن این حق، ظلم بزرگی است و هر ظلمی نیز معصیت به شمار می آید. به همین دلیل است كه در روایات بر مواظبت از چشم تأكید شده است.

امام صادق عليه‌السلام فرموده اند:

(و فُرِضَ عَلی الْبَصَرِ اَنْ لا ینْظُرَ اِلی ما حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ)؛ و بر چشم واجب است كه به چیزی كه خداوند نظر كردن بر آن را حرام كرده است نظر ننماید. [١٤] و نیز حضرت علی عليه‌السلام عفت چشم را موجب دوری از هلاكت دانسته و فرموده اند:

هر كه چشم پوشی كند تأسفش كم و از هلاكت بركنار است. هیچ جوان مردیی مانند چشم پوشی نیست. [١٥]

در روایتی دیگر آمده است:

چه بسا نگاه حرامی كه حسرت طولانی را به دنبال داشته باشد. [١٦]

همه ی این تأكیدها در محافظت از چشم، برای این است كه نگاه حرام، علاوه بر این كه نوعی ظلم به آن است، موجب آلودگی قلب و پلیدی باطن نیز می گردد.

پس برای این كه بتوانیم در مسیر عدالت گام برداشته، از طهارت باطن برخوردار باشیم، باید بتوانیم از این عضو، همانند سایر اعضا محافظت نموده، آن را در همان طریقی به كار گیریم كه خداوند برای آن هدف خلق كرده است.

## پی نوشت ها :

[1]. تفسير الميزان، ج 1، ص 369-380.

[2]. الميزان، ج 1، ص 369.

[3]. رك: حسيني تهراني، رساله‌ي لب اللباب، ص 31؛ و ميرزا جواد ملكي تبريزي، رساله‎ي لقاء الله، ص 65 به بعد.

[4]. علامه حسن‌زاده‌ي آملي، مجموعه‌ي مقالات، ص21.

[5]. بحار الانوار، ج 15، ص 40؛ امالي شيخ طوسي، ج 1، ص 34.

[6]. اصول كافي، ج 2، ص 453.

[7]. الميزان، ج 4، ص 244.

[8]. الميزان، ج 4، ص 247.

[9]. الميزان، ج 4، بحث روايي، ص 258.

[10]. سوره‌ي نور، آيه‌ي 31 ـ 30.

[11]. سوره ي نور، آيه ي 30.

[12]. الميزان، ج 15، ص 117.

[13]. نور الثقلين، ج 3، ص 593.

[14]. تفسير صافي، ج 2، ص 165.

[15]. غررالحكم، لفظ «بصر».

[16]. وسايل الشيعه، ج 7، ص 138.

فصل سوم : اخلاق اجتماعی جوانان

## ١- نظر اسلام درباره ی اخلاق جنسی دختران و پسران چیست؟

اسلام برخلاف سایر ادیان و مكاتب، چون به كمال و سعادت تمام افراد جامعه و به تبع آن به تكامل و رشد اجتماعی نظر دارد، همه ی احكام و تعالیم آن بر پایه و اساسی تدوین یافته است كه بتواند همان هدف را تأمین نماید؛ بنابراین هیچ حكمی از احكام و تعلیمات در شرع مقدس اسلام، بدون حكمت و مصلحت نیست. كمال دین اسلام در دقیق بودن اصول و پایه های آن است؛ یعنی اگر با دقت هر چه بیش تر در تعالیم و احكام اسلام تحقیق شود كم ترین نقص را در آن نمی توان یافت.

با توجه به این كه اسلام بر روابط خانوادگی میان اعضای خانواده بسیار تأكید دارد؛ بنابراین به شدت پیروان خود را از روابط میان دو جنس مخالف (پسر و دختر) برحذر داشته و فقط آن را در قلمرو شرع تجویز نموده است. شاید حكمت این مسئله آن باشد كه اسلام، ازدواج و تشكیل خانواده را عامل اصلی پیدایش جامعه و بقای اجتماع بشری تشخیص می دهد، نه این كه نوعی محدودیت و سلب آزادی اجتماعی را قائل شده باشد.

روابط عاشقانه اعم از آمیزش یا مقدمات آن، در غیر محیط ازدواج در اسلام ممنوع و حرام است و اصولاً باید دانست كه حكمت تحریم در اسلام، مسئله ی سلب آزادی طبقات یا مزاحمت و تعدی به حقوق دیگران نیست تا طرفین با رغبت خود و بدون مزاحمت و تعدی به حقوق دیگران بتوانند آزادانه به عمل اقدام كنند؛ بلكه به خاطر محاسبه ای است كه اسلام برای حفظ خانواده و اجتماع مد نظر داشته است. [١]

اگر میل غریزی میان دو جنس مخالف، محدود به ازدواج شرعی نشود و جوانان تا می توانند شهوات جنسی و امیال غریزی خود را از طریق غیر رسمی اقناع نمایند، هرگز كسی زیر بار رنج و سختی تشكیل خانواده نخواهد رفت و در نتیجه، پایه ی زندگی خانوادگی سست و متزلزل شده، عواطف انسانی رو به ضعف خواهد رفت، علاوه بر این رواج و شیوع روابط نامشروع، مفاسد اجتماعی، بهداشتی و اخلاقی بسیاری را دربرخواهد داشت؛ چنانچه امروزه در غرب این امر مشهود است.

گزارش این گونه از مسائل در غرب بسیار وحشتناك است. بنابر نقل جراید و مطبوعات، سالانه در امریكا در اثر آمیزش زن و مرد به طور توافق، سیصد هزار نوزاد بی پدر متولد می شود و بدین ترتیب تكلیف جامعه ی بشری در صد سال دیگر روشن است. از این نظر، اسلام آمیزش زن و مرد را بدون ازدواج به كلی ممنوع كرده و هزینه ی زندگی بچه را به عهده ی پدر گذاشته، او را مسئول زندگی فرزند شناخته است. [٢]

## ٢- پاسخ به یك شبهه

برخی شبهه كرده اند كه چرا اسلام این محدودیت را ایجاد كرده است؛ در حالی كه از طریق روابط جنسی و عاشقانه می توان به خدا نزدیك شد، یا از طریق فوق بهتر می توان خدا را شناخت؟ به عبارت دیگر، اگر بخواهیم به عشق حقیقی برسیم، باید از طریق عشق مجازی وارد شویم و بدون عشق مجازی، وصول به عشق حقیقی محال است.

پاسخ شبهه این است كه مفهوم عشق در فرهنگ اسلام، از هواپرستی و ارضای غرایز حیوانی انسان كاملاً جداست. برای نسل جوان جامعه ی اسلامی باید این مسئله روشن و معرفت به این نكته حاصل باشد كه عشق در فرهنگ دین، یك اصطلاح عرفانی است كه بار معرفتی زیادی بر آن مترتب است و هرگز ادیبان و عارفان و حكیمان مسلمان، این واژه را در بُعد حیوانی و غرایز شهوانی انسان، محدود نكرده اند و با دقت و توجه در آثار منثور و منظوم ادبای مسلمان، این نكته به دست می آید كه آنان هرگز میل به شهوات و هواهای نفسانی و زن بارگی را تعبیر به عشق نكرده اند؛ البته گروهی شاعرنما عباراتی را تحت عنوان شعر در این زمینه ردیف كرده اند كه آن دسته، نه شأن و شخصیت شاعری داشته اند و نه بار معرفتی.

البته برخی از ایشان به تبعیت از شاعران اعراب جاهلی، معنای عشق را در روابط جنسی و بُعد حیوانی محدود نموده اند؛ چنان كه یكی از مورخان می گوید: عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد: شعر و شراب و جنگ. [٣]

برای روشن شدن مطلب و رفع هرگونه ابهام در این كه عشق مجازی به معنای هوس رانی نبوده و آنچه كه در آثار و عبارات حكما و ادبا و عرفا آمده، غیر از آن چیزی است كه برخی از منحرفان برای اغوای جوانان مطرح می نمایند، به نمونه هایی از نثر و نظم آن بزرگان به طور اجمال اشاره می شود:

عشق، میل مفرط و شدت در دوستی را گویند. این لفظ مشتق از (عشقه) است كه در میان عرب، گیاهی را گویند كه به دور درخت می پیچد و آب آن را می خورد و رنگ آن را زرد می كند و برگ آن می ریزد و بعد از مدتی درخت خشك می گردد. عشق هم، چون به كمال برسد، قوای انسانی را ساقط كند و حواس را از كار بیندازد و طبع را از غذا باز دارد و عاشق از صحبت غیر دوست ملول و رنجیده شود. [٤]

چنان كه قرآن این حالت را وصف مؤمنان واقعی قرار داده و می فرماید:

(وَالَّذینَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبّاً لِلّهِ)؛ و آنان كه ایمان به خدا آورده اند عشق و علاقه ی بیش تری به او دارند.

چون كه می دانند جز ذات پاك او هیچ منبعی برای كمال وجود ندارد، بنابراین غیر او را لایق عشق و محبت نمی دانند. [٥] نظامی در تأیید همین معنا می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق آیینه ی بلند نور است  |  | شهوت زحساب عشق دور است  |

مولوی در بیتی بسیار زیبا چنین سروده است:

یعنی هیچ چیز جز حب به ذات الهی را عشق نمی نامند.

و یا در جایی دیگر گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشقی پیدا است در زاری دل  |  | نیست بـــیماری چو بیماری دل  |
| علت عاشق زعلت ها جداست  |  | عشق اسطرلاب اسرار خدا است  |

عطار گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا جهان باشد نخواهم در جهان هجران عشق  |  | عاشقم بر عشق و هرگز نشكنم پیمان عشق  |
| تا حدیث عاشقی و عشق باشد در جهان  |  | نام من بادا نوشته بر سر دیوان عشق  |

حافظ می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زعشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است  |  | به آب ورنگ وخط چه حاجت روی زیبا را؟  |

ملا احمد جامی می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق بازی كار هر دیوانه نیست  |  | شمع سوزی كار هر پروانه نیست  |

امام خمینی می فرمایند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشقم عاشق و جز وصل تو درمانش نیست  |  | كیست زین آتش افروخته در جانش نیست  |
| جز تو در محفل دل سوختگان ذكری نیست  |  | این حدیثی است كه آغازش و پایانش نیست  |

و در جای دیگر چنین سروده اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق روی توام دست بدار از دل من  |  | به خدا جز رُخ تو حل نكند مشكل من [٦]  |

ملا عبد الرزاق كاشانی در شرح منازل السائرین خواجه عبد الله انصاری گوید:

سرّ تفاوت ظاهری كلام حكما و عرفا در مدح یا ذم عشقِ صوری ظاهری در این است كه عشق صوری، گاه، منبعث از شهوت و گاه، توأم با عفت و پاك دامنی است. [٧]

آنچه از عبارات و بیانات عرفا و حكما می توان به دست آورد، این است كه آنها هرگز از مفهوم عشق، معنای هوسرانی و شهوترانی را منظور نداشته اند و مقصودشان از عشق زمینی و مجازی كه پلی است برای دست یافتن به حقیقت این معنا نمی باشد؛ بلكه مرادشان از عشق مجازی و زمینی، عشق و حب به انبیا و اولیا و اهل بیت عليه‌السلام است كه مَعبری است برای عشق حقیقی كه عشق به ذات ربوبی است؛ چنان كه آن عارف وارسته فرموده اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق دلدار چنان كرد كه منصور منش  |  | از دیارم به در آورد و سر دارم كرد [٨]  |

## ٣- چرا مرد می تواند چهار زن بگیرد ولی برای زن چنین حقی وجود ندارد؟

یكی از شبهاتی كه در برخی محافل علمی بر اسلام وارد كرده اند، مربوط به تعدد زوجات است. گفته اند كه چرا اسلام اجازه داده است كه یك مرد بتواند چهار زن بگیرد؛ ولی این اجازه به زن داده نشده و داشتن بیش از یك شوهر، ممنوع و حرام شمرده شده است؟

این پرسش، پرسشی نیست كه امروزه طرح شده باشد، بلكه از روایات وارده در این زمینه به دست می آید كه در عصر حضور معصومین عليه‌السلام نیز چنین پرسشی مطرح بوده است. برای ما كه معتقد به تعالیم و احكام اسلام هستیم، آنچه كه در متون دینی آمده، پذیرفته شده است؛ چرا كه یقین داریم كه هیچ یك از دستورات اسلام، بدون حكمت و مصلحت نیست. اما به خاطر روشن شدن مسئله و پاسخ به پرسش، لازم است كه بدترین پرسش را با منطقی ترین صورت پاسخ گو باشیم و این از سیره ی پیشوایان دین ماست كه به پیروان خود تعلیم داده اند.

در زمان امام رضا عليه‌السلام شخصی همین سؤال را از امام عليه‌السلام می پرسد و امام در پاسخ می فرماید:

علت این كه مرد می تواند چهار زن بگیرد ولی زن نمی تواند بیش از یك شوهر داشته باشد، این است كه مرد اگر چهار زن هم داشته باشد، فرزندی كه هر یك از آنها بیاورد فرزند اوست؛ ولی زن اگر دو همسر یا بیش تر داشته باشد، فرزندی كه به دنیا می آورد، معلوم نمی شود از كدام شوهر است؛ زیرا همه ی شوهران در هم خوابگی با او شریكند و در نتیجه، بدیهی است كه در چنین وضعی، هم روابط نَسَبی به هم می خورد و هم در مسئله ی ارث اشكال پدید می آید و سرانجام، معارف را نیز تباه می سازد.

در حدیث دیگری از امام صادق عليه‌السلام وارد شده كه فرمودند:

خدا غیرت را به مردان داد و به همین جهت بر زنان حرام كرده است كه با غیر همسرشان رابطه داشته باشند.

علامه رحمه‌الله با توجه به روایات وارده و احادیثی كه در ذیل آیات مربوط به این موضوع در سوره ی نساء آمده است، می فرمایند:

این حكم اسلام با توجه به رعایت حكم فطرت می باشد و آن چه كه اسلام در این زمینه می گوید با آن چیزی كه تمدن غرب آن را تبلیغ می كند، بسیار متفاوت است. چون اسلام با شرایط خاص و رعایت عدالت و حفظ موازین شرع این مسئله را تجویز نموده است؛ برخلاف غربی ها كه این عمل را چون حیوانات در جامعه ی خود رواج داده اند و در عین حال به تعدد زوجات اجازه نداده اند. [٩]

برخی از دلایل علمی نیز در این حكم وجود دارد كه ایشان در بحثِ علمی تفسیر المیزان، در ذیل آیه ی دوم سوره ی نساء بیان داشته اند كه در این جا برای رعایت اختصار از بیان آن معذوریم. در میان روایات این باب، نكته ای كه جالب توجه است این است كه در برخی نصوص روایی وارد شده است كه بیش ترِ فرزندانِ سفیه و نادان از خانواده هایی متولد می شوند كه والدین آنها، خصوصاً مادر خانواده، فرد هوس ران و شهوت پرستی است، چون فرزندان، بیش تر، از مادر ارث می برند.

پس هیچ تردیدی در این نیست كه همه ی احكام اسلام، بر پایه ی حكمت و علتی بنا نهاده شده است كه علم، به برخی از آنها دست یافته و بسیاری از آنها هنوز هم مجهول مانده است.

البتّه، پاسخ مسئله همان است كه امام رضا عليه‌السلام فرمودند و لیكن شاید گفته شود كه كلام امام عليه‌السلام از حیث عقلی قانع كننده نیست.

این اشكال تا حدّی پذیرفته است؛ به جهت این كه امام عليه‌السلام حكمت مسئله را بیان فرموده اند نه علت آن را. و آنان كه با تعالیم ادیان آشنایی دارند،

به خوبی می دانند كه بسیاری از دستورات دینی، در هر مكتبی، تعبدی محض است و عقل و استدلالات عقلی را در آن راهی نیست.

آنان كه دارای روحیه ی تعبد پذیری هستند، چون پیشوایان دین را معصوم و مصون از خطا و گناه، و عمل حرام را دارای مفسده ی شدیده می دانند، بدون چون و چرای عقلی از آن دوری می جویند.

## ٤- چرا در امر فحشا، زن بیش از مرد مورد سرزنش قرار می گیرد؟

یكی از پرسش هایی كه مطرح است این است كه در امر فحشا، با این كه زن و مرد به صورت مساوی شریك هستند، ولی زن بیش تر مورد سرزنش و نكوهش قرار می گیرد؛ چرا؟

برخی این اشكال را تقویت نموده و می گویند اگر مرد قوی تر است، پس او باید بیش تر در مقام كنترل خود برآید و اگر زن و مرد مرتكب عمل زشتی شده اند، مرد لایق سرزنش بیش تری است تا زن.

این اشكال، قبل از این كه به اصل دین بازگردد و ناشی از شناخت و معرفت به تعالیم دین باشد، از عادت ها و سنن غلط در جوامع دینی سرچشمه می گیرد.

هرگز در متون دینی نیامده است كه در ارتكاب اعمال خلاف دین، جنس زن باید بیش تر از مرد مورد مذمّت واقع شود. در این گونه اعمال كه جامعه ی انسانی را تهدید و اركان نظام اجتماعی را متزلزل می كند، اسلام برای زن و مرد، مجازات مساوی در نظر گرفته است و این كه در برخی از موارد، عرف مردم، در یك عمل خاص، گناه فردی را شدیدتر از دیگری می بیند، ناشی از جای گزینی سنت های قومی و قبیله ای به جای سنت های دینی است. باید تلاش نمود نخست، سنن غلط را از بین برد و سپس با خرافه زدایی، زمینه ای را برای اجرای تعالیم واقعی دین فراهم نمود. پس پاسخ این پرسش این است كه چنین چیزی در اسلام وجود ندارد كه زن بیش از مرد مورد سرزنش واقع شود؛ البته تفكر اعراب جاهلیت قبل از اسلام همین بوده است و برخی از مفسران در تعلیل زنده به گور كردن دختران در میان برخی از اقوام عرب، وجود همین اندیشه را دخیل می دانند. نظر صاحب تفسیر المیزان نیز همین است. ایشان ضمن بحثی طولانی درباره ی هویت زن در اسلام، می فرمایند:

از بقایای خرافات اعراب جاهلی بعد از اسلام این است كه اگر زن و مرد مرتكب عمل زشت زنا گردند، ننگ در دامن زن تا ابد می ماند؛ هر چند هم توبه كرده باشد، ولی دامن مرد ننگین نمی شود هر چند كه توبه هم نكرده باشد. باید دانست كه اسلام این عمل نكوهیده را هم برای زن ننگ می داند و هم برای مرد، و هر دو را مستحق عذاب و عقوبت می داند. [١٠]

پس اگر تفكری باطل و فرهنگی ناصواب در میان گروهی از مردم جامعه ی اسلامی، رایج باشد، نباید آن را به نام دین تمام كرد. مقررات اجتماعی اسلام بسیار دقیق تر از آن چیزی است كه برخی بخواهند به آسانی بر آن خدشه وارد نمایند. برخی از مقرراتِ شرعِ مقدسِ اسلام درباره ی زن و مرد، متفاوت است؛ اما این تفاوت ها روی حكمت های خاصی است كه اندیشه و عقل بشری به سختی می تواند به سرّ و حكمت آن پی ببرد. در فرهنگ اسلام، ملاك ارزش انسان، قرب الهی و عفت و پاك دامنی است و هر آن كس كه به این ملاك ها نزدیك شود، گرامی است و آن كه از تعالیم الهی سرپیچی نماید، در میان مسلمین ارزشی ندارد، چه مرد باشد و چه زن؛ پس جنسیت، معیار ارزش و ضد ارزش بودن نیست، بلكه تقوا و خدا ترسی، میزان و معیار است.

## ٥- چگونه شیطان بر انسان مسلّط می شود؟

قبل از پرداختن به پاسخ این پرسش، لازم است كه معنای شیطان و ابلیس روشن گردد. واژه ی شیطان از ماده ی «شطن، شطونا» است؛ و او را از این جهت شیطان گویند كه از درگاه خداوند، رانده شد و دور گردید. و برخی گفته اند از ماده ی «شاط، شیطاً» می باشد كه به معنای هلاك شدن است؛ بنابراین وزن آن فعلان است و وجه تسمیه ی آن روشن است. [١١]

علما در تفسیر لفظ (شیاطین الجن و الانس) [١٢] از آیه ی مباركه اختلاف دارند و دو نظر را مطرح كرده اند. نظر اول این است كه شیاطین همگی فرزند ابلیسند؛ جز آن كه فرزندان خود را دو قسمت كرد: قسمتی را مأمور وسوسه ی نوع بشر ساخت و قسم دیگر را مأمور وسوسه ی جن. پس قسم اول، شیاطین انس و دسته ی دوم، شیاطین جن می باشند.

قول دوم آن است كه هر مُتمرّد نافرمانی، از نوع جن و انس را شیطان نامند؛ فخر رازی در تفسیر خود از قول ابن عباس می گوید:

پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوذر فرمود: (هَلْ تَعُوذُنَّ بِاللهِ مِنْ شَرِّ شَیطانِ الاِنْسِ وَ الْجِنِّ؟) آیا از شر شیطان انس و جن به خدا پناه می برید؟

ابوذر گفت: برای بنی آدم نیز شیطان وجود دارد؟ فرمود: بلی شیاطین انس شریرتر از شیاطین جن هستند.

و اما ابلیس در واقع همان شیطان را گویند. این همان موجود منحصر به فردی است كه در مقابل امر الهی سرپیچی نمود و به حضرت آدم سجده نكرد. این موجود، بنابر قول صحیح از نسل جن بوده و شرور و بدی ها را به او نسبت می دهند. [١٣]

در قرآن كریم و احادیث، او برای گمراهی و اغوای بشر به خدا سوگند یاد كرده است.

(فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِینَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الُْمخْلَصِینَ؛) به عزت تو سوگند كه به جز بندگان با اخلاص تو، همه را گمراه خواهم كرد. [١٤]

خداوند فرمود: (تو از مهلت یافتگانی). شیطان گفت: (پس به سبب آن كه مرا به بیراهه افكندی من نیز برای گمراهی آنان حتماً بر سر راه راست توخواهم نشست، آن گاه از جلو و عقب و راست و چپشان بر آنها می تازم و بیش ترشان را شكرگزار نخواهی یافت). [١٥]

و نیز در قرآن، از شیطان به عنوان موجودی كه انسان ها را به فقر و غرور و صفات زشت وعده می دهد، یاد شده است.

(الشَّیطانُ یعِدُكُمُ الْفَقْرَ)؛ شیطان شما را به فقر وعده می دهد. [١٦]

(و ما یعِدُهُمْ الشَّیطانُ اِلاّ غُرُوراً؛ )و شیطان به آنان وعده نمی دهد مگر به غرور و تكبر. [١٧]

بنابراین، شیطان نام تمام موجودات گمراه كننده است و این اسم، شامل ابلیس نیز می شود و به نفس انسانی هم اطلاق شده است؛ چنان كه حضرت علی عليه‌السلام فرمودند:

(شیطان كل انسان نفسه)؛ شیطان هر انسانی نفس اوست. [١٨]

ملاصدرا رحمه‌الله در این باره می گوید:

نفس رذیله ی هر انسانی، شیطان او است و به عبارت دیگر در مقام متابعت هوی و جحود و استكبار، اول كسی كه راه ضلالت و گمراهی را پیش گرفت و طغیان كرد، خداوند او را شیطان نامید كه شأن او گمراه كردن است. [١٩]

و اما این كه چگونه شیطان با توجه به این كه یكی از مخلوقات الهی است می تواند بر انسان غلبه نموده و بر قوای عقلانی او تسلط یابد، پرسشی است منطقی كه پاسخی مستدل می طلبد.

دانشمندان علوم دینی و مفسران قرآن مجید، در ذیل آیات مربوط به شیطان و ابلیس، پرسش فوق را ذكر و پاسخ هایی را مطرح كرده اند؛ اما آنچه كه برای ما در این نوشتار مورد توجه است، نظر علاّمه طباطبایی رحمه‌الله است، به همین جهت از پاسخ دیگران صرف نظر می نماییم.

آنچه كه در قرآن برای گمراهی انسان به واسطه ی شیطان، ذكر شده است، تحریك و وسوسه ی انسان است؛ یعنی نقش اصلی شیطان وسوسه نمودن انسان برای انجام اعمال شر است؛ و ما می دانیم كه صرف وسوسه، موجب انجام یك عمل نخواهد شد. آنچه كه عامل اصلی تحقق عمل می شود، اراده ی انسان است. تا انسان اراده نكند، هرگز عملی از او صادر نخواهد شد.

شیاطین جن و انس، قلوب انسان ها را مورد وسوسه قرار می دهند؛ اما باطن همه ی انسان ها یكسان نیست. صاحب تفسیر المیزان در پاسخ این پرسش می فرمایند:

قلب مریض و قسی، وسوسه های شیطانی را خیلی زود می پذیرد، نه هر قلبی. [٢٠]

این مسئله پرواضح است كه قلب انسان ها در تأثیرپذیری از عوامل خارجی، مساوی نیست؛ اما سؤال دیگر این است كه این وسوسه های شیطانی هر چند مستند به شیطان است، ولی چون در ملك خدا قرار دارد، بدون اذن و اجازه ی الهی اثر نمی كند؛ چنان كه هیچ مؤثری بدون اذن خداوند اثر نمی كند.

(لا مُؤَثِّرَ فِی الوُجُودِ اِلا الله؛) هیچ تأثیرگذاری در نظام هستی جز خداوند نیست.

این شبهه چگونه قابل توجیه است؟

علاّمه می فرمایند:

این سخن درست است، اما وجود این القائات شیطانی، خود مصلحتی دارد و آن مصلحت این است كه مردم عموماً به وسیله ی آن، آزمایش می شوند و امتحان و آزمایش الهی، خود از نوامیس عمومی نظام هستی است كه در عالم انسانی جریان دارد؛ چون رسیدن افراد سعادتمند به كمال و سعادت و رسیدن اشقیا به شقاوت و بدبختی، نیازمند این ناموس است. باید این دو دسته امتحان شوند. و آیه ی ٥٣ سوره ی حج می فرماید: (لِیجْعَلَ ما یلْقِی الشَّیطانُ فِتْنَةً لِلَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِیةِ قُلُوبُهُمْ)؛ تا آنچه را كه شیطان القا می كند برای كسانی كه در دل هایشان مرضی هست و برای سنگ دلان مایه ی ابتلا و آزمایش قرار دهد». به همین نكته اشاره دارد. [٢١]

پس چگونگی و كیفیت غلبه و تسلط شیاطین بر عزم و اراده ی انسان، فقط در حد وسوسه و تحریك بوده و چون ماده ی اولیه ی خلقت انسان، تركیبی از عقل و شهوت است، به لحاظ هدف و غرض خلقتی كه برای او در نظر گرفته شد، وجود این گونه از وسوسه ها از باب مصلحتی است كه خیر آن كثیر و شرّش قلیل است.

اگر سؤال شود كه خداوند می توانست بدون این مصلحت، انسان را به كمال رساند؟ پاسخ این است كه خداوند فرشتگان را در عالم مجردات چنین آفرید، اما خواست كه علاوه بر آن موجود و آن عالم، موجودی مادی و عالم غیر مجرد و مادی بیافریند؛ بنابراین انسان مادی و عالم ماده را خلق نمود و اقتضای آن عالم و آن موجود جز این كه هست، نمی شد.

## ٦- شیطان چه كسانی را می تواند فریب دهد و گمراه سازد؟

در مسئله ی قبل تا حدودی به پاسخ این پرسش اشاره شد و به همین جهت، آنچه را كه در صفحات قبل گفته شد تكرار نمی كنیم.

آنچه در این مسئله لازم است بدان پرداخته شود، این است كه شیاطین برای دخالت در اراده ی افراد از هیچ كوشش و تلاشی دریغ نمی كنند. ابلیس در مقابل خالق خویش سوگند یاد كرده است كه همه ی بندگان او را بفریبد، به جز افرادی كه برای معبودشان خالص شده اند، و آن دسته هم بسیار اندكند. او در تمام قلب ها رخنه می كند، به جز قلبی كه خدا در آن حضور و ظهور داشته باشد. انسان ها از حیث باطن بر دو قسمند: گروهی كه طهارت قلب را حفظ نموده و در نورانیت آن كوشیده اند و دسته ای كه آن طهارت ذاتی و اوّلی را با انجام معاصی، به گناه، آلوده و تاریك نموده اند كه قلب این دسته، مرتع و چراگاه شیطان است.

اینان كسانی هستند كه تابع وسوسه های شیطان بوده اند، ولی در اثر تكرار آن به مرحله ای رسیده اند كه با داشتن عقل، شیطان برای آنها تصمیم می گیرد.

ابن جوزی، از علمای بزرگ اسلامی است كه دارای آثار ارزشمندی است، از جمله آثار ایشان كتابی است به نام تلبیس ابلیس كه در نوع خود، اثر كم نظیری است. او در نحوه ی تحریر این كتاب، آن را به سیزده باب درآورده كه در بیش تر آن ابواب، طریقه ی فریفتن انسان ها به وسیله ی شیطان را بیان داشته است. تلبیس ابلیس از راه علم بر عالمان، تلبیس ابلیس بر حاكمان، عبادت پیشه گان، زاهدان، صوفیان، اهل دین، متدینان، عامیان و در آخرین باب، این عنوان را قرار داده است: «در تلبیس ابلیس بر همگان از راه آرزوهای دور و دراز. » این عنوان نشان می دهد كه شیطان می تواند نوع انسانی را بفریبد، منتها هر كسی را به اقتضای حالش. پس هر كه بخواهد ادعا نماید كه از وسوسه ی او در امان است این خود نوعی از وسوسه های شیطانی است. آدمی باید در هر حال سعی كند كه خود را از وسوسه های او در امان نگه دارد.

ابن جوزی در این باب به نكته ی بسیار ظریفی اشاره می كند. وی بعد از ذكر مقدمات چنین می گوید:

پس هر كس را در نفس، وسوسه ی امری رخ نماید، باید نهایت احتیاط مرعی دارد و خطاب به شیطان كه انسان را به بدی فرا می خواند بگوید: «تو كه با آراستن شهوات، در نظر من خود را خیرخواه من می نمایی، چگونه خیرخواه منی در حالی كه نتوانستی به خود خیری رسانی؟ ! پس چگونه به قول تو كه دشمن منی اعتماد كنم؟ برو كه گفتار تو را در من اثری نیست» پس اگر شیطان با تحریك هوی و شهوت، نفس را به یاری بخواند، باید عقل را به خانه ی اندیشه احضار كرد و با لشكر عزم، سپاه نفس را منهزم ساخت. [٢٢]

پس هر كسی در معرض وسوسه ها و القائات شیطانی قرار دارد، اما برخی آن را از خود دفع می كنند و برخی دیگر در مقابل آن القائات، منفعل و متأثر می گردند كه این در حقیقت، به علم و اراده ی آدمی و میزان طهارت قلبی او بازمی گردد. علاّمه طباطبایی رحمه‌الله می فرمایند:

مرض قلب؛ یعنی این كه استقامت حالت تعقل را از دست بدهد و به آنچه كه باید معتقد شود اعتقاد پیدا نكند و یا در عقاید حقّه شك نماید. و قساوت قلب به معنای صلابت و خشونت آن است و صلابت قلب به این معنا است كه عواطف رقیقه (از قبیل: خشوع و رحمت و تواضع و محبت) كه او را در درك حقیقت یاری می دهد در او مرده باشد. پس قلب مریض، قلبی است كه زود حق را تصور می كند، ولی خیلی دیر به آن معتقد می شود و قلب قسی و سخت، آن قلبی است كه هم دیر آن را تصور می كند و هم دیر به آن معتقد می گردد و به عكس، قلب مریض و قسی، وسوسه های شیطانی را خیلی زود می پذیرد. [٢٣]

در واقع آنان كه بیش تر به یاد خدا و قیامت هستند؛ یا اصلاً مورد فریب نیستند و یا اگر مورد وسوسه و فریب قرار گیرند، با یاد خدا و قلب پاك و اراده ی جدی، آن را از خود دور می سازند؛ اما آنان كه دارای قلبی مریض و قسی هستند، آنان خانه ی دل را برای میهمانی و پذیرایی شیطان مهیا ساخته اند و به تدریج جزء یاوران و لشكریان دایمی او قرار می گیرند. پس با هیچ سلاحی جز سلاح ایمان نمی توان شیطان را از خود دفع نمود و با هیچ طریقی به جز طریق معرفت نمی توان وسوسه های او را تشخیص داد.

## ٧- چگونه می توان از وسوسه و تسلط شیطان جلوگیری كرد؟

از مباحث گذشته روشن شد كه شیطان در قلب همه ی انسان ها وارد شده و هیچ قلبی از وسوسه ی آن در امان نیست. با تبیین این مطلب، پرسش این است كه چگونه می توان در مقابل وسوسه ی شیطان ایستادگی كرد؟

علمای علم اخلاق در پاسخ این پرسش، سه مرحله را یادآوری كرده اند:

نخست. بستن درهای نفوذ شیطان در دل؛ حرص و حسد، خشم و غضب، عداوت و شهوت، كبر و عُجب و طمع و بخل و دوستی متاع دنیوی و تجمل پرستی و همه ی صفات مذموم، درهایی هستند كه اگر شیطان هر كدام را گشوده یابد، از همان طریق وارد قلب می شود.

دوم. زنده نمودن دل به اخلاق فاضله و صفات پسندیده و ملازمت آن به یاد و ذكر خداوند؛ چون اگر دل از این اوصاف خالی گردد، مأمن و محل استقرار شیطان خواهد شد.

(وَ مَنْ یعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَیضْ لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ)؛ هر كه از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی را برانگیزیم تا قرین وی باشد. [٢٤]

سوم. ذكر و یاد خدا در دل و زبان است. [٢٥] اگر دل از آلودگی ها پاك گردد و به نور تقوا روشن شود و زبان به جای الفاظ زاید و زشت به ذكر الهی مشغول گردد، وسوسه و تسلط شیطان از او دفع می شود. در این حالت است كه انسان می تواند حقایق هستی را مشاهده نماید.

چنانكه پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

(لَوْ لا تَكْثیرَ فی كَلامِكُمْ وَ تَمریجَ فی قُلُوبِكُمْ لَرَأَیتُمْ ما أَری وَ لَسَمْعِتُمْ ما اَسْمَعُ؛ ) اگر زیادی سخنان شما و آشوب و اضطراب در قلوبتان نبود، هر آینه می دیدید آنچه را كه من می بینم و می شنیدید آنچه را كه من می شنوم. [٢٦]

در همین رابطه از حضرت عیسی عليه‌السلام نقل است كه فرمود:

باطن شخص را از كلماتش بسنجند؛ زیرا هرگز درخت خار، انجیر ندهد. هر چه از زبان می تراود از دل سرچشمه می گیرد. كسی كه فحاش و بدگو است، چون دلش معدن نجاسات است از زبانش نیز همان، بیرون تراویده است.

از این رو وقتی كسی به حضرت عیسی بد گفت، ایشان در حقّش دعا كرد؛ از ایشان پرسیدند: آن كس بد كرده است و تو او را دعا می كنی؟ حضرت پاسخ داد:

هر كس از آنچه در خزانه دارد انفاق می كند.

مه فشاند نور و سگ عوعو كند هر كسی بر خلقت خود می تند. [٢٧]

بنابراین بهترین راه علاج از وسوسه ی شیطان، هماهنگی میان قلب و زبان و طهارت باطن و ظاهر و مسدود نمودن همه ی درهای نفوذی برای آن است. چنین راه درمان برای جوانان كه هنوز شیطان در قلبشان لانه نكرده و استقرار نیافته است بسیار آسان است.

امید آن است كه جوانان مسلمان با علم و معرفت به این نكات، خود را از هرگونه وسوسه های شیطانی دور ساخته، در مسیر كمال انسانی، گام های بلند و استواری بردارند.

## پی نوشت ها :

[١]. علامه طباطبایی، پرسش و پاسخ، ص ٢٨.

[٢]. علامه طباطبایی، پرسش و پاسخ، ص ١٢، (این آمار مربوط به چندین سال قبل از انقلاب است).

[٣]. تفسیر نمونه، ج ٥، ص ٧٠.

[٤]. دكتر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ص ١٢٥٨.

[٥]. برای بحث ذیل از كتب فرهنگ معارف، آشنایی با مولوی (دكتر سلیم) و فلسفه و عرفان (دكتر یثربی) استفاده شد.

[٦]. دیوان امام خمینی، ص ١٧٤.

[٧]. كاشانی، شرح منازل السائرین، ص ١٧١.

[٨]. دیوان امام خمینی، ص ٨٢.

[٩]. المیزان، ج ٢، آیه ی ٢ تا ٦ سوره ی نساء.

[١٠]. المیزان، ج ٢. ص ٢٧٥ به بعد.

[١١]. دكتر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ص ١٠٨١، و لغت نامه ی دهخدا، ج ٩، ص ١٢٩٦٦.

[١٢]. سوره ی انعام، آیه ی ١١٢.

[١٣]. لغت نامه دهخدا، ج ٩، ص ١٢٩٦٦.

[١٤]. سوره ی ص، آیه ی ٨١.

[١٥]. سوره ی اعراف، آیه ی ١٧ ـ ١٥.

[١٦]. سوره ی بقره، آیه ی ٢٦٨.

[١٧]. سوره ی نساء، آیه ی ١٢٠.

[١٨]. شرح ابن ابی الحدید، ج ٢٠، كلمه ٣٤٣.

[١٩]. رسائل ملاصدرا، ص ٣٠٩.

[٢٠]. المیزان، ج ١٤، ص ٣٩٤، ذیل آیه ی ٥٣، «فی قلوبهم مرض و القاسیه قلوبهم».

[٢١]. همان، ص ٣٩٤.

[٢٢]. ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص ٢١.

[٢٣]. المیزان، ج ١٤، ص ٣٩٤.

[٢٤]. سوره ی زخرف، آیه ی ٣٥.

[٢٥]. ملامهدی نراقی، گزیده ی كتاب جامع السعادات، ص ٩١ ـ ٨٩.

[٢٦]. كنزالعمال، ج ١٥، ص ٦٤٣، حدیث ش ٤٢٥٤٢.

[٢٧]. علی مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشان ها، ص ١٤٨.

فصل چهارم : سیره ی پیامبران الهی و الگوهای رفتاری برای جوانان

١- برخورد و رفتار پیامبران با مردم چگونه بوده است؟ [١]

آداب و رفتار پیامبران و شیوه ی برخورد انبیای الهی با مردم، دارای ویژگی خاصی است كه برخی از آن را بیان می داریم:

١. همیشه خود را جزئی از مردم و فردی از افراد جامعه به حساب آورده، هرگز در برخورد اجتماعی، امتیازی برای خود قائل نبودند. اگر افرادی در شخصیتشان غلُو می كردند، این كار نه تنها مایه ی زنده شدن خوی استكباری در آنان نمی شد، بلكه بر تواضع و فروتنی انبیا می افزود. چنان كه خداوند به پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور فرمودند كه:

ای پیامبر هرگاه در مقابل این گونه افراد قرار گرفتی، بگو من بشری بیش نیستم، تنها فرقی كه با شما دارم این است كه بر من وحی می شود؛ (قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ یوحى إِلَی. )[٢]

٢. با هر طبقه ای از طبقات مردم به اندازه ی فهم و دركشان سخن می گفته اند؛ یعنی در مقام گفتار نیز سعی می كردند به كسی ظلم و ستم ننمایند. از شیعه و سنی این روایت وارد شده است كه پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

(اِنّا مَعاشِرُ الاَنْبِیاءِ نُكَلِّمُ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ)؛ ما گروه پیامبران با مردم به قدر عقلان سخن می گوییم. [٣]

٣. خصوصیت سوم این است كه چون اصولاً مبعوث شدن به نبوت براساس هدایت به حق و بیان حق است؛ بنابراین خود انبیا باید از هرگونه گمراهی و انحراف از حق به دور باشند.

(وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً؛) من هرگز گمراه كنندگان را در كار هدایت كمك نمی گیرم، [٤]

یعنی در ارشاد و هدایت دیگران نه تنها خود از هرگونه گمراهی مصون و محفوظند، بلكه اگر در راه رشد و تعالی مردم كسی آنان را یاری نكند، به تنهایی این وظیفه را انجام خواهند داد و هرگز از افرد خاطی یا منحرف در این مسیر استفاده نمی كنند.

نكته ی بسیار دقیقی كه می توان از این آیه استفاده كرد، این است كه اگر هدف، حق است، وسیله و ابزار نیز باید حق باشد و این كه هدف بتواند وسیله را توجیه كند، از منطق دین و ادب و رفتار دینی به دور است.

بنابراین، هدف حق و باطل را می توان از طریق افراد آن هم شناخت و این یك الگوی بسیار خوب برای جوامع بشری خصوصاً نسل جوان است كه طریق هدایت و مسیر ضلالت را از طریق افرادی كه آن را تبلیغ می كنند بشناسند؛ چون رهبران هدایت و هادیان به حق، همیشه از انسان های پاك و دین دار، در راه تبلیغ دینشان استفاده می كنند، نه از افراد ناپاك و آلوده.

٤. ویژگی دیگر انبیا، رفتار آنان با مردم بود كه در اجرای حق، كم ترین مسامحه و سهل انگاری از خود نشان نمی دادند و در احقاق حق از هیچ كس جز خداوند نمی ترسیدند.

(یخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یفْعَلُونَ ما یؤْمَرُونَ)؛ آنها از مخالفت پروردگارشان كه حاكم بر آنها است می ترسیدند و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند. [٥] و یا عصیان نمی ورزند آنچه را كه خدا به آنها امر كرده و آنچه را كه بدان امر شدند انجام می دهند. [٦]

هر چند كه این دو آیه مربوط به فرشتگان است، ولی به طریق اولی انبیا و پیامبران را نیز شامل است.

٥. یكی از خصوصیات بارز تمامی انبیا كه قرآن به نمونه های زیادی از آن اشاره كرده است، این بود كه در اظهار حق، هیچ محدودیتی را از طرف مردم قبول نكرده و آن را بسیار روشن بیان می كردند، هر چند كه مردم خوششان نیاید و به مذاقشان تلخ آید. و در راستای بیان حق، بی جهت از مردم جامعه و قوم خود تعریف و تمجید نمی كردند.

در حقیقت اگر چرب زبانی و سالوس صفتی را از طرف مردم نسبت به شخصیت و مقام خویش پذیرا نبودند، متقابلاً خودشان نیز در مقابل مردم، چرب زبان نبوده و بی جهت به آنها شخصیت نمی دادند. تمام تلاش و همت آنان این بود كه حقیقت شخصیت افراد را بیان دارند و از دادن القاب دروغین و شخصیت تصنّعی پرهیز نمایند.

در فرهنگ آسمانی اسلام، اعطای شخصیت كاذب به مردم برای حفظ موقعیت یا رسیدن به اهداف دنیوی، بسیار زشت و مذموم است و بیان واقعیت از هر امری مهم تر است. جهت روشن شدن مطلب برای قشر جوان جامعه و برای آشنایی بیش تر آنان به متون دینی، به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می شود.

الف. در قرآن كریم از نوح پیامبر عليه‌السلام چنین نقل می كند كه به قومش خطاب كرد و گفت:

ای قوم من از شما ملك و مالی نمی خواهم، اجر من بر خداست و من هرگز آن مردم با ایمان را هر چند فقیر و بی قدر باشند از خود دور نمی كنم كه آنها به ملاقات خدا می رسند؛ (وَ لكِنِّی أَراكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ؛) ولی به نظر من شما مردم نادانی هستید. [٧]

ب. از زبان هود پیامبر عليه‌السلام می فرماید:

(إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ مُفْتَرُونَ)؛ شما فقط دروغ پردازید. [٨]

ج. از قول حضرت لوط عليه‌السلام نقل می كند كه خطاب به قومش فرمود:

(بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ)؛ شما مردمی هستید كه ظلم را از حد گذرانده اید. [٩]

د. و از حضرت ابراهیم عليه‌السلام حكایت می كند كه به قوم خود فرمود:

(أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ ؛ ) اف بر شما و بر آنچه كه غیر از خدا می پرستید. آیا عقل خود را هیچ به كار نمی بندید؟ [١٠]

همه ی این موارد و مشابه آن، از باب رعایت ادب در مقابل حق و پیروی از آن است.

پس برای انبیای الهی هیچ چیزی عزیزتر از حق نیست؛ هر چند كه به نظر می رسد این برخوردها با آداب اسلامی و دینی منافات داشته باشد، ولی نباید این گونه برخوردهای واقع بینانه را خلاف ادب به حساب آورد.

نظر علاّمه طباطبایی رحمه‌الله این است كه رفتار و سیره ی مسلّم و قطعی همه ی رسولان الهی بر این مبنا استوار بوده است كه در تمام جهات زندگی در حرف و عمل (سیره ی قولی و عملی) ذره ای از حق فاصله نگیرند و در این طریق هیچ چیز را با حق مبادله نكنند، حتی جان خود را در طَبَق اخلاص می گذاشتند؛ چون هدف اصلی آنان احقاق حق و بیان واقعیات بود، در راه رسیدن به این هدف و مقصد خود هر طریقی كه مطلوب تر بود پیش می گرفتند و اگر برای رسیدن به آن، راه های متعددی وجود داشت طریقی را طی می كردند كه از هر جهت، بهتر و زیباتر باشد.

علامه با تدبّر و دقّت خاص در آیات اخلاقی قرآن در این باب می فرمایند:

مثلاً اگر ممكن باشد هم به نرمی و هم با خشونت با مردم صحبت شود؛ البته به نرمی و مدارا صحبت می شود و اگر ممكن باشد در كار نیك هم عجله كرد و هم كُندی نمود؛ البته عجله خواهد شد. پس در باطل و حقی كه آمیخته با باطل باشد ادب نیست. [١١]

٦. یكی دیگر از آداب انبیا كه در برخوردها با مردم بدان توجه داشته، رعایت می كردند، برخورد و معاشرت مساوی و برابر با مردم و مبالغه در احترام اهل علم و تقوا بوده است. انبیای الهی مأمور بودند كه با همه ی گروه های مردمی، ضعیف و قوی، امیر و اسیر، سلطان و رعیت، زن و مرد و كوچك و بزرگ، برخوردی یكسان داشته باشند، اما در عین حال موظف بودند كه با عالمان تقوا پیشه و خدا ترس برخوردی ممتاز داشته باشند؛ چون معیار برتری و ملاك امتیاز در مكتب انسان ساز اسلام معرفت همراه با عمل و خداترسی است. پس هرگز نباید احترام به كسی به خاطر ثروت و مكنت و قدرت و منصبی كه دارد باشد، چنانچه در بیش تر جوامع بشری و حتی در میان برخی از مسلمانان چنین چیزی شایع و رایج است. در بسیاری از آیات قرآن این موضوع آمده است كه به برخی از آن آیات اشاره می شود.

در آیه ی ١٣ سوره ی حجرات آمده است:

ای مردم، ما همه ی شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله كردیم تا یك دیگر را به آسانی بشناسید، بزرگوارترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست و خدا از حال شما كاملاً آگاه است. [١٢]

و یا در آیه ی ٢٨ سوره ی كهف می فرماید:

و همیشه خویش را با كمال شكیبایی به محبت آنان كه صبح و شام، خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند وادار كن و یك لحظه از آن فقیران چشم مپوش كه به زینت های دنیا مایل شوی و هرگز با آنان كه ما دل های آنها را از یاد خود غافل كرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبهكاری پرداختند متابعت نكن. [١٣]

و در آیه ی ٥٢ سوره ی انعام می فرماید:

و آنان را كه پروردگار خود را در صبح و شام می خوانند و رضای او را می جویند از خود طرد نكن. [١٤]

٧. رفتار و ادب دیگر انبیا كه بسیار مورد توجه و تأكید قرآن كریم است، برخورد كریمانه و بزرگوارنه ای است كه آنها در مجادله و بحث علمی با كفار داشتند. با توجه به این كه از گفتن حق، هیچ ابایی نداشتند؛ اما هرگز در بیاناتشان طعن و ناسزا یا فحش و سخره نمی توان یافت. با این كه از دشمنان خود بدترین و زشت ترین كلمات را می شنیدند؛ اما با بهترین بیان و خیرخواهانه ترین گفتار به آنان پاسخ می دادند. به عنوان مثال وقتی آزر، عموی حضرت ابراهیم عليه‌السلام او را تهدید نمود و گفت: اگر به بت های ما روی نیاوری، تو را سنگسار خواهم كرد؛ در جواب به او می فرماید:

سلام بر تو، به زودی از پروردگار خود برایت طلب مغفرت می كنم؛ زیرا او به من مهربان است. [١٥]

و یا هنگامی كه گروهی از قوم شعیب به او كافر شدند و گفتند كه ما تو را در سفاهت و نادانی می بینیم و ما تو را از دروغ گویان می پنداریم، او در جواب گفت:

(یا قَوْمِ لَیسَ بِی سَفاهَةٌ وَ لكِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمِینٌ؛ ) ای قوم، من سفاهت ندارم لكن فرستاده ای هستم از ناحیه ی رب العالمین. پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواهی امین هستم. [١٦]

و نیز در مقابل افرادی كه به پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت كهانت و دیوانگی و شاعری می دادند خداوند دستور می دهد:

(فَذَكِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكاهِنٍ وَ لا مَجْنُونٍ)؛. تو بیش تر پندشان بده، به نعمت پروردگارت قسم كه تو نه كاهنی و نه دیوانه. [١٧]

در سراسر قرآن، حتی یك مورد نمی توان یافت كه یكی از پیامبران الهی در مقابل آزار و اذیت های مخالفان خود، بدزبانی و فحاشی كرده باشد و این در حالی است كه پیامبران، قوم خود را با الفاظی چون جاهل، غافل و كافر و … مورد خطاب قرار می دادند. چرا كه هرگز نباید بد زبانی و فحاشی را با بیان واقعیات كه مردم خود را بدان ملقب می ساختند خلط نمود؛ چون بیان حقایق و واقعیات عین ادب است؛ اما بد زبانی و فحش دادن حتی به دشمنان دین بی ادبی است، و این همان دستور صریح قرآن كریم است كه:

(وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ؛ )به معبود كسانی كه غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید. [١٨]

خاتمه ی این قسمت از بحث را كلامی نورانی از علی عليه‌السلام قرار می دهیم كه به جمعی از صحابه اش كه پیروان معاویه را در جنگ صفین دشنام می دادند فرمود:

(انی اكره لكم ان تكونوا سبابین و لكنكم لو وصفتم اعمالهم و ذكرتم حالهم كان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر). من خوش ندارم كه شما فحاش باشید. اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمرید و حالات آنها را متذكر شوید به حق و راستی نزدیك تر و برای اتمام حجت بهتر است. [١٩]

با تعلیمات مكاتب آسمانی و وجود چنین الگویی است كه بزرگان علم اخلاق و عرفان گفته اند:

بدی را بدی كردن سگساری است. اگر كسی بدی كند و انسان هم در برابر او بدی كند این سگ رفتاری است. زیرا اگر سگی، سگ دیگری را گاز بگیرد، این یكی هم او را گاز می گیرد. نیكی را نیكی كردن خركاری است. اگر كسی به انسان نیكی كند و انسان هم در مقابل نیكی او نیكی كند. این كار مهمی نیست. زیرا یك الاغ وقتی كه شانه ی یك الاغ دیگر را می خاراند او هم فوراً شانه ی این یكی را می خاراند. بدی را نیكی كردن كار خواجه عبد الله انصاری است. [٢٠]

باشد كه این گونه از آداب و رفتار دینی انبیای عظام، الگوی تمام نمای حیات و زندگی ما مسلمانان، خصوصاً سرمشق واقعی نسل جوان قرار گیرد تا بدین واسطه بتوانند كمال و سعادت دنیا و اخرت را تحصیل نمایند؛ چرا كه سعادت، فقط با عمل به تعالیم الهی كه به واسطه ی پیامبران و رسولانش برای بشر فرستاده شده است، تضمین می شود.

## ٢- نمونه هایی از آداب و رفتار پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ذكر كنید.

در كتاب های اخلاقی و آثار روایی، در سیره ی پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطالب زیادی نقل شده است كه حدود دویست مورد آن را علاّمه طباطبایی رحمه‌الله در ضمن بحث روایی، در تفسیر المیزان به صورت مفصل بیان داشته اند: [٢١]

١. راوی می گوید از امام حسن مجتبی عليه‌السلام خواستم كه منطق پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برای من وصف كند، فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دایم در فكر بود. بسیار كم حرف بود و جز در مواقع ضرورت، تكلم نمی كرد و وقتی حرف می زد كلام را از اول تا به آخر با تمام فضای دهان ادا می كرد. خُلق نازنینش بسیار نرم بود؛ به این معنا كه نه كسی را با كلام خود می آزرد و نه به كسی اهانت می نمود؛ دنیا و ناملایمات آن، هرگز او را به خشم در نمی آورد و وقتی كه حقی پای مال می شد، از شدت خشم، كسی او را نمی شناخت. از هیچ چیزی پروا نداشت تا آن كه احقاق حق می كرد. [٢٢]

٢. از امام حسین عليه‌السلام از وضع داخلی خانه و رفتار پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خانواده اش سؤال كردند؛ در پاسخ فرمودند:

وقت خود را در خانه به سه جزء تقسیم می كرد: جزئی را برای عبادت خدا و جزئی را برای به سر بردن با خانواده و جزئی را به خود اختصاص می داد. و از جمله ی سیره ی آن بزرگوار این بود كه در مقابل اهل علم و دانشمندان تواضع می كرد و هر كسی را به مقدار فضیلتی كه در دین داشت احترام می نمود و نیازهایش را برطرف می ساخت. [٢٣]

٣. امام حسین عليه‌السلام از پدر بزرگوارش علی عليه‌السلام نقل می كند كه فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زبان خود را از سخنان غیر مورد لزوم باز می داشت و با مردم انس می گرفت و آنان را از خود نمی رماند. بزرگ هر قومی را احترام می كرد. از مردم، حال مردم را می پرسید و هر عمل نیكی را تحسین و تقویت می كرد. و هر عمل زشتی را تقبیح و توهین می نمود. در همه ی امور، میانه رو و معتدل بود و افراط و تفریط نمی كرد. از غفلت مسلمین و انحرافشان ایمن نبود. [٢٤]

٤. سید الشهداء عليه‌السلام می فرماید: پدر بزرگوارم حضرت علی عليه‌السلام درباره ی ادب پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جلسات فرمودند:

دایم خوش رو و نرم خو بود. خشن و درشت خو و فحاش و عیب جو و مداح نبود. خود را از سه چیز پرهیز می داد: نخست. هرگز احدی را مذمت و سرزنش نمی كرد؛ دوم. هرگز لغزش و عیب هایش را جست وجو نمی نمود؛ سوم. هیچ وقت حرف نمی زد مگر در جایی كه امید ثواب در آن می داشت. [٢٥]

٥. غزالی، در احیاء العلوم، در باب اخلاق پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گوید:

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همیشه دعا می كرد كه خداوند او را به محاسن آداب و مكارم اخلاق مزین گرداند و می فرمود: «اللهم حسّن خَلقی و خُلقی؛ خدایا خلقت و خوی مرا نیكو گردان» و می فرمود: «اللهم جنبنی منكرات الاخلاق؛ خدایا خوی های زشت را از من دور ساز. » سپس خداوند دعای او را مستجاب نمود و فرمود: «ادعونی استجب لكم» [٢٦]

٦. سعد هشام گوید:

از یكی از زنان پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد اخلاق او پرسیدم، گفت: «آیا قرآن نمی خوانی؟ » گفتم: «بلی می خوانم»؛ گفت: «خوی پیغمبر قرآن بود». [٢٧]

٧. در كافی به سند خود از طلحه بن زید از امام صادق عليه‌السلام روایت كرد كه فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیش تر اوقات رو به قبله می نشست. [٢٨]

٨. در اهمیت دادن به نماز و فضیلت اول وقت آن بسیار تأكید داشتند. در بحار الانوار، علاّمه مجلسی روایتی از عایشه نقل می كند كه گفته است:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای ما و ما برای او سخن می گفتیم، همین كه موقع نماز می شد، حالتی به خود می گرفت كه گویی، نه او ما را می شناخته و نه ما او را می شناخته ایم. [٢٩]

٩. نقل است كه وقتی آیه ی شریفه ی (خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ) [٣٠] نازل شد، حضرت پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

خدای تعالی، مرا ادب نمود به تمام مكارم اخلاق و صفات پسندیده؛ و بزرگ ترین افراد با ادب نسبت به خداوند، همانا پیامبران و اوصیا و كسانی كه رفتارشان همانند آنها باشد هستند. و بالاتر از همه ی ایشان از لحاظ اخلاق و ادب، پیغمبر ما صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ چنان كه خداوند در حقش فرمود: (وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِیمٍ)؛ [٣١] ای حبیب ما، اخلاق نیكوی تو از همه لحاظ عظیم و بزرگ است». [٣٢]

این خلقیات و آداب نه تنها در شخصیت پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تمام طول عمر شریفش هویدا بود، بلكه در اهل بیت پاكش نیز جلوه و تجلی یافته و همه ی ائمه ی طاهرین عليه‌السلام را مزین ساخته است. به عنوان نمونه یك مورد از این ادب بلند الهی را مورد اشاره قرار می دهیم و آن هم وصیت امیر بیان علی عليه‌السلام به فرزند بزرگوارش، امام حسن مجتبی عليه‌السلام است كه او را مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

ای پسر من، بهره و نصیب خود را كاملاً از ادب بگیر و دل را آماده كن برای ادب؛ زیرا دل بزرگ تر است از این كه پلیدی وارد آن گردد. بدان كه هر وقت فقیر شدی، ادب، تو را بی نیاز گرداند و می توانی به خوبی زندگانی كنی و اگر در شهر و دیار غربت رفتی، رفیق و مصاحب و دوست با وفای توست (یعنی با داشتن ادب، ترس و وحشتی نخواهی داشت). ای پسر من، ادب سبب زیاد شدن عقل و باعث پاكی و زیركی قلب و منشأ فضیلت و بزرگواری است. بدان كه دوست واقعی برای كسی به سبب مال و ریاست پیدا نشود؛ بلكه ادب است كه تكیه گاه مرد و دلیل عقل و راه نمای صفات و اخلاق نیكوی او می باشد و هر كه ادب ندارد، حیوان بی مصرفی بیش نیست». [٣٣]

پس اگر واقعاً به دنبال آن هستیم كه خود را مؤدب ساخته و با ادب نفس به كمالات و فضایل دست یابیم، باید پیرو این الگوهای اخلاقی باشیم و به آنان تأسّی نماییم.

## پی نوشت ها :

[١]. در این قسمت از تفسیر المیزان، ج ٦، ص ٢٥٥ استفاده شد.

[٢]. سوره ی كهف، آیه ی ١١٠.

[٣]. بحار الانوار، ج ١، ص ١٠٦، ح ٤، باب ٣ و ص ٨٥، ح ٧، باب ١.

[٤]. سوره ی كهف، آیه ی ٥١.

[٥]. سوره ی نحل، آیه ی ٥٠.

[٦]. سوره ی تحریم، آیه ی ٦.

[٧]. سوره ی هود، آیه ی ٢٨.

[٨]. سوره ی هود، آیه ی ٥٠.

[٩]. سوره ی اعراف، آیه ی ٨١.

[١٠]. سوره ی انبیا، آیه ی ٦.

[١١]. ر ك: المیزان، ج ٦، ص ٣٠٢.

[١٢]. یا أَیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ.

[١٣]. وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِینَ یدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِی یرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیناكَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاًً.

[١٤]. وَ لا تَطْرُدِ الَّذِینَ یدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِی یرِیدُونَ وَجْهَهُ.

[١٥]. قالَ سَلامٌ عَلَیكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّی إِنَّهُ كانَ بِی حَفِیا. (سوره ی مباركه ی مریم، آیه ی ٤٧).

[١٦]. سوره ی اعراف، آیه ی ٦٨.

[١٧]. سوره ی طور، آیه ی ٣١.

[١٨]. سوره ی انعام، آیه ی ١٠٨.

[١٩]. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، حكمت ٢٠٦.

[٢٠]. مرتضی مطهری، فلسفه ی اخلاق، به نقل از خواجه عبدالله انصاری، ص ١٣.

[٢١]. المیزان، ج ٦، ص ٣٠٤، بحث روایی.

[٢٢]. همان.

[٢٣]. همان، ٣٠٩-٣٠٤.

[٢٤]. همان.

[٢٥]. همان.

[٢٦]. ترجمه احیاء العلوم، ج ٢، ص ٧٧١.

[٢٧]. همان.

[٢٨]. المیزان، ج ٦، ص ٣١٦، حدیث ٣٠.

[٢٩]. همان، ص ٣٣٦، حدیث ١٥٩.

[٣٠]. سوره ی اعراف، آیه ی ١٩٨.

[٣١]. سوره قلم، آیه ی ٥.

[٣٢]. دیلمی. ارشاد القلوب، ج ٢، ص ١٩٤.

[٣٣]. همان، ص ١٩٥.

فصل پنجم : نقش تعالیم اسلام در سازندگی اخلاقی

## ١- قرآن چه راه هایی برای خودسازی ارائه می دهد؟

بعد از تبیین دو طریق عمومی كه قبلاً برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس، بیان گردید؛ علاّمه رحمه‌الله شیوه ی دیگری را ارائه می كنند كه اختصاص به قرآن و اسلام دارد و در هیچ یك از كتاب های آسمانی یافت نمی شود و آن، نوع خاصی از تربیت است كه جایی را برای رذایل اخلاقی باقی نمی گذارد.

ادعای علامه رحمه‌الله این است كه اگر كسی خود را با آموزه های قرآن و تعالیم و احكام آن تربیت نماید، تمامی زشتی ها و پلیدی ها از باطنش زدوده می شود و دائماً با صفای باطن و عزت نفس و رفتاری شایسته به زندگی و حیات خویش ادامه خواهد داد. و آن شیوه ی سوم این است كه:

هر عملی از اعمال و رفتار آدمی برای دو منظور انجام می گیرد: یا برای رسیدن به عزت و سربلندی آن عمل را انجام می دهد و یا به خاطر ترس از نیرویی آن را انجام می دهد تا از شر آن نیرو در امان بماند. قرآن كریم هم عزت را منحصر در خدا می داند: (إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً)؛ تمام عزت از آن خداست. [١] و هم قدرت و نیرو را منحصر در او كرده و فرمود: (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً؛) تمام نیرو از آن خداست. [٢]

اگر كسی با علم و اعتقاد به این دو نكته، عملی را انجام دهد، هرگز انحرافی در رفتار و اخلاقش آشكار نخواهد شد. [٣] پس بهترین و ساده ترین راه برای اصلاح اخلاق جوانان این است كه با شناخت و معرفت و اعتقاد و ایمان به خالق متعال، مانع ورود رذایل اخلاقی در دل شوند؛ یعنی نگذارند رذایل اخلاقی در قلب جای گیرد و سپس به فكر زدودن و پاك كردن آن برآیند. از طریق دفع، اخلاق خویش را اصلاح نمایند نه از طریق رفع. این كار كودكان و جاهلان است كه با عمل كودكانه و جاهلانه ی خود، قلمی به دست گرفته و بر روی كاغذ سفید شفاف، خطوط نامعلومی می كشند و بعد از مدتی كه فهمیدند و بالغ و عاقل شدند، می خواهند آن خطوط را پاك نموده و مطالب زیبا یا نقاشی زیبایی را ترسیم نمایند؛ در این صورت قطعاً آن كاغذ شفاف، به سفیدی و شفافیت ابتدایی خود باز نمی گردد؛ چنان كه میمون بن مهران نقل می كند:

چون بنده گناه كند نقطه ای سیاه در دل او پیدا شود و اگر توبه كند زدوده شود و اگر به گناه باز گردد، آن نقطه زیادت شود تا به حدی كه دل را بپوشاند؛ و آن را رین و آلودگی گویند. [٤]

پس بهترین راه برای نسل جوان، همین راه است و اگر این راه ممكن نبود، دو شیوه ی قبلی مورد توصیه ی رهبران دینی است.

## ٢- روش تعلیم و تربیت جوانان در اسلام چگونه است؟

همه ی ادیان برای رسیدن به اهداف خویش، برنامه هایی را در مسیر تعلیم و تربیت نسل جوان كه نسل كارآمد هر جامعه می باشد ارائه نموده اند. اسلام برخلاف همه ی مكاتب، در این زمینه دارای برنامه ی مدون و جامعی است. در تعالیم تربیتی اسلام، بیش از آن كه بر احساسات و عواطف تكیه شود و هدفش تربیت انسان های احساسی باشد، بر مبنای عقل و اندیشه بنا شده است و به جنبه ی عقلانی انسان توجه و تأكید بیش تری دارد. البته در شیوه ی تربیتی اسلام، صرفاً یك سری كلیات عقلی بیان نشده است، بلكه درباره ی عمل و جنبه ی رفتاری و ادب انسانی بیش تر سخن به میان آمده است.

شارع مقدس اسلام در تعلیم گروندگان خود، اكتفا به بیان عقلی و قوانین عمومی نكرده، بلكه مسلمین را از همان ابتدای تشرّفشان به اسلام به عمل واداشته، آن گاه به بیان لفظی پرداخته است. [٥]

بنابراین، یكی از شرایط مهم تعلیم و تربیت صحیح، مطابقت كردار با گفتار است. وقتی معلم یا مربی چیزی را به متعلم می آموزد، باید به همان مقدار عامل باشد وگرنه گفتار او اثر چندانی نخواهد بخشید.

این كه بسیاری از مربیان در تربیت فرزندان و یا معلمان و مربیان در تعلیم نوجوانان و جوانان توفیقی به دست نمی آورند، سرّش را در همین نكته باید جست كه آنان به گفته های خویش در مقام عمل پای بند نیستند. كسی كه به گفته های خویش عمل نكند، كلامش تأثیری در دیگران نمی گذارد و این كه می بینیم دل های مردم از شنیدن مواعظ برخی از اشخاص، نرم نمی شود و نفوسشان مطیع نصایح آنان نمی گردد، به خاطر عمل نكردن واعظان به گفتارشان است؛ زیرا دیگران در صحت گفته هایشان تردید می كنند و می گویند اگر گفتار و سخنان آنان حق است، پس چرا خود عمل نمی كنند؟

پس یكی از مهم ترین شرایط تربیت صحیح این است كه مربی، دارای صفاتی باشد كه دیگران را به تخلّق به آن فرا می خواند؛ زیرا انسان ترسو نمی تواند شاگردی شجاع تربیت كند، یا استادی متعصب و لجوج، دانشمندی آزاده تحویل جامعه دهد. این شیوه دقیقاً همان روشی است كه در متون دینی (آیات و روایات) آمده است.

كلام شیوای علی عليه‌السلام در نهج البلاغه این است كه:

(من نصب نفسه للناس اماماً فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره و لیكن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها احقُّ بالاجلال من معلم الناس و مودبهم)؛ هر كس كه خود را پیشوا و رهبر مردم سازد، باید پیش از آموختن به مردم، به آموزش خویش بپردازد و باید با روش و عمل خود به جامعه ادب آموزد، پیش از آن كه ادب را با زبان به دیگران بیاموزد. كسی كه خود را علم بیاموزد و ادب نماید، از كسی كه به تعلیم مردم و تأدیب آنان می پردازد (و خویشتن را فراموش كرده است) به احترام سزاوارتر است. [٦]

و نیز در بیانی دیگر فرمودند:

(ایها الناس اذا علمتم فاعلموا بما اعلمتم لعلكم تهتدون انّ العالم العامل بغیره كالجاهل الحائر الذی لا یستفبق عن جهله بل قد رأیت انّ الحجة علیه اعظم و الحسرة ادوم علی هذا العالم المنسلخ من علمه منها علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله و كلاهما حائر بائر)؛ ای مردم، چون عالم شدید، به علمتان عمل كنید تا هدایت شوید. عالمی كه برخلاف علمش عمل كند، چون جاهل سرگردانی است كه از نادانی بیدار نشده، بلكه حجت بر او از حجت بر جاهلی كه متحیر است زیادتر است و هر دو سرگردان و بی ثمرند. [٧]

سلیم بن قیس گوید: از امیر المؤمنین علی عليه‌السلام شنیدم كه از پیامبر بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل می كرد:

دانشمندان بر دو قسمند: دانشمندانی كه علم را به كار بسته و به آن عمل می كنند كه بسیار روشن است كه این گروه رستگارند؛ و دیگر عالمانی كه به علم خویش عمل نمی كنند؛ همانا اهل جهنم از بوی عالمی كه اهل عمل نبوده در اذیت هستند و میان دوزخیان، ندامت و حسرت آن كس سخت تر است كه در دنیا شخصی را به سوی خدا دعوت كند و او بپذیرد و عمل كند و به بهشت برود ولیكن دعوت كننده در اثر عمل نكردن و پیروی از هوای نفس و طولانی كردن آرزویش به جهنم برود. [٨]

علاوه بر روایات، آیات متعددی در این زمینه وارد شده كه به دو آیه اشاره می شود:

(أفَمَنْ یهْدِی إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلاَّ أَنْ یهْدى)؛ آیا كسی كه به حق و حقیقت راه یافته، سزاوارتر است به این كه پیروی اش كنند، یا كسی كه راه خود را نیافته و دیگران باید او را هدایت كنند؟ ! [٩]

و یا می فرمایند:

(أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؛) آیا مردم را به نیكی و احسان دعوت می كنید و خود را فراموش می نمایید؟ ! [١٠]

علامه رحمه‌الله می فرمایند:

با این وصف، افراد پلید كه شاید سخنان زیبایی بر زبان آورند، ولی در تعلیم و تربیت دیگران جز افرادی مثل خود نمی توانند تربیت نمایند و انسان های منافق هم چنین. [١١]

بنابراین، كسی كه به گفته های خود ایمان ندارد و به آن عمل نمی كند، امیدی در او نیست كه در تربیت دیگران موفق باشد. بیش ترین عیب و اشكال مسائل تربیتی ما در همین نكته نهفته است كه متأسفانه توجه چندانی به آن نمی شود.

پس بهترین شیوه ی تربیتی جوانان و نوجوانان در دو نكته نهفته است: یكی ایمان و اعتقاد به سخنانی كه بر زبان جاری می سازیم و دیگر، عمل كردن به طریقه ای كه به متعلمان خویش می آموزیم. اگر این دو شرط در هر مربی یا معلمی وجود داشت، امید به خیرش هست و در غیر این صورت، امید چندانی در موفقیت یا در رساندن خیر به دیگران برای چنین شخصی وجود ندارد.

پس در دین به جوانان و نوجوانان توصیه شده است كه در این بُعد خود را تقویت نمایند و كسانی را مربی و الگوی خویش قرار دهند كه از حیث عملی انسان های وارسته ای باشند، نه این كه صرفاً عالم باشند؛ بلكه اگر عالمند، عالم عامل باشند.

شاید بهترین شیوه و زیباترین طریقه ی تعلیم و تربیت در مكتب انسان ساز اسلام، داستان موسی و خضر پیامبر و چگونگی برخورد این استاد و شاگرد در مقابل یك دیگر است. علاّمه طباطبایی رحمه‌الله در تفسیر این داستان، نكاتی را متذكر می شود كه بسیار حایز اهمیت است.

آغاز تا پیان این داستان سرشار از ادب است. اول این كه حضرت موسی عليه‌السلام كلام خود را به صورت استفهام آورده و گفت: آیا می توانم تو را پیروی كنم؟ دوم این كه همراهی خود با او را به نحو پیروی و متابعت یاد كرد نه همراهی و مصاحبت. سوم این كه پیروی خود را مشروط به تعلیم نكرد، بلكه گفت تو را پیروی می كنم باشد كه مرا تعلیم دهی. چهارم این كه خود را رسماً شاگرد او خواند. پنجم این كه علم او را تعظیم نمود و به خداوند نسبت داد و گفت از آنچه تعلیم داده شده ای و نگفت از آنچه می دانی. ششم این كه علم او را به كلمه ی رشد مدح نمود. هفتم آن كه پاره ای از علم خودت را به من تعلیم بده. هشتم این كه دستورات خضر را امر او نامید و بدین وسیله، شأن استاد خود را بالا برد. نهم این كه گفت ان شاء الله چنین خواهم كرد و با این لفظ، رعایت ادب را نسبت به خداوند ادا كرد.

در مقابل، استادش نیز با رعایت ادب، اولاً با صراحت او را رد نكرد بلكه با اشاره فرمود: تو توانایی دیدن كارهای مرا نداری. ثانیاً وقتی موسی وعده داد كه مخالفت نكند، او امر به اطاعتش نكرد. ثالثاً به طور مطلق از سؤال، او را نهی نكرد. [١٢]

این گونه برخورد استاد و شاگرد می تواند بهترین شیوه ی تعلیم و تربیت و كامل ترین روش اخلاقی برای همه ی معلمان و متعلمان قرار گیرد.

## ٣- ایمان به قیامت چه اثری در اخلاق و عمل دارد؟

همه ی رفتارها و عمل كردهای انسان، ناشی از عقاید و ایمانی است كه او نسبت به معاد و مبدأ دارد؛ اما این كه تأثیر این ایمان تا چه حد است، محل تأمل است.

در این كه آیا ایمان به قیامت، اثر اخلاقی بر جای می گذارد یا خیر، دو اشكال مهم وارد شده است: یك اشكال این است كه اگر ایمان در رفتار مؤثر باشد، پس چرا برخی از معتقدین به خدا و قیامت، رفتاری عادلانه و برخوردی خدا پسندانه و اخلاقی دینی ندارند؟ اشكال دیگر این است كه ایمان به قیامت موجب انحطاط و عقب ماندگی و مانع پیشرفت تمدن بشری می گردد؛ چون ذكر و یاد مرگ به انسان اجازه نمی دهد كه به فعالیت های اجتماعی دست زند. پس تأثیر ایمان یك تأثیر منفی است نه مثبت.

قبل از تبیین بحث، ابتدا پاسخ این دو شبهه را داده، سپس وارد اصل موضوع می شویم.

پاسخ اشكال اول این است كه رفتار ناشایست از فردی كه دارای اعتقاد و ایمان به خدا و قیامت است، دلیل بر بی اعتقادی او نیست؛ بلكه دلالت بر ضعف ایمان وی دارد. شكی نیست كه ایمان دارای مراتب است و به مقدار درجه و مرتبه ی ایمان، تأثیراتی در رفتار حاصل می شود. هر چه ایمان و اعتقاد قوی تر و مستحكم تر باشد، مطابقت عمل با آن بیش تر است و هر چه قدر پایه ی اعتقادی ضعیف تر باشد، پیوند عمل با ایمان كم تر است. بنابراین، عمل با اعتقاد پیوند و ارتباط نزدیك دارد و این پیوند دارای مراتبی است.

پاسخ اشكال دوم این است كه اعتقاد به آخرت نه تنها موجب انزوا و دوری فرد از اجتماع و یا باعث ركود اخلاقی فرد نمی شود، بلكه بهترین عامل و انگیزه برای نشاط و شادابی زندگی و هدفمند شدن حیات انسانی می گردد. این ادعا، هم با منطق و عقل قابل اثبات است و هم با نقل.

دلیل عقلی بر اثبات كلام ما این است كه هرگاه دو قانون وجود داشته باشد كه یكی محدود به زندگی مادی انسان باشد و شامل نیازهای چند روزه ی دنیا بشود و همه ی هستی او را در این دنیا فرض نماید و قانون دیگری هم باشد كه همه ی نیازهای او را لحاظ نموده و جنبه های معنوی و روحی را علاوه بر ابعاد مادی او مورد توجه قرار دهد، قطعاً عقل، آن قانونی را پذیرا است كه كلی تر و عام تر باشد، و وقتی قانونی حیات را جاوید می داند برای ساختن آخرتی بهتر، باید در دنیا به دنبال خیر و منفعت رساندن به خلق خدا بود.

دلیل نقلی ما این است كه آیات و روایات زیادی وجود دارد كه با صراحت بیان می كنند حیات طیبه و پاك در پیروی از قوانین الهی و تعالیم انبیاست. اگر انسان بخواهد به كمال و سعادت برسد، لازمه اش تبعیت از قوانینی است كه خداوند برای او تشریع نموده است، نه مقررات و قوانینی كه ساخته و پرداخته ی فكر بشر باشد.

(یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما یحْییكُمْ؛) ای كسانی كه ایمان آورده اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت كنید، هنگامی كه شما را به چیزی فرا می خوانند كه مایه ی حیات شماست. [١٣]

یعنی دعوت اسلام، در حقیقت دعوت به سوی حیات اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و معنوی و در یك جمله، دعوت به سوی زندگی واقعی انسانی است.

پس آیین آسمانی، حیات انسانی را یك زندگی جاوید و بی نهایت تشخیص می دهد كه هرگز با مرگ قطع نشده و برای همیشه باقی و پایدار است؛ به گونه ای كه خوش بختی و بدبختی آن سرای وی به تناسب صلاح و فساد اعمال این سرای اوست و به همین جهت برای انسان برنامه ی حیات تعقلی تنظیم می كند نه حیات عاطفی. [١٤]

قوانین الهی به تمام ابعاد وجودی انسان توجه دارد و به همین خاطر آنان كه به این قانون پایبند بوده باشند، از هر جهت یك انسان كامل و واقع بین خواهند بود. چنین قانونی نه تنها در فكر و روح تأثیر می گذارد بلكه در اعمال فردی و اجتماعی انسان مؤثر واقع می شود.

تأثیر همین ایمان است كه جلوی افراط در مادیت و شهوت پرستی و خودكشی و … را می گیرد و بسیار روشن است كه چنین اعتقادی هرگز مانع نشاط كار و فعالیت اجتماعی و بروز رفتارهای اخلاقی نخواهد شد؛ [١٥] بلكه بهترین شادابی و امید را در تمامی ابعاد زندگی انسان به ارمغان خواهد آورد.

## ٤- اگر اسلام دین عدالت است، پس چرا سادات و اولاد علی عليه‌السلام بر دیگران برتری دارند؟

در میان ادیان و مذاهب، دینی موفقیت بیش تری دارد كه از هر جهت كامل تر باشد. شریعتی قادر است انسان های با فضیلت و شخصیت های نمونه تربیت نماید كه كم ترین تبعیض و بی عدالتی در آن نباشد.

یكی از شبهاتی كه در مجامع علمی دانشگاهی و حوزوی مطرح می شود، این است كه اگر شما ادعا دارید اسلام، تنها دین نجات بخش انسان هاست و هیچ ظلم و بی عدالتی در آن نبوده، هیچ فرقی میان سیاه و سفید، پادشاه و رعیت، قوی و ضعیف و عرب و عجم نیست، پس چرا فرزندان امام علی عليه‌السلام و سادات علوی، در دین اسلام بر دیگران امتیاز و برتری دارند؟ آیا این امتیاز سادات، برخلاف آیه ای نیست كه ملاك برتری افراد را خدا ترسی و تقوا و اعمال صالح می داند؟ چگونه از یك طرف شعار عدالت خواهی سر می دهید و از طرف دیگر، سادات را بر دیگران امتیاز می بخشید؟

این یكی از شبهاتی است كه طرح آن برای نسل جوان جامعه به جهت عدم اطلاع كافی آنان می تواند منشأ برخی از انحرافات اعتقادی و اخلاقی گردد. به همین خاطر پاسخ این شبهه را آن گونه كه در قرآن آمده، از دیدگاه علامه رحمه‌الله بیان می نماییم.

در پاسخ به این پرسش باید گفت كه هیچ تردیدی وجود ندارد كه اسلام، دین عدالت است و هیچ شریعتی در مقام ادعا و عمل در این زمینه نمی تواند با اسلام برابری نماید.

رهبران دینی در اسلام، هم شعار عدالت اجتماعی، اصلی ترین شعارشان بوده و هم در مقام عمل كم ترین تخطّی از آن نداشته اند؛ چنان كه دوست و دشمن در عدالت حضرت علی عليه‌السلام شهادتش را به خاطر شدت عدالتش می دانند؛ اما با همه ی این اوصاف، ریشه ی برتری و امتیاز گروهی خاص (سادات) بر دیگران، به جهت آیه ای در قرآن است كه به موجب آن، خداوند به پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر كرده كه از مردم بخواهد با خویشاوندان وی معامله ی دوستی و مودت نمایند. [١٦] سرّ و حكمت این درخواست خدای تعالی از پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از رحلت او مشخص شد كه آن ظلم ها و ستم هایی بود كه در طول تاریخ با نسل هیچ رهبر و پیشوایی نشده است. سلسله ی سادات، قرن ها هیچ گونه تأمینی نداشتند، كشته می شدند و سرهای بریده ی ایشان را به عنوان ارمغان از شهری به شهری دیگر می بردند، آنان را زنده زنده دفن می كردند و دسته دسته در پی ساختمان ها و دیوارها می گذاشتند، آنان را زندانی و مسموم می كردند. سال ها گذشت تا این كه شیعه استقلال یافت و توانست در احترام سادات بكوشد. [١٧]

اكنون نیز شیعیان خصوصاً سادات در برخی از كشورها از دست دشمنان در امان نیستند و امنیت جانی و مالی ندارند؛ مثلاً در پاكستان افراد سپاه صحابه، برخی از روزها در كنار جاده كمین می زنند و اتوبوس را متوقف می كنند و مسافران را بازدید كرده، كارت شناسایی آنان را نگاه می كنند؛ اگر اسم كسی «علی» باشد، در كنار خیابان او را گردن می زنند.

پس اگر خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: به مردم بگو كه: «اجر و پاداش رسالتم، دوستی با اهل بیت من است» به جهت این بوده است كه خداوند می دانست با اهل بیتش بعد از رحلت پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه برخوردی خواهند نمود. بنابراین به خاطر كاستن از آن ستم ها چنین كلامی را بر رسولش وحی نموده است، و این به معنای نابرابری و بی عدالتی در شریعت شمرده نمی شود.

چون خداوند نفرموده است كه از حیث حقوق اجتماعی، آنان از دیگران برترند و هرگاه خطا و معصیتی و یا جرم و جنایتی را انجام دادند، نباید مجازات گردند و یا خداوند در قیامت معاصی شان را نادیده می گیرد و آنان را از عذاب خویش نجات می دهد.

## ٥- آیا علل انحراف جوانان تحصیل كرده از اسلام، قوانین اسلامی نیست؟

پرسش این است كه چرا جوانانی كه به دنبال تحصیل علم می روند و بر معلومات خود می افزایند، نه تنها بر معرفت دینی و اعتقادات مذهبی شان افزوده نمی شود، بلكه به مراتب، از اعتقاد دینی شان كاسته می شود؟ آیا نمی توان منشأ این روی گردانی یا تزلزل اعتقادی برخی از جوانان را از ناحیه ی دستورات و تعالیم دین، كه با دنیای مدرن امروز، قابل تطبیق نیست دانست؟

این اشكالی است كه بعضی از متفكران و روشنفكران ما مطرح می نمایند و به تبع آنها، عده ای از جوانان كه آگاهی چندانی از معارف دینی و مذهبی ندارند با صراحت می گویند كه اگر مسلمانان در كشورهای اسلامی، همیشه عقب مانده اند، به خاطر قوانین و مقرراتی است كه محدود بوده، پاسخ گوی مسائل امروز جوامع انسانی نیست و گرنه اگر قانون شرع و تعالیم دینی، مسلمانان را در مقام اعتقاد و عمل محدود نمی ساخت، كشورهای شرقی مسلمان، همانند جوامع غربی پیشرفت های چشم گیری می داشتند.

هرگاه شخصی چند فرمول ریاضی را فرا بگیرد، هرگز نخواهد توانست همه ی مسائل ریاضی را با همان چند فرمول خاص حل كند و اگر مسائل متعددی به او بدهند كه هیچ ارتباطی با فرمول هایی كه آموخته است نداشته باشد، نمی تواند بگوید كه علم ریاضی پاسخ گو نبوده و علمی محدود است، پس باید به سراغ علم دیگری رفت. این كه جوانی به دنبال تحصیل علوم فیزیك و شیمی و ریاضی و … برود و مراحل عالی این علوم را هم سپری كند، چه ارتباطی با معرفت او در علوم دینی دارد؟ ! بله اگر او با كسب علوم در رشته های مختلف به سراغ علوم دینی برود، خیلی بهتر و آسان تر دین را فهم و درك می كند، اما اگر با مسائل دینی و علوم مذهبی سر و كار نداشته باشد، ذره ای بر معرفت دینی او اضافه نمی شود.

اگر كسی قطره ای از آب زلال دریای معارف دین را چشیده باشد، به خوبی خواهد دانست كه در اسلام كم ترین كاستی وجود ندارد و احكام دین، نه تنها برای جوامع مدرن امروز، بلكه پاسخ گوی همه ی نیازهایی است كه تا روز قیامت برای بشر مطرح خواهد بود.

(ما فَرَّطْنا فِی الْكِتابِ مِنْ شَی ءٍ؛) ما هیچ چیزی را در قرآن فرو گذار نكردیم. [١٨]

قطعاً برای انسان ها هیچ نیازی وجود نخواهد داشت كه تعلیمات دینی در اسلام، آن نیاز را پاسخ نداده باشد؛ چون در این صورت مفهومش آن است كه دین كامل نیست و این با نص صریح قرآن مخالف است.

علامه رحمه‌الله ضمن بیان این نكته كه روی گردانی جوانان تحصیل كرده ی مسلمان، به خاطر قوانین دینی نیست، می فرمایند:

ادیان آسمانی و به خصوص دین اسلام از یك حیات ابدی و سرمدی انسان و ارتباط جهان انسانی با ماورای طبیعت بحث می كند و این طرز بحث، چه ارتباطی به علم و صنعت امروز دارد؟ موضوع بحث علم امروزی، ماده و خواص ماده است و صنعت امروزی، كار به ماورای ماده ندارد. و دلیل این كه روگردانی جوانان تحصیل كرده از دین به جهت نقص در دین نیست، این است كه دروغ و خیانت و چاپلوسی و بی عفتی و بی بند و باری در میان بعضی از جوانان تحصیل كرده ی ما دایر است و این خود گواه است كه آنان غالباً با هرگونه پاكی و راستی و درستی، دشمن می باشند، نه تنها با دین؛ و از طرف دیگر عده ی كثیری از جوانان تحصیل كرده داریم كه با اخلاق پسندیده، آراسته و به معارف، آشنا و به همان قوانین (به اصطلاح عقب افتاده) عامل هستند و هیچ گونه تضادی نمی بینند و هرگز در زندگی احساس رنج نمی كنند. [١٩]

اگر این شبهه، یك شبهه ی منطقی و اشكال به جایی بود، لازم بود كه همه ی جوانان تحصیل كرده، از دین برمی گشتند؛ در حالی كه بسیارند افرادی كه مدت ها حتی در جوامع غربی تحصیل می كنند، به جای كاسته شدن از ایمانشان، بر تعهد و اعتقادات دینی آنان افزوده می شود.

پس در حقیقت، گناه اعراض جوانان تحصیل كرده ی مسلمان ما از دین، به گردن طرز تعلیم و تربیت فرهنگی و اولیا ی بی عنایت و وظیفه نشناس فرهنگی ما است، نه به گردن قوانین دینی و فضایل انسانی و مقررات اخلاقی. [٢٠]

بنابراین باید نقص را از جانب خود بدانیم نه از طرف دین. اگر ما نتوانستیم در بُعد معرفت دینی، اندیشه ی خود را ارتقا بخشیم و نیز در مقام عمل پای بندی از خود نشان دهیم، منطقی نخواهد بود كه عیب و نقص را به اسلام نسبت دهیم كه بهترین و كامل ترین دین است.

## ٦- چه عواملی انسان را از آتش جهنم باز می دارد؟

یكی از دغدغه های هر انسان عاقلی این است كه چه تدبیری بیندیشد تا آینده ی سعادتمندی داشته باشد، چه اعمالی را انجام دهد تا در دنیای پس از مرگ در میان آتش الهی نسوزد؟

آیا عمل به ظواهر دین، كافی است كه انسان وارد جهنم نشود و آیا عقیده و عمل به برخی از جوانب دین كه به سود و نفع ما است و ترك ابعاد دیگر آن، كه شاید با مصالح مادی ما سازگار نباشد، می تواند ما را به سعادت دنیا و آخرت رهنمون ساخته، مایه ی رهایی مان از جهنم گردد؟

در میان كشورهای شرقی مسلمان، كم نیستند افرادی كه در عمل به دین، عقل شخصی خود را به جای حق، معیار قرار می دهند و فكر می كنند دین همان است كه آنان می فهمند، نه آن كه رهبران آن گفته اند.

بسیاری از ما مسلمانان كه در بُعد فردی تعالیم دین، بلكه در بُعد اجتماعی آن به خطا می رویم، به خاطر همین تقدم معیار عقل بر حق و حقانیت دین است كه سعی نكرده ایم دین را از اهلش بگیریم تا از افراط و تفریط در امان بمانیم. و تا زمانی كه افراد عادی، رهبران الهی و پیشوایان دینی را الگوی عملی در زندگی و حیات اجتماعی خود قرار ندهند، بسیار بعید است كه بتوانند از آتش جهنم رهایی یابند.

اگر تاریخ اسلام از زمان نبی مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا به امروز مطالعه شود، به خوبی روشن می شود كه گمراهان چه كسانی بودند و گمراهی و انحراف، بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خاطر چه چیزی بوده است. هیچ تردیدی برای عالمان دینی، حداقل علمای شیعه وجود ندارد كه منشأ گمراهی و ضلالت و تمام علت تفرقه و جدایی میان مسلمین، در این نكته نهفته بود كه عقل را مقدم بر حق قرار داده، با دستورات صریح پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مخالفت نمودند.

از زمان بعثت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این اصل كلی وجود داشته است كه هرگاه مردم از رهبران الهی و دینی اطاعت كرده اند، منسجم بوده اند و در نتیجه ی آن، بزرگ ترین تمدن تاریخی را برای بشریت به وجود آورده اند و هر زمان كه این معیار را از دست داده اند رو به ضعف و سستی گراییده اند.

علاّمه طباطبایی و امام خمینی رحمه‌الله در این زمینه، نظر و اندیشه ی واحدی را ابراز كرده اند. عقیده ی علامه این است كه اگر اهل جهنم به سخن پیامبران و رسولان خود گوش می دادند و در مقام عمل به آنها التزام داشتند و در برابر راهنمایی و هدایت آنان خاضع بودند، هرگز وارد جهنم نمی شدند. [٢١]

در آیات بسیاری خداوند این نكته را متذكر می شود كه انسان باید در روش زندگی فردی و اجتماعی، تابع حق باشد نه تابع هوی و هوس؛ حكم عقل سلیم را بپذیرد نه عقل توأم با خیال و وهم را، اگر چنین نكند باید منتظر روزی سخت و عذابی دردناك و ناگوار باشد. نه تنها دین حق و گرایش به آن یك امر فطری است، بلكه وجود حاكمیت دین هم امری است فطری.

مسئله ی ولایت و رهبری مسئله ای است كه هیچ اجتماعی در هیچ شرایطی نمی تواند از آن بی نیاز باشد و هر انسانی با ذهن عادی خود آن را درك می كند و از بدیهیات فطرت است. پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حال حیات خود شخصاً به سرپرستی جامعه ی اسلامی پرداخته و در همه ی شئون مختلف زندگی مسلمین، افرادی را برای ولایت و قضاوت و تعلیم و تربیت و تبلیغ دین می گماشت.

مسئله ی ولایت یكی از مواد و اساس شریعت است كه مانند سایر مواد مشروعه ی دینی برای همیشه در جامعه ی اسلامی باید زنده باشد. [٢٢]

همه ی این توجهات برنامه ی دین به امور مسلمین و شئون اجتماعی مردم برای نجات آدمیان از گمراهی و ضلالت و در نتیجه رهایی آنان از آتش دوزخ است؛ چون هیچ یك از تعالیم دین بدون حكمت نبوده، همه ی آنها در راستای متعالی نمودن انسان و ارتقا و سعادت او در دنیا و آخرت وضع شده اند.

امام خمینی رحمه‌الله با توجه به متن دین، همان برداشتی را ارائه می نمایند كه علامه رحمه‌الله ارائه داده اند. امام دلیل حاكمیت دین و لزوم حكومت را ماهیت و كیفیت قوانین اسلام می داند. قرآن و سنت شامل دستوراتی است كه بشر برای سعادت و كمال خود احتیاج دارد. همه ی قوانین اسلام برای تربیت انسان است. [٢٣]

لزوم حكومت در اسلام برای هدایت مردم است و اگر حكومتی نباشد كه مردم بدان تمسك نمایند و یا این كه حكومتی باشد و مردم منقاد و مطیع نباشند، قطعاً نه سعادت دنیا حاصل است و نه سعادت آخرت.

این دو متفكر بزرگ جهان تشیع در آثار خویش تصریح بر این دارند كه:

اولاً، احكام اسلام تنها در جنبه ی فردی خلاصه نمی شود، بلكه احكام و تعالیم اجتماعی آن بیش از تعالیم فردی آن است.

ثانیاً، تأكید دین در عمل به احكام اجتماعی، اگر بیش تر از تعالیم فردی آن نباشد كم تر نیست.

ثالثاً، عامل اصلی نجات و رستگاری مسلمین، علاوه بر دو عامل مذكور، تمسك به اصل ولایت و عمل به مواعظ و نصایح و دستورات رهبران الهی در زندگی است؛ چنان كه اهل جهنم در پاسخ فرشتگان كه از آنان می پرسند مگر خداوند برای شما پیامبر نفرستاد؟ می گویند: فرستاد؛ ولی ما زیر بار نرفتیم و گفتیم خدا هیچ پیامبری نفرستاده و شما با دیگران هیچ فرقی ندارید. و می گویند اگر ما در دنیا به نصایح و مواعظ پیامبران گوش فرا می دادیم و یا در سخنان آنان تعقّل می كردیم، امروز اهل جهنم نبودیم. [٢٤]

پس راه ورود به بهشت و دوری از جهنم و عذاب الهی، فقط در عمل به تعالیم دین در جنبه ی فردی خلاصه نمی شود؛ بلكه عمل به تعالیم فردی و اجتماعی هردو با هم لازم و ضروری است.

## ٧- آیا رفتارهای اخلاقی ضمانت اجرایی دارند یا خیر؟

برخی این شبهه را مطرح می كنند كه اخلاق و رفتارهای اخلاقی در اجتماع انسانی ضامن اجرا ندارند؛ یعنی هیچ پشتوانه ی عملی برای اخلاق وجود ندارد؛ به همین جهت نمی توان گفت كه صفات اخلاقی دارای ثبات و استقرار و دوام هستند.

با توجه به مطالب گذشته، جواب این اشكال بیان شد. توضیح مطلب این است كه اخلاق به صفات درونی می گویند كه حالت استقرار و ثبات پیدا كرده است و این صفات از یك طرف در ضمانت اعتقاد و ایمان و از طرف دیگر در ضمانت عمل می باشد و اگر انسان به واسطه ی اسباب و عواملی از اعتقاد منصرف شود و یا این كه در مقام عمل نتواند به خاطر عواملی آن فعل را انجام دهد یا فعل مخالفی از او سر زند، فعل اخلاقی او از بین خواهد رفت. [٢٥]

به عنوان مثال كسی كه ایمان و اعتقاد به مقدم داشتن دیگران بر خویشتن نداشته باشد، هرگز فضیلت ایثار از او سر نخواهد زد. و یا اگر كسی معتقد به دفاع از حریم مقدسات نباشد، ممكن نیست كه متصف به صفت شجاعت گردد.

پس محكم ترین پشتوانه و ضمانت اجرایی برای اخلاق، همان اعتقاد و ایمان و عمل است و هر قدر ایمان راسخ تر و قوی تر گردد و عمل تكرار شود و در مقام عمل از آن بیش تر مراقبت شود، صفات اخلاقی آسان تر ظهور و بروز پیدا می كنند. اگر شخص یا گروهی معتقد باشند كه دروغ گفتن، آنها را از خوش بختی دنیا باز می دارد هرگز دروغ نخواهند گفت.

چنان كه امروزه در كشورهای پیشرفته مشاهده می كنیم كه قوانین اجتماعی كاملاً به واسطه ی مردم اجرا می شود و افراد آن جوامع، به وظایف اجتماعی خود پایبندند، به یك دیگر دروغ نمی گویند، به جامعه ی خود خیانت نمی كنند، وطن فروشی و اهانت به مقدسات ملی و به قوانین سیاسی و اجتماعی از آنان بسیار كم سرمی زند؛ چون از یك طرف معتقدند كه این امور موجب سعادت و خوش بختی آنان می شود و از سوی دیگر قدرت حاكمه و محیط مناسب آنها را مدد می رساند و همین، بهترین ضمانت اجرایی است.

اما وقتی ایمان و اعتقاد نباشد و در كنارش كمك های عملی وجود نداشته باشد، هیچ ضمانتی برای رفتار اخلاقی نیست؛ چنان كه در همان كشورهای غربی با این كه به برخی از مسائل اجتماعی خیلی مقیدند، اما برای مسائل دیگری چون بی بندوباری های اخلاقی، روابط زشت جنسی و می گساری هیچ اهمیتی قائل نیستند؛ به خاطر این كه نه اعتقاد و ایمان به پرهیز از این مسائل دارند و نه كسی آنها را در دور كردن از این اعمال قبیح و زشت یاری می رساند.

پس اگر در دنیای جدید، این همه انحطاط اخلاقی وجود دارد، بدان معنا نیست كه اخلاق، ضمانت اجرایی ندارد؛ بلكه به خاطر عدم اعتقاد و عدم قانون مدوّنی است كه پشتوانه ی عملی افراد آن جوامع باشد.

## ٨- راه رسیدن به مدارج معنوی چیست؟

برای ما و آنان كه در ابتدای راه علم و معنویت قرار دارند، این پرسش مطرح است كه چگونه می توان راه كمال را طی نمود و به مدارج عالی انسانی دست یافت؟

تردیدی نیست كه هر انسان عاقلی به دنبال كمال و سعادت خویش است و لازمه ی سلامت روحی و عقلی انسان این است كه طریق تكامل را بداند، پس جست وجوی جوانان برای رسیدن به مدارج معنوی و كمالات انسانی امری بدیهی و معقول است. و اگر كسی به دنبال چنین پرسشی نباشد جای تأمل است.

علامه طباطبایی رحمه‌الله در پاسخ پرسش مزبور به دو نكته ی بسیار مهم در این باره اشاره فرموده اند كه هر یك از آن دو، می تواند راه حل خوبی برای جوانان باشد:

الف. داشتن عقیده ی راسخ و استوار، نسبت به منطق وحی، از تأكیدات ایشان بوده است و زمانی كه از مشكلات طریق كمال از ایشان سؤال كردند فرمودند:

آن همه مصایب را مشایخ دیدند و حرف های ناگوار را شنیدند و سنگ حوادث را خوردند؛ لیكن از آن گوهر گران بهای عقیده شان و از آن تفسیر انفسی آیات و روایات دست برنداشتند و با آن همه شقاوت و رنج، معارف را در دل دفتر ها نوشتند؛ بنابراین حق این است و راه این است و خودتان را دریابید و به منطق وحی آشنا شوید تا مؤدب به آداب الهی بشوید. [٢٦]

ب. مراقبت از نفس و نگهبانی از دل و محافظت باطن از شرور شیطانی، یكی دیگر از تأكیدهای آن مرد بزرگوار بوده است. در مقام پند و موعظه، به شاگردان می فرمودند:

تخم سعادت، مراقبت است. مراقبت یعنی؛ كشیك نفس كشیدن. یعنی حریم دل را پاسبانی كردن. یعنی سر را از تصرفات شیطانی حفظ داشتن. پاسبان حرم دل بودن. این تخم سعادت را باید در مزرعه ی دل كاشت و بعد با اعمال صالحه و آداب و دستورات قرآنی، این نهال سعادت را پروراند. [٢٧]

شبیه همین مواعظ را امام خمینی رحمه‌الله خطاب به طلاب فرموده اند كه :

اگر خدای ناخواسته در خلال تحصیل، فقط در فكر این باشید كه دقایق علمی را یاد بگیرید و در فكر تهذیب نباشید و خودتان را به آداب مهذب نكنید، این علم اثری ندارد. باید قدمی كه در راه تحصیل برداشته می شود، اگر عرض نكنم دو قدم، لا اقل یك قدم هم در باب تهذیب اخلاق و استقرار ایمان در قلب برداشته شود. این كار تفكر لازم دارد، مراقبت لازم دارد. [٢٨]

پس آنچه كه مورد تأكید و توصیه ی بزرگان دین و ائمه ی معصومین عليه‌السلام است، تشویق و احیای تفكر در مسائل دینی و تكامل معرفت عقلی (نه احساسی) و عمل به احكام فردی و تعالیم اجتماعی اسلام است كه مؤدب شدن به آداب دینی و متخلّق شدن به اخلاق الهی، در هر انسانی مرهون همین دو نكته است. و توصیه ی ما به جوانان و نسل كارآمد جامعه ی دینی این است كه بیش از به كارگیری عواطف و احساسات در زندگی، از معرفت عقلی مایه بگیرند كه بهترین راهنما و رسول باطنی است. تا زمانی كه در جامعه ی اسلامی، نسل جوان به علم و معرفت روی آورده و به تعالیم دین پایبند باشند، جامعه ی اسلامی رو به ترقی و تكامل و پیشرفت خواهد بود؛ در غیر این صورت تردیدی نیست كه مسیر انحطاط را طی خواهد نمود.

باشد كه همه ی ما با درایت هرچه بیش تر و بهتر با پاسداری از دست آوردهای نهضت امام خمینی رحمه‌الله و حراست از خون پاك شهدا و اطاعت از استوانه ی حقیقی نظام و پذیرش مواعظ حكیمانه ی آن رهبر حكیم و فرزانه بتوانیم جامعه ای پیشرفته و مورد قبول در جوامع انسانی به منصه ی ظهور رسانده، و جامعه ی مترقی دینی را به عنوان الگوی نمونه ی جوامع انسانی معرفی نماییم.

## پی نوشت ها :

[١]. سوره ی یونس، آیه ی ٦٥.

[٢]. سوره ی بقره، آیه ی ١٦٥.

[٣]. المیزان، ج ١، ص ٣٥٥.

[٤]. غزالی، احیاء العلوم، ج ٣، ص ٢٧.

[٥]. المیزان، ج ٦، ص ٢٥٨.

[٦]. نهج البلاغه، حكمت ٧٣.

[٧]. اصول كافی، ج١، ص٣٦.

[٨]. اصول كافی، ج ١، ص ٤٥.

[٩]. سوره ی یونس، آیه ی ٣٥.

[١٠]. سوه ی بقره، آیه ی ٤٤.

[١١]. المیزان، ج٦، ص٢٥٩.

[١٢]. المیزان، ج١٣، ص٣٣٩.

[١٣]. سوره ی انفال، آیه ی ٢٤.

[١٤]. فرازهایی از اسلام، ص١٦٧.

[١٥]. همان، ص١٧٠.

[١٦]. سوره ی شوری، آیه ی ٢٣

[١٧]. فرازهایی از اسلام، ص ٣٢٦.

[١٨]. سوره ی انعام، آیه ی ٣٧.

[١٩]. فرازهایی از اسلام، ص ٣١٩.

[٢٠]. فرازهایی از اسلام، ص ٣٢٠.

[٢١]. المیزان، ج ١٩، ص ٣٧٠.

[٢٢]. فرازهایی از اسلام، ص ١٢٦ ـ ١٢٣.

[٢٣]. ولایت فقیه، ص ٢١.

[٢٤]. سوره ی مباركه ی ملك، آیه ی ١١ ـ ٧.

[٢٥]. فرازهایی از اسلام، ص ٢٤١.

[٢٦]. یادها و یادگارها، ص ٣٣، ٣٢.

[٢٧]. همان.

[٢٨]. نهضت امام خمینی رحمه‌الله ، ص ١٥٦.

فصل ششم : نسبت تمدن ها با اصول اخلاقی

## ١- دیدگاه متفكران غربی درباره ی تمدن اسلامی چیست؟

چنان كه در بحث قبل گفته شد، متفكران غربی به این مطلب اعتراف دارند كه فرهنگ و تمدن غرب، هیچ پایه و اساس محكمی ندارد و جز تباهی و هلاكت برای بشر غربی، هیچ ارمغان دیگری نداشته است. جالب است كه آنها منصفانه به این بُعد قضیه نگریسته، به سستی و ضعف تمدن خود اعتراف می كنند؛ ولی در عین حال از باب تعصب و یا انسجامی كه در میان خود دارند، حاضر نمی شوند به تمدن مترقّی اسلام توجه كنند و به استحكام و بالندگی آن اشاره نمایند؛ البته برخی از آنان در آثار خود به ترقی تمدن اسلامی اشاره نموده اند؛ ولی بیش تر متفكران غربی این حریت و آزادی اندیشه را در مقابل فرهنگ و تمدن مقابل، از خود نشان نمی دهند. و برخی دیگر به تبلیغات سوء علیه تمدن اسلامی پرداخته، از ضعف و ناتوانی آن در رشد و تكامل اجتماعی انسانی، سخن رانده اند. این گروه از شرق شناسان غربی گفته اند كه تمدن اسلام هرچند مایه ی پیشرفت و ترقی مسلمین شده است، ولی اگر به خوبی جست وجو شود، مشخص خواهد شد كه فرهنگ و تمدن اسلام دارای یك دسته مواد اخلاقی است كه همه ی انبیا آنها را برای بشر گوشزد كرده اند و همین مواد اخلاقی موجب ترقی و تكامل مسلمین شده است.

در مقابل این گروه از متفكران غربی، باید گفت كه این حداقل اعتراف شما نشانه ی حقانیت این تمدن است و نكته ی دیگر این كه همین مقدار از حقانیت، دلیل حقیقت داشتن اصل آن تمدن است؛ چرا كه چگونه می شود گروهی از حیث اخلاقی و انسانی به واسطه ی تعالیمی به رشد و تعالی برسند ولی تعالیم آن فرهنگ و تمدن باطل باشد. علامه طباطبایی رحمه‌الله در مقام ردّ این گونه از سخنان نسبت به شأن تمدن اسلامی می فرمایند:

چنین گفتاری بسیار بی پایه است؛ برای این كه نتیجه، همیشه فرع مقدمه است و آثار خارجی كه مترتب بر هر نوع تربیت می شود آن آثار، زاییده ی نوع معارفی است كه آن مكتب دارد. [١]

## ٢- آیا تمدن اسلامی در جوامع امروزی قابل اجرا است؟

شبهه ی دیگری كه برخی مطرح كرده اند، این است كه هرچند اسلام در گذشته ی دور در میان اقوام و ملل متعدد پیشرفت های چشم گیری داشته است، اما امروزه با پیشرفت تكنولوژی غرب و جای پایی كه در میان ملل مختلف پیدا كرده است، قابل اجرا نیست. تمدن اسلامی با توجه به قوانینی كه دارد، برای جوامع امروزی قابل اجرا نیست؛ اما تمدن مغرب زمین قابل ثبات و دوام است. و علت ثبات تمدن غرب و عدم استمرار تمدن اسلامی، این است كه تمدن غرب روش اجتماعی خود را بر اساس اراده ی ملت و خواست طبیعی مردم قرار داده است و خواست اكثریت را ملاك و معیار اعتبار دانسته است؛ ولی تمدن اسلام چنین چیزی را معتبر نمی داند. این شبهه نه تنها از جانب غربیان مطرح شده است؛ بلكه برخی از فضلای دینی نیز آن را مطرح می نمایند.

پاسخی كه علامه رحمه‌الله ارائه می كنند، با ذكر مقدّماتش بسیار مفصّل است، ولی عصاره ی كلام آن بزرگوار این است كه: گفته می شود كه رویه ی اسلام در اوضاع فعلی دنیا قابل اجرا نیست. این بدان معناست كه اوضاع حاضر، مناسب با احكام اسلام نیست و این سخن درستی است، ولی نتیجه ای بر آن مترتب نیست؛ چون اوضاع اجتماعی هیچ گاه ثابت نبوده است. صرف این كه مرامی بر وضع حاضر انسانی انطباق پیدا نكند، دلیل نمی شود كه آن مرام باطل باشد. جالب است بدانیم كه همه ی انبیا هنگامی دعوت به قیام كرده اند كه دنیا چیزی جز فساد و تباهی نمی شناخت؛ اما كم كم این دعوت ها گسترش یافته و ریشه دوانید. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زمانی دعوت به قیام نمود كه جز یك زن و یك مرد پشتیبان دیگری نداشت تا آن كه خدا او را یاری كرد و یك اجتماع صالح تشكیل داد.

متأسفانه بحث كنندگان غربی به خاطر عصبیت دینی یا علل سیاسی، به طور كامل از تأثیر ظهور اسلام در جامعه ی انسانی بحث نكرده اند؛ بلكه از روی ظلم و ستم سعی دارند كه تمدن اسلامی را فقط به صورت یك مرام نژادی جلوه دهند؛ در حالی كه اسلام ثابت كرده است كه برای سعادتمند نمودن زندگی مردم، صلاحیت دارد. مرامی كه چنین باشد نباید یك فرضیه ی غیر قابل انطباق بر زندگی اجتماعی نامیده شود.

نكته ی دیگر این است كه شعار اجتماع اسلامی، پیروی از حق در فكر و عمل است؛ ولی شعار اجتماع متمدن فعلی رأی اكثریت است. این دو شعار هدف را هم مختلف می سازد. هدف اسلام، احقاق حق مشروع مردم است؛ هرچند این رویه موافق با طبع عموم مردم نباشد؛ اما هدف اجتماع متمدن امروز بهره برداری از مادّه است. لازمه ی چنین رویه ای این است كه امور عقلی جای خود را به امور حسّی و عاطفی بدهد؛ چون ممكن است چیزی كه به نظر عقل، فسق و فجور است، از نظر احساسات تقوا باشد؛ چنان كه نمونه ی بارز آن را در جوامع غربی مشاهده می كنیم كه هیچ قید و بند اخلاقی را نمی شناسند.

قرآن تصریح دارد بر این كه همیشه رأی اكثریت حق نیست:

(لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ؛) پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حق را برای آنان آورد ولی اكثر مردم از حق كراهت دارند. [٢]

این كه گفته شد تمدن غرب، سعادت و خوش بختی را برای مردم اروپا آورد، این یك خلط و اشتباه است؛ چون سعادت امری است مركب از روح و بدن. سعادت روح و بدن، نیك بختی انسان را در زندگی دنیا و آخرت تضمین می كند. از نظر اسلام فرو رفتن در لذایذ مادی و مهمل گذاشتن سعادت روح، جز بدبختی، چیز دیگری نیست. انسان منحصر در جسم نیست؛ بلكه مجموعه ای از روح و بدن است كه جمع روح و جسم را انسانیت می نامند، نه خود جسم را. آن كه بتواند هر دو بُعد او را تأمین نماید، به سعادت دست می یابد. كسی كه خواسته باشد درباره ی شایستگی ها قضاوت كند، نباید مبنای قضاوت خود را برخوردهای داخلی قرار دهد و… [٣]

پس هیچ یك از این مناقشات و ایرادها، بر تمدن مترقی اسلام وارد نیست و همه ی این تهاجمات و حملات علیه تمدن اسلامی، فقط برای غلبه بر اوضاع مسلمین و قیمومیت بر جوامع اسلامی و بهره برداری از منابع عظیمی است كه در ممالك اسلامی وجود دارد.

## ٣- اصلاح اخلاقی در میان مسلمین و فساد اخلاقی در غرب، نتیجه ی چه عواملی است؟

با توجه به مطالب گذشته، این نكته به دست آمد كه تمام تعالیم اسلام بر مبنای اهداف عالی انسانی تدوین یافته است و برای این كه بتواند انسان ها را به این هدف متعالی برساند، دعوتش را از توحید، آغاز و تمام قوانین خود را بر همین اساس تشریع نموده و معارف حقه و اخلاق فاضله را بر آن افزوده است.

اخلاقیات اسلامی در اسلام، با اندكی تجزیه و تحلیل در قوس صعود به روح یكتاپرستی و توحید برمی گردد. [٤]

در حقیقت می توان گفت كه صلاح اخلاقی به روحیه ی توحیدی و همه ی فسادهای اخلاقی به روح ثنویت و مادی گرایی برگشت می كند.

برخی با دیدن ظواهر غرب و برخوردها و رفتارهای مردم آن سامان با یك دیگر چنین حكم می كنند كه آنان دارای فضایل اخلاقی اند و جوامع آنها از بهترین جوامع بشری است و چنان شیفته ی غرب شده اند كه به كلی مُهر تأیید بر كشورهای غربی و مُهر بطلان به پیشانی جوامع مسلمان شرقی زده اند.

پرسش ما این است كه آیا واقعاً چنین قضاوت كلی در مورد اجتماع انسانی صحیح است یا خیر؟

در مقام پاسخ باید دید ملاك صلاح و فساد برای این افراد چیست؟ آیا ملاك و معیار، رفتار شخصی افراد است و یا میزان و ملاك، شخصیت اجتماعی افراد با یك دیگر و با دیگران است؟ اگر ملاك صالح بودن یا فاسد بودن را، رفتار شخصی افراد یك جامعه با یك دیگر بدانیم، این سخن، درست است كه آنان ظواهر برخی از مسائل را رعایت می كنند؛ ولی اگر ملاك را چیز دیگری بدانیم آن گاه كاملاً تلقی و برداشت ها تغییر خواهد یافت.

توجه علامه رحمه‌الله و دقت ایشان در این مسئله كه در راستای دیدگاه و بینش عمیق امام خمینی رحمه‌الله نسبت به جوامع غربی است؛ برای نسل جوان ما بسیار آموزنده است. ایشان می فرمایند:

به جان خودم سوگند، اگر جامعه ی غرب را یك شخصیت می دیدند و اگر تاریخ زندگی اجتماعی غربی ها را از روزی كه نهضت اخیر آنان آغاز شد، مورد مطالعه ی دقیق قرار می دادند و رفتاری را كه با سایر امت های ضعیف داشتند مورد بررسی قرار می دادند، بدون كم ترین درنگی، حكم به توحش آنان می كردند و می فهمیدند كه تمام ادعاهایی كه می كنند و خود را مردم بشردوست و خیرخواه و فداكار بشر معرفی می نمایند همه اش دروغ و نیرنگ است و جز به بند كشیدن ملل ضعیف هدفی ندارند و… هیچ انسانی كه سلامت فطرتش را از دست نداده، هرگز به خود اجازه نمی دهد كه چنین جوامعی را صالح بخواند و یا آن را سعادتمند بپندارد؛ هر چند كه دین نداشته باشد. [٥]

واقعاً چگونه طبیعت انسانی راضی می شود كه یك طایفه به نام متمدن و تافته ی جدا بافته بر سر دیگران تاخت و تاز نمایند و همه ی هستی آنان را به تاراج ببرند و خونشان را مباح و مالشان را برای خود حلال بدانند و حتی به فرهنگ دیگران دست ببرند و همه ی جنایت ها را انجام دهند، آن گاه ما آنها را جامعه ای متمدن و پیشرفته بدانیم.

بله، مقتضای رعایت انصاف این است كه بگوییم افرادی كه صالح بوده اند باید استثنا شوند و حق آنان پایمال نگردد؛ چون افكارشان به رنگ افكار فاسد دیگران در نیامده و فساد جامعه در آنها سرایت نكرده است و این گونه افراد انگشت شمار در آن گونه جوامع بشری، مثل عضو زاید بوده اند كه در هیكل آن جامعه روییده باشند؛ چنان كه قرآن كریم همین انصاف را رعایت كرده و در آیاتی كه اقوامی را مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد افراد صالح را استثنا می كند. [٦]

و اما در مسائل اخلاقی آنچه كه امروزه در غرب می گذرد قابل بیان نیست. در فساد اخلاقی به حدی از انحطاط رسیده اند كه عواطف انسانی در بسیاری از خانواده ها نابود شده است. علامه، منشأ همه ی این رذایل و مفاسد اخلاقی را در عدم اعتقاد به مبدأ هستی و توحید خداوند می داند و تا زمانی كه این اعتقاد در قلوب و نفوس آنان ثبات و استقرار پیدا نكند، هیچ تضمینی برای اصلاح مسائل اخلاقی شان وجود ندارد. [٧] آنچه امروزه بر نسل جوان ما لازم است، نخست، آگاهی به مبانی فكری آنان و سپس مقابله با تهاجم فرهنگی است كه آنها علیه جوامع شرقی مسلمان به راه انداخته اند. كسی كه مدت ها در مكتب علامه تحصیل نموده و بیش از بیست سال است كه در غرب زندگی می كند، توصیه اش در این زمینه به جوانان این است كه: دنیای متجدد، به تدریج تباه شده و در صدد است همه ی آنچه را كه مقدس و دینی است، از بین ببرد و به خصوص با اسلام به عنوان دینی كه از نگرش قدسی نسبت به زندگی و قانون الهی در برگیرنده ی همه ی افعال و اعمال بشر عدول نكرده است، مخالفت دارد. بیش تر آنان حدود دو قرن به اسلام می تاخته اند و سعی داشته اند كه دینشان را به مسلمانان تحمیل كنند. آنان در دنیای متجدد با وجود این كه ارزش های اخلاقی این چنین در جامعه از دست رفته است و به طور علنی اصول اخلاقی را زیر پا می گذارند، هنوز هم بی وقفه از جنبه های گوناگون اخلاقی اسلامی مثل پوشاندن موی زنان، نقش زنان در جامعه، كیفیت پوشش آنها و سایر ارزش های اخلاقی، انتقاد دارند.

جوانان مسلمان باید بدانند كه این انتقادها بر نگرش نادرست اصالت فرد (اومانیسم) و اصالت عقل و جدایی انسان از خدا و … مبتنی است. [٨] و این نوع دیدگاه ها از اصول ضد دینی برخاسته كه با اصول و پایه های اعتقادی ما در تضاد است. باید تلاش كنیم كه پایه های اعتقادی خود را استحكام بخشیم و سعادت را در همان مسیری بیابیم كه بزرگان دینی و رهبران اعتقادی ما، با تلاش و زحمات فراوان برای ما ترسیم كرده اند؛ نه این كه در مقابل انتقادات شدید غربیان حالت منفعلانه به خود گرفته، تحت تأثیر همان مسلكی قرار گیریم كه غرب را به منجلاب تباهی انداخته است.

## ٤- آیا تمدن غرب با اصول اخلاقی سازگار است؟

پایه و اساس تفكر و تمدن غرب كه امروزه بر جوامع غربی حكم فرماست، زاییده ی افكار متفكران و دانشمندانی است كه شاید هیچ پای بندی به دین نداشتند. اگر نتوانیم این ادعا را تعمیم دهیم، حداقل در امور سیاسی و اجتماعی غرب این چنین است. به همین خاطر می توان گفت كه آنچه امروزه در غرب به عنوان تمدن غربی معروف است با آنچه كه تعالیم مسیح پیامبر عليه‌السلام نامیده می شود، بسیار متفاوت است، پس هرگز نمی توان تمدن غرب را همان تمدن و فرهنگی دانست كه حضرت عیسی عليه‌السلام از جانب خداوند به ارمغان آوردند. بهترین نشانه ی تفاوت تمدن عیسوی با تمدن فعلی حاكم بر جوامع به ظاهر مسیحی غرب، قوانین غیر انسانی است كه بر آنان حاكم است؛ به عنوان مثال، اساس روش آنان بر پایه ی مساوات همه جانبه ی زن با مرد در حقوق قرار داده شده است كه این با اصل خلقت انسان مخالف است. علامه رحمه‌الله با توجه به همین مقررات حاكم بر جامعه های غربی می فرمایند:

بنای تمدن امروز غرب بر اساسی چیده شد كه با فطرت انسانی سازگار نیست. [٩]

ایشان دلیل دوری تمدن غربی با فطرت بشری را در قوانینی می دانند كه صرفاً اجتماعی و مدنی است و شامل خانواده كه زندگی و حیات محدودتری از اجتماع است، نمی شود. به همین جهت مسئله ی ازدواج برای آنان یك نوع اشتراك در عیش است و به هیچ وجه سخنی از رعایت مسائل زناشویی، تربیت فرزندان، حقوق همسرداری، ارث و امثال آن مطرح نیست؛ در حالی كه كیفیت و چگونگی خلقت زن و مرد از طرف خداوند متعال برای حفظ بقای نوع بشری است و برای بقای او می بایست مقررات و قوانینی باشد كه عفت و پاك دامنی و شخصیت انسانی اش محفوظ بماند و نیز زندگی خانوادگی بازیچه قرار نگیرد. [١٠]

تفاوت عمده ی تمدن اسلام و غرب در همین نكته نهفته است كه اسلام طوری به زندگی خانواده اهمیت می دهد كه افراد و اعضای آن با تربیت و تعالیم انسانی رشد می یابند و تربیت صحیح آنان، موجب تعالی جامعه خواهد شد؛ در حالی كه تربیت خانوادگی در جوامع غربی از هیچ جایگاهی برخوردار نیست؛ نتیجه ی ظهور چنین تمدنی آن است كه امروزه در غرب مشاهده می شود و ما در این جا به چند نمونه از آثار آن كه خودشان بیان داشته اند اشاره می كنیم:

كندی در سال ١٩٦٢ اعلام كرد:

امریكا آینده ی دردناكی خواهد یافت؛ چون جوانان، بی بند و بار و غرق در شهواتند، و دیگر حاضر نیستند وظایفی را كه به آنان محوّل می گردد، به خوبی انجام دهند، مثلاً از میان هر هفت نفر جوانی كه به سربازی اعزام می شوند شش تن، نالایق و سست از آب در می آیند و این بدان سبب است كه افراط در شهوت رانی، استعدادهای بدنی و روانی آنان را كاسته است. [١١]

شپگلر آلمانی پس از دیدن مظاهر فساد اخلاقی و نابهنجاری های رفتاری جوانان، در مغرب زمین عقیده دارد كه:

تمدن در مغرب زمین رو به زوال و نابودی است (و صریحاً اعلام كرده است كه) سرزمین های دیگری در آینده شاهد تمدن درخشان خواهد بود، از كجا معلوم كه بار دیگر این تمدن به مشرق زمین؛ یعنی مهد نخستین خود باز نگردد. [١٢]

آنان كه با هیجان و شور وصف ناپذیر از غرب و تمدن غربی و فرهنگ اروپایی سخن می گویند، در حقیقت به نكته ای اشاره می كنند كه متفكران غربی، خلاف آن را ابراز می دارند.

دكتر كارل، درباره ی تمدن غرب چنین می گوید:

تمدن امروز در موقعیت دشواری قرار گرفته است؛ چون هرگز با نهاد ما هماهنگ نیست. این تمدن براساس شناسایی حقیقت نهاد ما، پدید نیامده و تنها مولود اوهام اكتشافات علمی، تمایلات مردم، نظرات و شهوات آنان است. این تمدن با آن كه با كوششِ خود ما تحقق یافته، ولی نسبت به وضع و ساختمان ما بی تناسب است. [١٣]

پس آنان كه پیشرفت و ترقی صنعت در غرب را نشانه ی پیشرفت تمدن غرب می دانند، سخت در اشتباهند؛ چون رشد صنعتی، مربوط به علوم تجربی است و ارتباط چندانی با علوم انسانی كه وظیفه و مسئولیت تربیت انسان ها را بر عهده دارد و به تعالی بُعد انسانی او می اندیشد ندارد.

## پی نوشت ها :

[١]. المیزان، ج ١، ص ٣٥٧.

[٢]. سوره ی مؤمنون، آیه ی ٧٠.

[٣]. روابط اجتماعی در اسلام، ص ٣٨-١٦.

[٤]. علامه طباطبایی، روابط اجتماعی در اسلام، ص ٤٥، و تفسیر آیه ی ٢٠٠ سوره ی آل عمران.

[٥]. المیزان، ج ٤، ص ١٠٩.

[٦]. المیزان، ج ٤، ص ١٠٨.

[٧]. همان، ص ١١١.

[٨]. سید حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد. ص ٣٥٢ – ٣٦٠.

[٩]. المیزان، ج ٢. ص ٢٨٢.

[١٠]. همان.

[١١]. سیمای تمدن غرب، ص ٦١.

[١٢]. همان، ص ١٤٣.

[١٣]. همان، ص ١٤٠.

فصل هفتم

فصل هفتم : تبیین مهم ترین صفات اخلاقی

## ١- ارتباط صداقت با سایر فضایل چیست؟

اصول اخلاق نیك در مكتب انسان ساز اسلام عبارتند از: عفت، عدالت، شجاعت و حكمت.

اصـول خلق نیـك آمـد عدالت پس از آن حكمت و عفت و شجاعت [١]

پرسش این است كه صداقت و صادق بودن در مقام قول و عمل چه ارتباطی با سایر فضایل دارد؟

آنچه كه از آیات و روایات استفاده می شود و حكم عقل هم مؤید آن است، این است كه صداقت و راست گویی، منشأ فضایل اخلاقی است و صفتی است كه اگر در نفس شخصی رسوخ نماید و در او ملكه شود، تمام اوصاف اخلاقی به دنبال آن خواهند آمد، در غیر این صورت، بسیار دشوار خواهد بود كه شخصی، كاذب باشد و در عین حال متصف به صفات اخلاقی هم بوده باشد. این حدیث بسیار معروفی است كه شخصی از پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤال كرد كه چه كنم تا معصیت و گناه نكنم؟ حضرت فرمودند: دروغ نگو؛ یعنی دروغ گفتن منشأ همه ی گناهان است و مفهوم آن این است كه صدق، سرچشمه ی همه ی خیرات و خوبی ها است.

قرآن كریم نیز وقتی كه می خواهد اوصاف نیكان و مؤمنان را برشمارد می فرماید: نیكی و ایمان به خدا، منحصر به اقامه ی نماز نیست؛ بلكه حقیقت ایمان آن است كه هم در مقام اعتقاد در انسان وجود پیدا كند و هم در مرحله ی عمل. در مرتبه ی اعتقاد (مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ )و در مقام عمل (أُولئِكَ الَّذِینَ صَدَقُوا؛) مؤمنین كسانی هستند كه دارای دو وصف بارزند: ١. ایمان به خدا دارند؛ ٢. از حیث اخلاقی راست گویند.

علامه ی طباطبایی رحمه‌الله در این زمینه می فرمایند:

صدق وصفی است كه تمامی فضایل علم و عمل را در برمی گیرد. ممكن نیست كسی دارای صدق باشد و عفت و شجاعت و حكمت و عدالت، چهار ریشه ی اخلاق فاضله، را نداشته باشد؛ چون آدمی به غیر از اعتقاد و قول و عمل، چیز دیگری ندارد و وقتی بنا بگذارد كه جز راست نگوید، ناچار می شود این سه چیز را با هم مطابق سازد؛ یعنی انجام ندهد عملی را مگر آنچه را می گوید و نگوید، مگر آنچه را كه معتقد است و گرنه دچار دروغ و كذب می شود. [٢]

در تفسیر آیه ی (وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ) روایاتی وارد شده كه منظور از صادقین ائمه ی معصومین عليه‌السلام هستند. خواجه نصیر الدین طوسی در استدلال به این مطلب می گوید: خداوند تمام مؤمنین را امر نموده كه با معصومین عليه‌السلام باشند و ظاهر كلام این است كه در عقاید و اقوال و افعال از آنها تبعیت كنید و بسیار روشن است كه خداوند هرگز به پیروی از كسانی كه از آنان گناهی صادر شود امر نمی كند. [٣] پس اگر خداوند معصومین عليه‌السلام را با وصف صدق یاد كرده است، در حالی كه اوصاف دیگری هم در آنان بوده و می توانست با آن اوصاف یاد كند، به این جهت بوده كه صداقت، جامع تمام اوصاف حسنه و فضایل اخلاقی است.

## ٢- آیا حریص بودن، از اوصاف پسندیده است یا خیر؟

در قرآن كریم به صراحت آمده است كه خداوند انسان را حریص آفریده است:

(إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً)؛ همانا انسان، حریص خلق شده است. [٤]

بسیاری از افراد، حریص بودن خود را نسبت به امور دنیوی چنین توجیه می نمایند كه این صفت، جزء ذات و طبیعت انسان است و اگر صفت زشتی بود و نزد شارع مذموم و ناپسند به شمار می آمد، این قدر عمومیت نداشت. پس نمی توان صفت حرص را وصف پلید و زشتی به شمار آورد و انسان حریص به امور دنیوی را از حیث اخلاقی، انسان پستی دانست؛ اما پاسخ این مطلب بسیار روشن است و آن این كه: باید دید آیا صفت حرص و حریص بودن آدمی، فی حد نفسه صفت زشتی است یا خیر؟ اگر ذاتاً صفت زشتی باشد، چگونه می تواند با آیات دیگری كه از انسان با عظمت و كرامت یاد می كند قابل جمع باشد؟ این جاست كه علامه رحمه‌الله با درایت خاصی كه دارند می فرمایند:

هلوع و حریص به كسی گویند كه هنگام برخورد با ناملایمات بسیار جزع می كند و چون به خیری می رسد از انفاق به دیگران خودداری می نماید و به نظر ما این وجه بسیار خوبی است؛ چون حرص بر هر چیزی نیست؛ بلكه تنها بر خیر و نفع است و خیری كه برای خودش باشد و این حرص و هلع كه انسان فطرتاً بدین نحو خلق شده است از فروع حب به ذات است و ذاتاً از رذایل اخلاقی نیست؛ پس حرص به خودی خود بد نیست؛ بلكه زمانی بد می شود كه انسان آن را در جهات منفی به كار گیرد. و این مسئله در سایر صفات هم هست. تمام صفات انسانی اگر در حد اعتدال حفظ گردند، فضیلت به شمار می آیند و هرگاه به سمت افراط و تفریط كشانده شوند، مذموم می شوند. [٥]

بنابراین صفت حرص، مثل بسیاری از صفات دیگر، در انسان قرار داده شده است تا انسان را به سوی تكامل و سعادت هدایت كند كه اگر آن صفات نبود، قطعاً آدمی قادر به تكامل نمی بود. اگر همین صفت در نهاد انسان قرار داده نمی شد، او هرگز به سمت علم و معرفت و كسب تقوا و مقامات عالی انسانی گام برنمی داشت.

فلسفه ی وجود این گونه صفات در خلقت انسانی به خاطر آماده سازی او در مسیر تكامل است؛ نه در طریق انحطاط و پستی. آدمی قادر است با تقویت این گونه صفات، تحت رهبری هدایت گرانه ی خوب جامعه، به رشد و ارتقای بالایی دست یابد كه مسجود ملایكه قرار گیرد و نیز با اراده و اختیار خویش می تواند با به انحراف كشاندن آن، مقام خویش را از هر حیوان درنده ای نازل تر نماید؛ چنان كه علامه فرمودند: صفت حرص از فروع حب به ذات است و حب به ذات اگر به راستی فهم گردد، انسان را به سوی كمال سوق می دهد؛ ولی اگر به خوبی درك نشود و در مسیر انحراف قرار گیرد، به انحصار طلبی و حسادت و بخل و سایر صفات زشت اخلاقی می انجامد.

## ٣- غیرت در دین، ممدوح است یا مذموم؟

می خواهیم بدانیم دفاع از امور شرعی و انسانی و حساس بودن در مقابل آن، از صفات حمیده است یا رذیله؛ اگر انسان در مقابل تجاوز به جان و مال و نوامیس و اعتقادات دینی اش حالت تدافعی داشته باشد خوب است، یا سكوت اختیار نماید و عكس العملی از خود نشان ندهد؟ در علم اخلاق كدام یك از این دو فرد مورد ستایشند؟ در فرهنگ دین، صفت غیرت، از صفات حمیده به شمار می آید یا از صفات رذیله؟

یكی از پرسش های مهمی كه برای بسیاری از جوانان متدین معاصر، مطرح است، این است كه آیا می توان در جامعه ی دینی، اعمال خلاف شرع و رفتار غیر دینی را كه از جانب برخی، عالمانه و عامدانه صورت می گیرد مشاهده نمود و در عین حال سكوت اختیار كرد؟

علامه رحمه‌الله با توجه به برخی از روایات در این زمینه می فرمایند:

غیرت یكی از اخلاق حمیده و ملكات فاضله است و آن عبارت است از: دگرگونی حالت انسان از حالت عادی و اعتدال، به طوری كه انسان را برای دفاع و انتقام از كسی كه به یكی از مقدساتش اعم از: دین، ناموس و یا جاه و امثال آن تجاوز كرده، از جای خود می كَند و این صفت غریزی، صفتی است كه هیچ انسانی به طور كلی از آن بی بهره نیست. هر فردی را فرض كنیم كه از غیرت بی بهره باشد، باز در بعضی از موارد، غیرت را از خود بروز می دهد؛ پس غیرت یكی از امور فطری است و اسلام هم دینی است كه براساس فطرت تشریع شد. امور فطری را دین تعدیل كرده و آن مقداری كه در حیات بشر لازم و ضروری است معتبر و واجب می سازد. [٦]

سكوت و بی تفاوتی در مقابل اهانت به مقدسات دینی با فرهنگ دین سازگار نیست؛ چون در تعالیم دین و متون روایی بر حفظ موازین شرع، بسیار تأكید شده است.

از پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت شده كه فرمودند:

سوگند به ذات پاك خداوند كه چند نفر وارد بهشت نمی شوند، از جمله دیوّث (كسی كه در ناموس داری و عفت بی تفاوت باشد) و بی غیرت. [٧]

حضرت علی عليه‌السلام در روایتی می فرمایند:

آیا حیا نمی كنید و غیرت نمی ورزید كه زن های شما به بازارها می روند و با جوانان نیرومند و خوش هیكل روبه رو می شوند ؟ ![٨]

در حقیقت روحیه ی دینی با غیرت پیوند خورده و بی غیرتی، مساوی با ضعف اعتقادات دینی یا بی دینی است. ترویج شخصی بودن احكام دین و محدودیت آن در زندگی شخصی و عدم ارتباط تعالیم و قوانین مذهبی با امور اجتماعی، زمینه سازی آزادی به معنای بی بند و باری جوانان، ترك بیان واقعیات دین به بهانه ی آماده نبودن زمینه ی مساعد برای آن و رهایی دختران و پسران نوجوان و جوان در معابر عمومی، همه برای از بین بردن حساسیت دینی و گرفتن غیرت مذهبی ملتی است كه برای حاكمیت دین و بقای آن از جان و مال خود گذشته و خون پاك ترین و مخلص ترین جوانان را در آن راه اعطا نموده است.

## ٤- مهم ترین وصف افراد سعید و شقی چیست؟

در قرآن كریم و سنت معصومین عليه‌السلام اوصاف زیادی برای سُعدا و اشقیا بیان شده است كه تفصیل آن در این نوشتار نمی گنجد؛ اما عالی ترین وصفی كه دین، سعادتمندان را به آن توصیف نموده، وصف هدایت و برای شقاوتمندان صفت گمراهی است.

علامه رحمه‌الله می فرمایند:

این دو كلمه، جامع همه ی انواع كرامت و خذلانی است كه از سوی خداوند متعال به بندگان سعید و شقی می رسد. [٩]

هدایت در حقیقت، نتیجه ی معرفت سعادتمندان و ضلالت، ثمره ی غفلت بدبختان است.

به نظر می رسد، زیباترین و كامل ترین و دقیق ترین بحث علامه در مباحث اخلاقی كه می تواند در بیداری و هوشیاری جوانان، بسیار مؤثر واقع گردد، تحلیل ظریف ایشان در این بحث است. سخن ایشان در این زمینه طولانی و مفصّل است كه ما خلاصه ی آن را بیان می نماییم.

از نحوه ی توصیف خداوند درباره ی این دو گروه به دست می آید كه انسان در این دنیا و حیات مادی، در میانه ی راه است و حیات متوسط را طی می كند؛ چون یك حیات را پشت سر گذاشته كه آن عالم ذر بوده است و یك زندگی دیگری بعد از دنیا خواهد داشت كه آن عالم قیامت و پس از مرگ است؛ هریك از این سه دنیا از ما قبل خود الگو می گیرد. یعنی زندگی سومش، تابع حكم زندگی دوم و زندگی دومش، تابع حكم زندگی اولش می باشد. این معنایی است كه از ظاهر قرآن فهمیده می شود. آنان كه زندگی سابق و لاحق آدمی را بر نوعی مجاز حمل می كنند، كلامشان با صراحت قرآن مخالفت دارد؛ چون درباره ی عالم سابق و زندگی قبل از دنیا، قرآن عالم ذر را بیان می كند كه در آن جا از انسان عهد و پیمان گرفته شد و این نشان می دهد كه انسان قبل از حیات دنیایی، یك گونه زندگی داشته است و درباره ی عالم لاحق؛ یعنی عالم آخرت و حیات پس از مرگ، آیات زیادی در قرآن آمده است كه محل بحث ما نیست؛ ولی آنچه كه توجه به آن لازم است، این نكته است، كه در بسیاری از آیات، پیوند و ارتباط این دنیا با آخرت به خوبی فهمیده می شود.

مثل این آیات كه می فرمایند:

(لا تَعْتَذِرُوا الْیوْمَ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ امروز دیگر عذر خواهی نكنید؛ چون بغیر از كرده های خود پاداش داده نمی شوید. [١٠]

(فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَة)ُ؛ پس بترسید از آتشی كه آتش گیرانه اش مردمند و سنگ ها. [١١]

(یوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیرٍ مُحْضَراً؛) روزی كه هركس آنچه را كه از خیر و شر انجام داده، حاضر می یابد. [١٢]

(ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ؛) پس به هركس آنچه را كه خود انجام داده به تمام و كمال داده می شود. [١٣]

و روشن ترین آیه این است كه می فرماید:

(لَقَدْ كُنْتَ فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْیوْمَ حَدِیدٌ)؛ و تو از این زندگی غافل بودی ما پرده ات را كنار زدیم، اینك دیدگانت تیز شده است. [١٤]

علامه رحمه‌الله درباره ی این آیه سوگند یاد می كند كه اگر درباره ی وجود عالم آخرت و پیوند دنیا و آخرت، به جز این آیه هیچ آیه ای نبود، كافی بود؛ چون لفظ غفلت در این آیه به كار رفته است و غفلت در موردی به كار می رود كه چیزی در جلوی او حاضر بوده و او بی خبر باشد؛ نه این كه اصلا چیزی وجود نداشته باشد و بعدها موجود گردد. پس معلوم می شود كه زندگی آخرت، هم اكنون موجود است؛ ولی پرده ای وجود دارد كه برخی نمی بینند. و باز سوگند می خورد كه اگر هر انسانی به نفس خویش مراجعه نماید و از او این معانی را بخواهد، قطعاً نفس او همین جواب را به او خواهد داد. [١٥]

پس اساسی ترین و بارزترین صفت برای كمال یافتگان و سعادتمندان، معرفت است كه اگر آدمی به خویشتن خویش مراجعه نماید و به آن معرفت پیدا كند، راه كمال را خواهد یافت، چه این كه : (مَعْرِفَةُ النَّفْس اَنْفَعُ الْمَعارِفَ؛) شناخت نفس سودمندترین معرفت ها است.

یا در حدیث دیگر آمده است كه:

(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛) كسی كه خودش را شناخت پروردگارش را شناخت.

و به واسطه ی همین وصف است كه خداوند او را مورد هدایت خاصه اش قرار می دهد و از ضلالت و گمراهی نجاتش می بخشد.

اهل شقاوت در دنیا و آخرت، به وصف غفلت (نه جهالت) متصفند كه تمامی اوصاف ناپسند و رذایل اخلاقی به دنبال آن می آید. انسانی كه از حقیقت خویش غافل بماند، متصف به فسق، ظلم، خسران و ده ها وصف غیر انسانی دیگر می شود.

پس نتیجه می گیریم كه معرفت انسان، سرچشمه ی سعادت و خوش بختی، و غفلت، منشأ همه ی بدبختی های آدمی است. اگر بخواهیم بر قلّه ی سعادت گام نهیم و به كمال انسانی خویش و مقام خلیفه ی الهی در زمین نایل شویم و مسجود فرشتگان و ملایكه گردیم، اولین گام، تحصیل معرفت است كه هرگز مقام انسانیت، غیر از این راه به دست نمی آید. و اگر آدمی به این مقام بار نیافت و در گمراهی و غفلت باقی ماند، هرگز مقام انسانی را درك نخواهد نمود و آن كس كه از مقام انسانی خویش غافل بماند، هرگز به اوصاف انسانی متصف نمی شود و به سعادت حقیقی دست نمی یابد.

## پی نوشت ها :

[١]. شیخ محمود شبستری.

[٢]. المیزان، ج ١، ص ٤٣٠.

[٣]. سفینة البحار، ج ٢، ماده ی صدق، ص ١٩.

[٤]. سور ه ی معارج، آیه ی ١٩.

[٥]. المیزان، ج ٢٠، ص ١٤ ـ ١٥.

[٦]. المیزان، ج ٤، ص ٤٣٢.

[٧]. بحار الانوار، ج ٧٩، ص ١١٦.

[٨]. محجه البیضاء، ج ٣، ص ١٠٤.

[٩]. ر، ك، المیزان، ج اول، ذیل آیه ی ٢٦، سور ی بقره.

[١٠]. سوره ی تحریم آیه ی ٧.

[١١]. سوره ی بقره، آیه ی ٢٤.

[١٢]. سوره ی آل عمران، آیه ی ٣٠.

[١٣]. سوره ی بقره، آیه ی ٢٨١.

[١٤]. سوره ی ق، آیه ی٢٣.

[١٥].. ر، ك، المیزان، ج ١، ذیل آیه ی ٢٦، سوره ی بقره.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc426203110)

[پی نوشت ها : 4](#_Toc426203111)

[فصل اول : مبانی نظری اخلاق از نگاه علامه رحمه‌الله 5](#_Toc426203112)

[١- علم اخلاق چیست؟ 5](#_Toc426203113)

[٢- فرق ادب و اخلاق چیست؟ 7](#_Toc426203114)

[٣- هدف اخلاق چیست؟ 9](#_Toc426203115)

[٤- چه ارتباطی میان علم و اخلاق وجود دارد؟ 11](#_Toc426203116)

[٥- صفات اخلاقی مطلقند یا نسبی؟ نسبیت اخلاق به چه معنا است؟ 12](#_Toc426203117)

[٦- مراد از تأدیب الهی چیست؟ 17](#_Toc426203118)

[٧- سخنان مؤدبانه چیست و ملاك تشخیص آن كدام است؟ 19](#_Toc426203119)

[پی نوشت ها : 21](#_Toc426203120)

[فصل دوم : اخلاق فردی جوانان 23](#_Toc426203121)

[١- جوان چگونه می تواند اخلاق خود را اصلاح كند؟ 23](#_Toc426203122)

[٢- چگونه می توان اخلاق پسندیده را در خود تداوم بخشید؟ 25](#_Toc426203123)

[٣- شرایط پذیرش توبه چیست؟ 28](#_Toc426203124)

[٤- چرا نگاه به نامحرم در اسلام تحریم شده است؟ 30](#_Toc426203125)

[پی نوشت ها : 34](#_Toc426203126)

[فصل سوم : اخلاق اجتماعی جوانان 35](#_Toc426203127)

[١- نظر اسلام درباره ی اخلاق جنسی دختران و پسران چیست؟ 35](#_Toc426203128)

[٢- پاسخ به یك شبهه 36](#_Toc426203129)

[٣- چرا مرد می تواند چهار زن بگیرد ولی برای زن چنین حقی وجود ندارد؟ 39](#_Toc426203130)

[٤- چرا در امر فحشا، زن بیش از مرد مورد سرزنش قرار می گیرد؟ 42](#_Toc426203131)

[٥- چگونه شیطان بر انسان مسلّط می شود؟ 43](#_Toc426203132)

[٦- شیطان چه كسانی را می تواند فریب دهد و گمراه سازد؟ 47](#_Toc426203133)

[٧- چگونه می توان از وسوسه و تسلط شیطان جلوگیری كرد؟ 50](#_Toc426203134)

[پی نوشت ها : 52](#_Toc426203135)

[فصل چهارم : سیره ی پیامبران الهی و الگوهای رفتاری برای جوانان 54](#_Toc426203136)

[١- برخورد و رفتار پیامبران با مردم چگونه بوده است؟ 54](#_Toc426203137)

[٢- نمونه هایی از آداب و رفتار پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ذكر كنید. 61](#_Toc426203138)

[پی نوشت ها : 65](#_Toc426203139)

[فصل پنجم : نقش تعالیم اسلام در سازندگی اخلاقی 67](#_Toc426203140)

[١- قرآن چه راه هایی برای خودسازی ارائه می دهد؟ 67](#_Toc426203141)

[٢- روش تعلیم و تربیت جوانان در اسلام چگونه است؟ 68](#_Toc426203142)

[٣- ایمان به قیامت چه اثری در اخلاق و عمل دارد؟ 73](#_Toc426203143)

[٤- اگر اسلام دین عدالت است، پس چرا سادات و اولاد علی عليه‌السلام بر دیگران برتری دارند؟ 75](#_Toc426203144)

[٥- آیا علل انحراف جوانان تحصیل كرده از اسلام، قوانین اسلامی نیست؟ 77](#_Toc426203145)

[٦- چه عواملی انسان را از آتش جهنم باز می دارد؟ 80](#_Toc426203146)

[٧- آیا رفتارهای اخلاقی ضمانت اجرایی دارند یا خیر؟ 83](#_Toc426203147)

[٨- راه رسیدن به مدارج معنوی چیست؟ 85](#_Toc426203148)

[پی نوشت ها : 88](#_Toc426203149)

[فصل ششم : نسبت تمدن ها با اصول اخلاقی 90](#_Toc426203150)

[١- دیدگاه متفكران غربی درباره ی تمدن اسلامی چیست؟ 90](#_Toc426203151)

[٢- آیا تمدن اسلامی در جوامع امروزی قابل اجرا است؟ 91](#_Toc426203152)

[٣- اصلاح اخلاقی در میان مسلمین و فساد اخلاقی در غرب، نتیجه ی چه عواملی است؟ 93](#_Toc426203153)

[٤- آیا تمدن غرب با اصول اخلاقی سازگار است؟ 97](#_Toc426203154)

[پی نوشت ها : 100](#_Toc426203155)

[فصل هفتم : تبیین مهم ترین صفات اخلاقی 101](#_Toc426203156)

[١- ارتباط صداقت با سایر فضایل چیست؟ 101](#_Toc426203157)

[٢- آیا حریص بودن، از اوصاف پسندیده است یا خیر؟ 102](#_Toc426203158)

[٣- غیرت در دین، ممدوح است یا مذموم؟ 104](#_Toc426203159)

[٤- مهم ترین وصف افراد سعید و شقی چیست؟ 106](#_Toc426203160)

[پی نوشت ها : 110](#_Toc426203161)

[فهرست مطالب 111](#_Toc426203162)